یادبودهای

سفارت استانبول

نگاشته

خان ملک ساسانی

تهران
فروردین ۱۳۴۵

شرکت سهامی چاپخانهٔ فردوسی

از این کتاب هزار نسخه در شرکت سهامی چاپخانه فردوسی در سال

۱۳۴۵ خورشیدی به طبع رسید

یاد بود های سفارت استانبول

فهرست مندرجات

صفحه

صفحه

فهرست عکسها

بسم الله الرحمن الرحیم

در نوروز ۱۲۹۲ خورشیدی یك روز برای تبریك عید بمنزل سپهدار اعظم فتح‌الله‌خان سردار منصور رفته بودم پیشخدمت آمد که میرزا کوچك خان میخواهد شرفیاب شود . جوانی بلند بالا با چشمان آبی و موهای خرمائی روشن باتفاق دونفر دیگر از جوانان آزادی طلب گیلان وارد شدند و تقاضای مساعدت کردند . سپهدار از من‌خواهش کرد که آنهارا بمسیو وستد اهل سوئدی رئیس تشکیلات نظمیه تهران معرفی وتوصیه نمایم ، من‌هم‌چنین کردم.

مسیو وستداهل قبول کرد که هر سه نفر را با رتبه استواری بخدمت نظمیه بگمارد ، دونفر همراهان میرزا کوچك خان قبول کردند ولی میرزا تقاضای رتبه افسری داشت چون مورد قبول وستداهل واقع نشد باهم بیرون آمدیم . بعد از آن تاریخ‌اغلب بمنزل من‌می‌آمد وبامن‌مأنوس‌شد، همیشه درضمن صحبت از دخالت های اجانب در امور ایران بسیار ناراحت بود از مظالم ایشان وصدماتی که بآزادی‌طلبان زده بودند حکایتها میکرد .

وقتی ازمن خواهش نمود که نزد سپهدار اعظم توسط کنم ماهی سیصدتومان باو کمك کند تاآشوب گیلان خاتمه یابد سپهدار توسط مرا قبول نکرد ویك روز که از ماندن درتهران بسیار ناراحت شده بود ازمن خواهش کرد یك جفت چکمه ویك هفت تیر باو بدهم ، پرسیدم برای چه میخواهی ، گفت یکی از تجار معتبر گیلان املاکی درجنگل دارد میخواهد سرپرستی املاکش را بمن‌وا گذار کند، خیال‌دارم

بطرف شمال بروم . ایامی بود که من هر هفته ببازی چوگان مشغول بودم و چکمه‌های متعدد داشتم همان روز یك جفت چکمه و یك هفت‌تیر برونیك باو دادم خدا نگهدار گفتیم ورفت.

چند ماه از او بیخبر ماندم تا آنکه در روزنامه هـا نهضت گیلان واسم میرزا کوچك خان بر سر زبانها افتاد من تا مدتی تصور نمی کردم کـه همان رفیق قدیم است.

در اردیبهشت ۱۲۹۸ که وثوق الدوله بنا بمقاصدی مرا از دربار همایون پرت کرده و مأمور استانبول نمود ، فرمان مأموریتم را محمد حسن میرزا ولیعهد امضا کرده بود چونکه مرحوم سلطان احمدشاه برای پرهیز از امضای قرارداد هائی که برعلیه مصالح ایران تنظیم میشد به بهانه‌هائی هرگز دست بقلم نمیبرد . چندی بعد راه گیلان را جنگلی ها بسته بودند . قفقازیه در تحت اشغال انگلیس هـا بود و من راه دیگری برای رسیدن باستانبول نداشتم. سفارت انگلیس گذرنامه مرا برای عبور ازقفقاز ویزا کرد ولی راه منجیل تابندر پهلوی بسته بود .

پس از تحقیق همینکه دانستم میرزا کوچك خان همان رفیق قدیم است با اتومبیل بقزوین رفته در منزل رئیس پست که از دوستان قدیم من بود منزل کردم . باغ دولتخانه شاه‌طهماسب اول که شاه عباس بزرك سفیر کبیر اسپانیا را درآنجاپذیرفت ونادرشاه مرکزفرماندهی قرارداده بود، هنوزازبین نرفته وعمارت مجلل نادری هنوز برپا بود اما اسامی کوچه های قزوین بسبب توقف طولانـی قشون امپراطوری همه روسی شده بود .

دو سه روز بعد یك نفر از طرف میرزا پیام سفر بخیر و سلام و تحنیت آورد و گفت عبور شما مانعی‌ندارد ، من‌هم براه افتادم . کلنل استوکس وابسته نظامی سفارت انگلیس که در

قفقاز در دست قشون انگلیس بود . چند روزی درتفلیس برای دیدن آثار ایران‌ماندم. در باتوم اداره نظامی انگلیس گذرنامه‌ام را بتاریخ ۳۰ ژوئن ۱۹۱۹ (۸ تیر ۱۲۹۸) برای وصول باستانبول که تحت اشغال متفقین بود ویزا کرد . با وجود اینکه هنوز مین‌هـای دریای سیاه را جمع نکرده بودند و هر لحظه بیم انفجار میرفت با کشتی مجارستانی موسوم به کیرالی حرکت کـرده روز هفدهم تیر ماه ۱۲۹۹ به استانبول رسیدم .

نظر باینکه این گذرنامه سیاسی بچندین لحاظ صورت تاریخی پیدا کرده لذا عین آنرا دراینجا نقل کردیم .

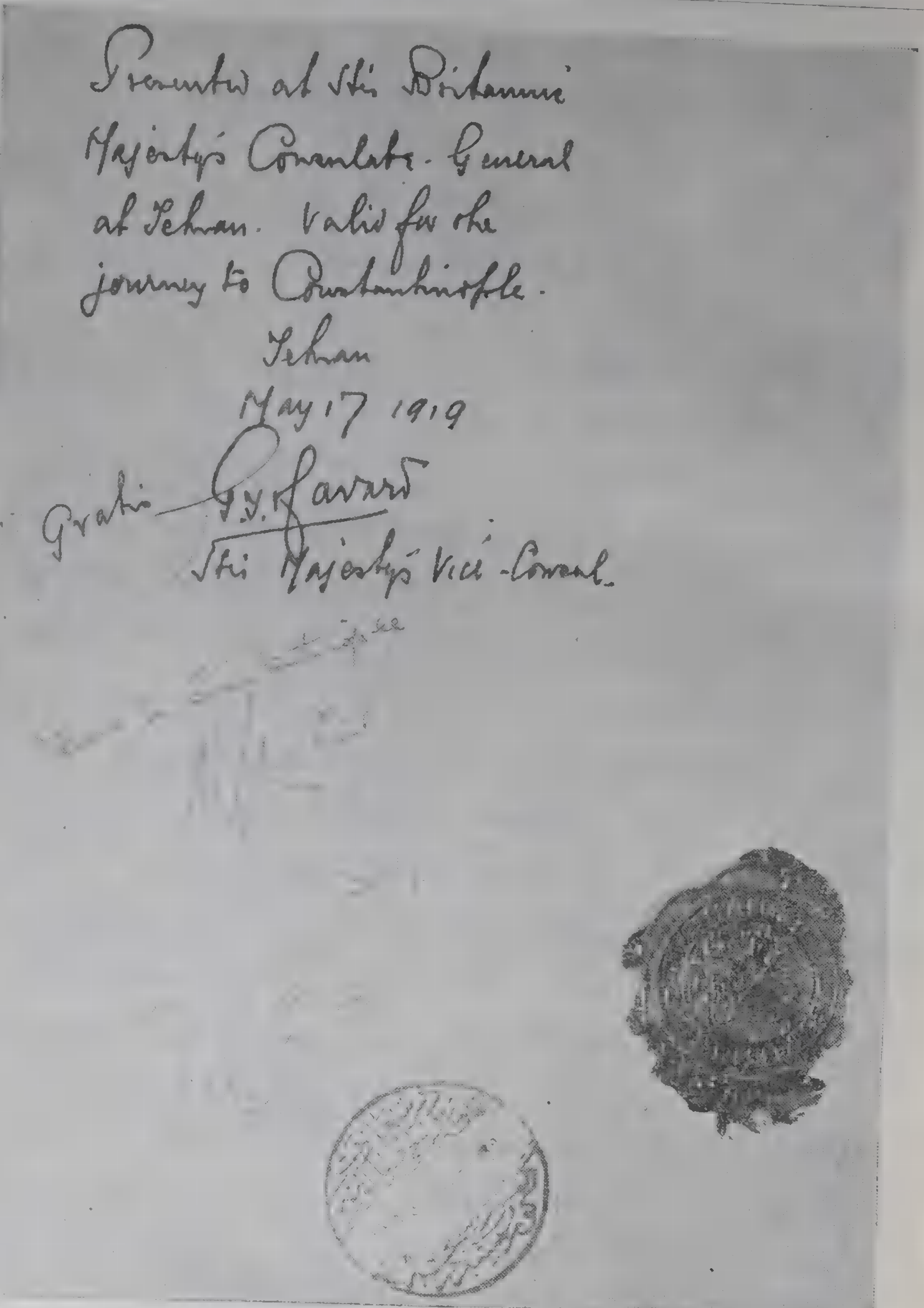
وزارت امور خارجه
اداره
نمره
ضمیمه

از دیوان وزارت امور خارجه اعلیحضرت همایونی
تصدیق میشود که دارنده این تذکره جناب
آقای خان ملک مستشار سفارت کبری
دولت علیه ایران در اسلامبول از طریق
روسیه بمحل مأموریت خود عزیمت مینمایند

رییس کل دوایر تذکره

le Ministère des Affaires
trangères de Sa Majesté Impé-
iale le Shah de Perse, certifie
ue le porteur du présent pas-
eport, Son Excellence Monsieur
han de Malek, Conseiller de
'Ambassade de Perse à Cons-
ntinople, se rend via Russie
son poste.
le 10 janvier 191[illegible]




Presented at His Britannic Majesty's Consulate-General at Tehran. Valid for the journey to Constantinople.

Tehran
May 17 1919

Gratis G. T. Havard
His Majesty's Vice-Consul.

روادید

کاخ سفارت

در ۱۲۷۷ قمری که حاجی میرزا حسین‌خان(مشیرالدوله سپهسالار) بسمت وزیر مختاری باستانبول رفت تا چندسال برای محل سفارت دولت علیه خانه کرایه میکردند وهرساله از محله‌ای بمحلهٔ دیگر میرفتند و عثمانیها هزار گونه دسیسه می چیدند که کسی بسفارت ایران خانه اجارهٔ ندهد لذا سفیر شاهنشاهی ایران مجبور بوده خانه را باسم شخص ثالث برای سفارت اجاره کند . این‌عریضه میرزاحسین خان بشاه آینه احساسات عثمانیها نسبت بایران است.

بتاریخ۵ ربیع‌الاول۱۲۸۲

قربان خاکپای مبارکت‌شوم خانه سلیمان پاشا را باسم شخص ثالث برای سفارت اجاره کرده بودم شب که باحاجی میرزا صفا در کنار بوغاز بودم سفارت با تمام اثاثیه آن بانضمام اسبابهای خودم که بالغ بر دوازده هزار تومان بود همه سوخت عثمانیها نه تنهـا از سوختن طنطنه و عظمت سفارت ایـران خوشحال شدند بلکه همه‌جا تحریك‌ودسیسه کردند که کسی بسفارت ایران‌خانه اجاره ندهد و توی کوچه ها سر گردان بمانیم اجازه بفرمائید برای دولت یك سفارتخانه بسازم که از این رسوائی خلاص‌شویم. چاکر حسین

ناصرالدین شاه دستخط کرده « امتیاز مخصوص دولت ایران از قدیم‌الایام برسایر دول‌این است که در داخله سوراسلامبول سفارتخانه داشته باشد لهذادر داخل سور اسلامبول جای خوبی بخرید و سفارت را بدانجا نقل کنید . »

در ربیع الاول ۱۲۸۳ میرزا حسین‌خان زمینی بمساحت ۲۸۳۰ ذرع مربع

دربهترین ومرغوبترین نقاط استانبول مشرف به‌بابعالی بمبلغ هفت‌هزار وسیصد وپنجاه و هشت تومان خریداری نمود . زمین مزبور متعلق بیکی از پاشاها بود که بشکار و توله و بیعاری روز میگذراند وقتیکه آنجارا بدولت ایران فروخت دولت عثمانی او را ازخدمت‌اخراج کرد ومدتی‌ازاستانبول تبعیدش کردند که‌چرازمین‌مشرف به‌بابعالی را بیك سفارت اجنبی فروخته است. درآنسال سلطال عبدالعزیزخان یکی ازمعماران معروف ایطالیا را برای ساختن قصر بیگلربیگی که درساحل آسیائی بوغاز واقع‌است باستانبول آورده بود همینکه سرای بیگلربیگی تمام شد ساختن کاخ سفارت را باو واگذار کرده وبنای آنراکه ۱۲۰۰ ذرع مربع است از قرار ذرعی ۷ لیره و ربع پول طلا مقاطعه دادند . درآن زمان جز قصورسلطنتی، عمارتی‌نبود که باکاخ سفارت ایران همدوشی کند .

در ۱۳۱۸ قمری که مظفرالدین شاه باستانبول رفت قطعه زمینی در طرف شمال سفارت در حدود دو هزار ذرع بود که بایر افتاده و متعلق باداره اوقاف بود مظفرالدین شاه به طرخان پاشای آرناود که مهماندارش بود گفت این زمین را برای ما بخرید. اوهم بسلطان‌حمید میل شاه‌را اظهار کرد. سلطان فورا زمین‌مزبور را بمبلغ پنجهزارلیره طلا از اوقاف خریده وبسفارت ایران داد مظفرالدین‌شاه هم درعوض یك تسبیح مرواريد بسیار اعلا ازمرواریدهای نادری بسلطان هدیه کرد .



منظره کاخ سفارت از خیابان بابعالی

آقای سفیر کبیر و اعضای سفارت و سرکنسولگری

آقای محمودخان احتشام‌السلطنه پسر محمد رحیم‌خان دولو کشیکچی‌باشی ـ علاء‌الدوله ـ امیر نظام از بزرگان و آزادگان ایران است در محاسن و معایب هردو افراط کرده بود، کریم‌النفس و سخی‌الطبع بود، ایران را باعلی‌درجه دوست میداشت با تجربه و دنیا دیده، نیك محضر وخوش صحبت، زیرك وباهوش بود زبانهای فرانسه و آلمانی وترکی عثمانی را حرف میزد و ایران زمین را از همه کس بهترمیشناخت، حافظه بسیار خوب داشت و از زمان ناصرالدین شاه که قوللر آقاسی بود تا این زمان همه فراز ونشیب سیاست ایران را بخاطر داشت.

ازآنطرف در تفتین که همیشه هنر مخصوص بزرگان ایران بوده یدطولائی داشت، درساخته کاری بی‌نظیر بود، باعضای سفارت و کنسولخانه درکارها راه نمیداد باینجهت از او شاکی بودند و با هنر تفتین همه را ازهم جدا نگاه میداشت که مبادا علیه او روزی متفق شوند. از مختصات او این بود که در صحبت ها مطالب جدی و شوخی را طوری بهم آمیخته میکرد که شخص بعد از مفارقت از او مکرر از خود میپرسید حرفهائی را که شنیده کدام یك شوخی و کدام یك جدی بوده است. اغراق ومبالغه بیش‌از لزوم درحرفها استعمال میکرد.

خلاصه احتشام السلطنه که درسال ۱۳۲۹ از سفارت برلن باستانبول آمده و هشت سال بود که نماینده‌دولت ایران دردربار عثمانی بود، دولتهای سلطان رشاد وسلطان محمد ششم باشخص‌اوخوش‌سلوکی کرده‌بودند، با کمیته(اتحاد وترقی) که پیش‌از جنك



منظره استانبول ازپنجره‌های طبقه دوم سفارت





منظره استانبول از پنجره طبقه دوم سفارت که دریای مرمره و سواحل آسیا دیده می‌شود
ومشرف است به‌محله‌های غلطه وتوپخانه واسکدار وبیگلربیگی وقندیللی



منظره استانبول از پنجره طبقه دوم سفارت سمت جنوب غربی که مسجد ایاصوفیا
دیده میشود

جهانی اول تا شکست عثمانی زمامدار مرکز خلافت بود روابط حسنه داشت واحترامش را بسزا منظور میداشتند .

بانویش ازطرف پدر آلمانی و از طرف مادر فرانسوی بود لکن در حجاب میزیست و از انظار نامحرم خود را پنهان می‌ساخت و از سفارت با چادر و چاقچور بیرون میرفت .

همقطاران سفارت من یکی میرزا موسی‌خان معظم‌السلطنه دولت نایب‌دوم سفارت بود، مشارالیه که اهل‌تفرش‌وهمشهری میرزا سیدعبدالله خان منشی‌باشی اتابك شاعر معروف بود از بچه گی در خانه او خـدمت میکرد و در محضر استاد شاعری می‌آموخت. بعد از آنکه بقول شیخ سعدی علیه الرحمه بر گرد گلش خار گـرفت پیشخدمت محمد ولیخان سپهسالار شده‌بود. درواقعه فرار محمد علیشاه بسفارت روس ایشان جزو مجاهدین راه مشروطیت بودند ولی روز جمعه که محمدعلی شاه بسفارت پناهنده گردید ایشان از خانه بیرون نیامدند بعد از آنکه آب‌ها از آسیاب ها افتاد ایشان غرق آهن و فولاد موزر به کمر از خانه بیرون‌آمدند، باین جهت رفقا ایشان را مجاهد روزشنبه می‌نامیدند. چندی بعد با همان قطارهای فشنك که حمایل کرده بود بوزارت امور خارجه رفته نیابت سفارت استانبول را از آقای میرزا حسین خان معین‌الوزاء رئیس‌کابینه وزارتخارجه‌تقاضا نموده بود . بابرهان‌های قاطعی که در دست و کمرداشت مشارالیه عضووزارت‌امورخارجه شده وباستانبول‌آمده‌بود. درمدت‌چندین سال که باین سمت ازدولت مواجب می گرفت نه‌درس‌خوانده بود نه فرانسه یاد گرفته بود و نه ترکی عثمانی فقط شعر می گفت ومی گشت .

همقطاران دیگـر من میرزا حسنخان پیر نظر نایب سوم ، محمد علیخان معدل‌السلطنه آتاشه و میرزا محسن کاتب ترکی بودند . میرزا حسنخان پیر نظر از شاگردان محترم مدرسه سیاسی‌تهران که‌بود نه‌فارسی یاد گرفته بود ونه زبان‌خارجه فقط ازجامع عباسی‌چندین مسئله غامضه در نظر داشت واز استعمال کلماتی که اساس

فضیلت همقطاران سیاسی وزارت امورخارجه برآن گذارده شده ازقبیل «نبالت‌مآب»، «دوستان استظهاری» و «احترامات فائقه» خودداری نداشت.

معدل‌السلطنه ازشاگردانی بود که در سوئیس تحصیل کرده و بدون گرفتن دیپلم فراغت‌حاصل کرده بود. گرچه زبان فرانسه را بهتر ازمیرزاحسنخان میدانست ولی درزبان فارسی‌از اوعقب‌تر بود. هردوی این‌نورچشمان وقتی که داخل‌خدمت‌دولت شده بودند ناصحین مشفقشان نصیحت داده و گفته بودند که اصول ترقی در نوکری دولت ایران دو رنگی کردن دروغ گفتن جاسوسی کردن و بخودی و بیگانه خیانت کردن‌است چنانکه گفته‌اند دشمنان‌را پوست بر کن دوستان‌را پوستین این‌جوانان هم وصیت پیران قوم را کاملا رعایت میکردند.

میرزا محسن کاتب ترکی از ایرانیهائی بود که در استانبول متولد شده ایران را هیچ‌ندیده وزبانی‌فارسی‌را بزحمت‌حرف‌میزد ولی مثل‌اغلب ازمأمورین‌محلی زیردست مهتران کار دیده باندازه کفایت تربیت شده واصول نوکری ایران را خوب آموخته بود.

اما همقطاران سر کنسولگری !! قلم اینجا رسید وسر بشکست، جنرال میرزا علی‌اکبرخان‌مفخم‌السلطنه کنسول جنرال‌بود، میرزامرتضی‌خان فرهنگ‌ترجمان الممالك وپس کنسول ورئیس صندوق مرکزی استانبول بود، علی بیك رئیس محاکم تائب بیك مدیر امور تذکره احمدعلی بیك ترجمان.

بدواً باید بگویم که‌سر کنسولگری‌استانبول ازهمه‌سر کنسولگری‌های دنیا معتبرتر بود چون درآن واحد دو سر کنسول داشت یکی حاج معتمدالملك ودیگری ژنرال مفخم السلطنه و این مسئله محتاج بتوضیح است. در دیماه ۱۲۹۷ شمسی که مشاورالممالك وزیر امور خارجه بسمت نمایندگی ایران در کنفرانس پاریس از استانبول عبور میکرد مفخم السلطنه بادادن پیشکش‌قابل ملاحظهٔ و از وزیر خارجه حکم سر کنسولگری استانبول را گرفت. هم در آن ایام اعتلاء‌الملك کفیل وزارت

خارجه معتمدالملك پسر یحیی‌خان مشیرالدوله‌را بافرمان‌همایون سر کنسول‌استانبول کرده و روانه نمود.

وقتیکه معتمد الملك وارد استانبول شد مقام را اشغال شده دید نزد سفیر کبیر رفت ایشان فرمودند چند روزی صبر کنید تا به بینم نتیجه چطور می‌شود. آن بیچاره هم چند ماه بلاتکلیف مانده ازبودجه کنسولگری بنام سر کنسول‌یدکی حقوق می‌گرفت.

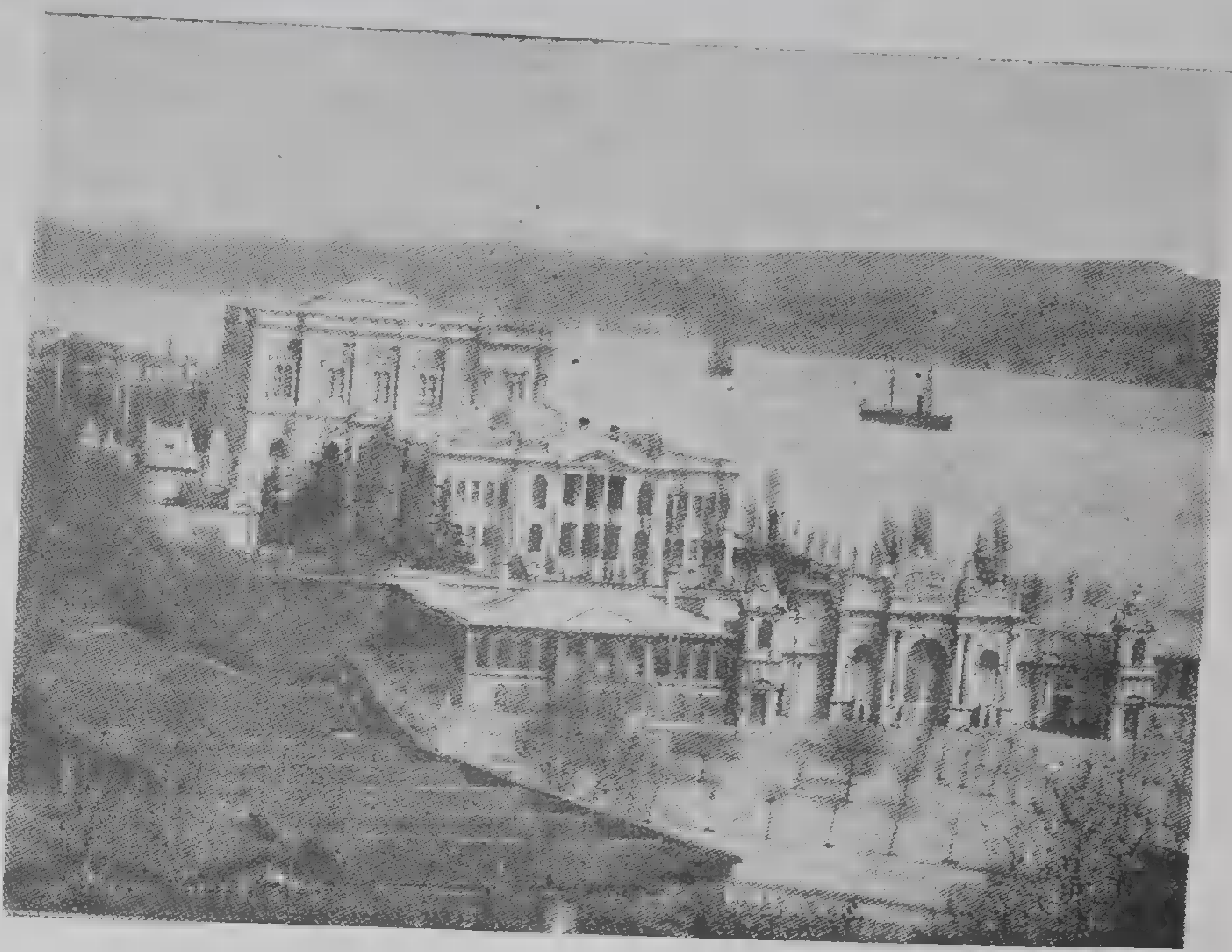
اما مفخم‌السلطنه ـ چون در این کتاب مکرر بر مکرر باین اسم می رسیم لازم است که مشارالیه را کما هوحقه معرفی‌نمایم. ایشان‌برادر کهتر پرنس‌ارفع‌الدوله میباشنددرمجالس‌اروپائی‌اورا ژنرال‌خطاب‌میکردند اعضای کنسولگری و اتباع ایران خان مطلق میگفتند.

آقای‌ژنرال کنسول‌درهیچ‌مکتب ومدرسه‌ای‌تحصیل‌نکرده‌حتی‌ازسواد فارسی بی‌بهره بود و مثل اخوی معظم‌شان طبع شعرهم‌نداشت. در ذی‌حجه ۱۳۱۹ در زمان سفارت ارفع‌الدوله مشارالیه به‌کنسولگری‌جده مأمورشد. درآن‌سال‌مرحوم‌حاج‌شیخ فضل‌الله مجتهد نوری باتفاق حسام‌الملك همدانی و عبدالله‌خان سردار اکرم همدانی و حاج شیخ شیپور وهشتاد نفر ازمعاریف ومتمولین ایران عازم‌حج شده از راه قفقازیه باستبانبول آمده ازآنجا با کشتی بجده رفتند، درعرض راه‌جده به‌مکه معظمه‌ناگهان جمعی مردم نقابدار برسرشان ریخته و هرچه در آن قافله بود بغارت بردند. حجاج ایرانی به پادشاه ایران و سلطان عثمانی و سفارت استانبول تلگرافات تظلم کردند و بشریف مکه شکایت بردند و استراد اموالشان را مطالبه کردند. پس از تحقیقات و تفتیشات بسیارمعلوم شد که مفخم‌السلطنه با راهزنان حجاز همدست شده وقرار گذارده بودند ثلث آنچه که از اموال ایرانیان بغارت میبرند باو بدهند. حجاج شکایت ها بشاه وصدراعظم کردند، (۱) این‌خبرها که باستانبول رسید سفارت هرهفته یك دسته رضایت نامه درست کرده پشت‌آنهارا ازامهار مجعول سیاه نموده بتهران فرستاد وبرای

(۱) [illegible]



منظره قصر دلمه باغچه ازساحل آسیائی مرمره



منظره قصر دلمه باغچه ازطرف اروپاکه سواحل آسیا نمایان است

مفخم‌السلطنه بپاس خدماتی که درجده کرده نشان وحمایل خواست .

درشعبان ۱۳۲۰ امین‌السلطان صدراعظم بسفارت تلگراف کرد « از قراری که می گویند مفخم السلطنه با راه زنان حجاز همدست بوده و بـا اطلاع او اموال حجاج ایران را غارت کـرده اند » ارفع الدولـه در جواب تلگراف می کند کـه « رضایت نامه‌ها را ملاحظه نفرمودید باآن قدر رضایت نامه یقین‌این حرف‌ها دروغ است . »

در رمضان ۱۳۲۰ مجدداً ارفع الدوله برای برادرش بپاداش خدمات فوق تقاضای حمایل و نشان وخلعت و اضافه مواجب کرد . در ششم شوال ۳۲۰ امین ـ السلطان مینویسد « برای مفخم السلطنه که استدعای نشان درجه اول و حمایل سبز کرده بودید این روز ها اقتضا ندارد زیرا روزی نیست که حجاج بحضور ملوکانـه شکایت نکنند . »

بالاخره چون بشکایت‌های حجاج ترتیب اثری داده نشد حاج شیخ فضل‌الله مجتهد داوری بحضور مظفرالدین‌شاه برد وحاج شیخ‌شیپور درحضور شاه پیراهن پاره کرده عمامه بر زمین زده و دادخواهی خواست . در ذیقعده ۱۳۲۰ شاه دستخط کرد که دیگر مفخم‌السلطنه را بجده نفرستند و برای محاکمه به تهران احضارش کنند .
دراوایل ۱۳۲۱ مفخم السلطنه به‌تهران رفت و در خانه امین‌السلطان بست نشست از همان پولهای حلال که در خدمتگذاری حجاج بدست آورده بود مایه‌ها رفته بدون پرسش ومحاکمه مرخص شده با نشان شیر وخورشید درجه اول و حمایل سرتیپی در رجب ۱۳۲۱ باستانبول مراجعت کـرد . (۱) بهمان نشانی که سه بار دیگر در زمان سفارت ارفع الدوله بـه نهج مذکور بجده رفت و بعد از هـر سفری در استانبول کاروانسراهای شش دانك وعمارت پنج‌طبقه بنام فیروزه خریده بآبروی ایران و ریش حجاجش‌خندید .

درسال۱۳۰۳خورشیدی که ارفع‌الدوله ازطرف ایران درجامعه ملل‌نماینده

(۱) پرونده های سفارت استانبول .

بود در شهر ژنو برای من حکایت کرد « در سفری که بامظفرالدین شاه پاریس بودیم این برادر مرا رسوا کرد شب و روز سر میز ملازمین شاه غذا می خورد شاهزاده عین‌الدوله صدراعظم و رئیس ملازمین غدغن کرده بود که اشخاص خارج در سر میز ملازمین حاضر نشوند من به‌برادرم گفتم که اگر برای صرفه است پول ناهارت را من میدهم، هرروز پول ناهار و شامش را ازمن می گرفت وباز در سر سفره ملتزمین غذا می‌خورد، خیال کردم چاره‌دیگر بجویم برایش بلیط آبونمان خوراك خریدم که دیگر با ملازمین غذا نخورد مهر غذا را برد فروخت وباز سرآن سفره غذا خورد، از این مسئله غریب تر در سفر ها برایش بلیط درجه اول می خریدم که رو بروی مردم آبروی من نرود این بدبخت در ایستگاه بلیط درجه اول را میفروخت و بلیط درجه سوم میخرید . »

بعلاوه خصائل حمیدهٔ فوق آقای ژنرال عشق غریبی بتالیف قلوب داشت. باهر کس از ایرانی و اجنبی که سلام علیك مینمود نظر بمذاق آن شخص از دلبران ونوخطان شهر باو معرفی نموده و قصر فیروزه را نگارستان میکرد . گمان ندارم از مهاجرینی که باستانبول آمدند کسی باشد که قصر فیروزه را مع ما یتعلق بها نشناسد، آنهائی که در هیئت وزراء یا در مجلس شورای ملی از او طرفداری‌میکردند، هنوز خمار شبهای قصرفیروزه بودند یکی‌از مهاجرین که پس‌ازمراجعت بایران نایب‌رئیس مجلس‌شورای ملی شد میگفت که دراین سفرمهاجرت از بس‌شراب ساموس خوردیم و درقصر فیروزه. . . . پدرمان درآمد . (۱)

تصور نرود که مخارج‌شبهای طرب‌را باآن صفاتی که ارفع‌الدوله ازبرادرش می گفت آقای ژنرال می‌داد؟ ـ خیر ـ کنسولخانه شش نفر فراش داشت هر یك از آنها ازتلکه روزانه خودش ناهارخان را میداد و شبها هم شام خان بعهده معاشران قصر فیروزه بود .

خان هر گز سیگار درجیبش نبود و همیشه پیاده راه میرفت و مکرر میشد

(۱) ساموس یکی ازجزایر یونان در دریای اژه است که شراب معروف دارد .



درب ورودی قصر دولمه باغچه ازساحل دریای مرمره

که اول هرماه پنج غروش درجیبش می گذاشت تاآخرماه ازآن پنج غروش چیزی کم نشده بود و از راه پیش بینی و احتیاط سابقاً بـرای خودش هم تذکره عثمانی و هم تذکره روس گرفته ودر جیب مبارکش تذکره‌های مزبور ضمیمه‌کارت ویزیت جنرال کنسول ایران بود .

علی بیك و تائب بیك پسران میرزا احمد خان خوئی مصلحتگذارهستند. پدرشان مدت چهل سال از زمان سفارت میرزا سیدجعفرخان مشیرالدوله عضو سفارت استانبول بود و چندین مرتبه مصلحتگذار شده در زمان سفارت شیخ محسن خان مشیرالدوله وفات یافت ودر قبرستان ایرانیان استانبول مدفون گردید . فرزندان آن مرحوم سی‌وپنج سال‌است که علی‌الاستمرار در کنسولخانه موش انبارند و دفترتذکره وجفت و کلك کنسولخانه رابهترازفرد مالیاتی مستوفیان‌ایران‌بلدند دراین‌مدت باتمام روساء سازش داشته ودر خوردن مال دولت و بریدن جیب اتباع گوی سبقت از همه هموطنان عزیز ربوده اند . محمد علی بیك پیر وفرتوت و بی‌نواست با این طرار ها راهی‌میرودونانی‌می‌خورد. اما آقای‌اعتضادالملەمیرزامرتضی‌خان‌فرهنك‌ترجمان‌الممالك مشهورند واحتیاج بمعرفی ندارند .

وضعیت سفارت در مدت مستشاری من

از ورود من باستانبول تا احضار احتشام‌السلطنه قریب هفت‌ماه‌طول کشید در آن مدت از دولت عثمانی فقط اسمی باقی مانده بود کار ها همه در سفارتخانه هــای متفقین می گذشت و چون آنهــا احتشام‌السلطنه را طرفدار آلمان ورفیق عثمانی هــا می‌پنداشتند لذا روابطشان باسفارت ایران در کمال سردی بود . وانگهی دایره امور سفارت پس‌از جدا شدن عراق وحجاز ویمن و نجد و شامات خیلی تنك شده بود و از امپراطوری عثمانی جز اناطولی‌چیزی باقی نمانده ودر آنجا هم بسبب توسعه تبلیغات ملیون دیگر حرف بابعالی را نمی‌شنیدند .

آمد وشد درسفارت خیلی خصوصی بود گاهی همسایه‌ها برای خوردن قهوه باحوال پرسی می‌آمدند یا بعضی از تجار ورشکسته ایـران برای روز مبادا و تهیه کلاه‌برداری‌جدیداظهاراخلاص‌میکردندیا باقی‌ماندگان مهاجرین برای اینکه ببینند کاغذی باسمشان رسیده سری بسفارتخانه‌میزدند .

از آنجائیکه در میان ایـرانیها و عثمانیها معروف بود که سفارت و سران مهاجرین در مدت جنك عایدات مختلف سرشار داشته‌اند لــذا از اول تاآخر مجلس صحبت ازفقر وافلاس بود وبحدی درثبوت این مسئله اصرار داشتند که حقیقت برای هر بیطرفی اسباب خیال میشد خصوصاً وقتی که نظام السلطنه بسفارت می آمد صحبت گوش کردنی بود چون رئیس‌حکومت موقتی که ازآلمان وعثمانی کرورها پول گرفته بود میخواست پاك‌دامنی خودرا تحویل بدهد وبطوری اظهار افلاس‌میکرد که دل‌سنك

احتشام‌السلطنه که از دوره ناصرالدین‌شاه تاهم‌اکنون مصدر خدمات بزرگ بوده یادگار هردو دوره وتأثیرات مکتب کهنه و نو را درخودجمع کرده بود، ازدوره کهنه حس اقتدار واستبداد واز دورهٔ نو سوءظن بی‌پایان در ایشان باعلی درجه‌بود. نه‌این است که این‌دوصفت را بنظرعیب‌جوئی‌ذکر کرده باشم‌بلکه‌یکوقتی‌هم‌اگر این هر دو مذموم بوده‌اند متأسفانه برای احوال امروزی دنیا مستحسن شده‌اند و بقدری راستی و درستی از گیتی رخت بربسته که سوءظن‌سزاوار شده‌است، درهنگام انتخاب احتشام‌السلطنه برای سفارت استانبول این هردو صفت برای سفیر کبیر جزو واجبات شمرده می‌شد.

وقتیکه (انجمن سعادت ایـرانیان استانبول) مستقیماً به‌ویلهم دوم‌امپراطور آلمان تلگراف میکرد واز علمای نجف برای جریان امور سفارت دستور می گرفت ودر خان والده مرکزتجار ایرانی باشخاص لقب میدادند وسر کنسول تعیین‌میکردند اگر یك آدم سست عنصر خوش باوری سفیر کبیر شده بود همین صورت ظاهر هم از میان رفته وکارهای سفارت یکسره بخان والده منتقل می گردید.

اما این‌سوءظن فوق‌العاده احتشام‌السلطنه بکارهای‌اداری یك‌نتیجه نامطلوب داده بود که چون بهیچ یك از اعضای سفارت اطمینان نداشت تمام امور سفارت مثل وزارت مالیه ایام شاه شهید بود که از توی کیف مستوفی ها درمی‌آمد. هیچیك از نامه‌های وارده و صادره سفارت بدست هیچکدام از اعضاء نمیرسید. مستشار سفارت در اطاق خودش زبان ترکی می‌آموخت و اسناد تاریخی جمع میکرد، نایب دوم سفارت شعرمی گفت، نایب‌سوم که برای ریاست دفتر سفارت ازتهران‌آمده بود هرگز بآرزوی خود نرسید و احتشام‌السلطنه راضی نمی‌شد که کاغذ های سفارت را دیگری هم به‌بیند و بآقای پیر نظر بنظر جاسوس نگاه مینمود، معدل السلطنه مبهوت و کیج نشسته تماشا میکـرد، میرزا محسن مثل عنکبوتی کـه در تار خودش منتظر صید مگس است انتظار شکار میکشید یك ساعت بعد ازظهرآقای سفیر کبیر باندرون

می‌رفت واجزاء هم‌متفرق می گردیدند سه‌ساعت بعدازظهر دوباره جمع می‌شدند وبهم نگاه میکردند .

عصرها بعد از تعطیل کنسولخانه مفخم السلطنه و ترجمان الممالك بسفارت می‌آمدند قدری دراطاق من توقف می کردند بعد هر یك تنها بحضور سفیر می‌رفتند. من از صحبت های ایشان و قرائنی که از طرفین در دست داشتم دریافت میکردم که مفخم‌السلطنه عموماً پیش سفیر شکایت از ترجمان‌الممالك میکند که موی دماغ شده بی‌جهت همه را بزحمت انداخته هر روز پا در کفش عمر و زید میکند و هیچ قسم نمی‌توان ساکتش کرد .

حرف ترجمان الممالك این بود که من ویس کنسول هستم بی اطلاع من نباید تذکره داده شود روی گذرنامه‌ها را من‌هم باید امضا کنم ومهر سر کنسولگری باید در دست من باشد وچون رئیس صندوق‌هستم باید در دفتر کنسولگری حق‌تفتیش داشته باشم که به‌بینم بعرایض وتصدیقنامه‌ها وفراغ معاملات‌واوامر محاکم وغیره تمبر چسبانده شود .

آقای سفیر کبیر بدون اینکه از عایدات هوائی توقعی داشته باشد بی‌میل نبود که همیشه یك نفر مدعی دربرابر مفخم‌السلطنه باشد که اقلا جمع عایدات‌هوائی روشن و معلوم گردد و مفخم‌السلطنه اینطور بهمه علی کلابی‌نزنداین بود که هر روز عصر ترجمان‌الممالك یك‌پرونده زرك می‌آوردسفارت که پر بود از تقلبات کنسولگری که مفخم‌السلطنه بهمدستی علی بیك وثائب بیك‌انجام داده بود :

الف ـ تذکره که از موعد تجدیدش چندین سال گذشته و بدون دریافت جریمه قانونی تذکره تازه داده‌اند .

ب ـ وکالتنامه‌های جعلی که کنسولگری ازطرف‌اتباع ساخته ودرغیاب‌آنها املاك‌شان را فروخته ووجوه دریافتی را بجیب زده‌است .

پ ـ باتباع مسلمه روس کـه بدون اجازه دولت ایـران تذکره ایرانی داده اند .

ت - اتباع مسلمه ایران که بدون اجازه ترك تابعیت ایران نموده تبعه عثمانی یا تبعه ایتالیا شده‌اند.

ث - اسب و گاری اتباع ایران که قشون متفقین بـرای خدمات نظامی موقته مصادره کرده بودند کنسولگری آنها را پس گرفته وخودش فروخته و قیمتش را بجیب زده است!

ج - طلب مدعی را از مدعـی علیه لیره طلا گـرفته و بمدعی لیره کاغذ داده است.

چ - از ورثه فلان تبعه وجهی دریافت داشته ترکه متوفی را به‌تحریر نیاورده وسهم دولت را که باید باالصاق تمبر دریافت شود پامال نموده است.

ح - برای تصدیق هویت فلان قدر پول تمبر دریافت کرده و نصف آن مبلغ تمبر چسبانده است.

خ - تصدیقنامه ازدواج وطلاق را بکلی بی‌تمبر صادر کرده‌است وقس علیهذا فعلل وتفعلل . . . .

تصور نشود که خود ترجمان الممالك این تقلبات را کشف کرده بود، خیر اینطور نبود علی بیك وثاقب بیك که این تقلبات راپشت‌هم انداخته بودند چون مفخم‌السلطنه سهم قابلی بهشان نمی‌داد خودشان ترجمان الممالك را وارد عمل میکردند که اگر ازمفخم السلطنه چیزی درآمد مجدداً سهمی بآنها داده شود.

ولی مفخم السلطنه چون عقیده ثابت و راسخی داشت که همیشه بآن متوسل می‌شد ونجات می‌یافت باین حرفها اعتنائی نداشت. عقیده‌اش این بود که در ایران هرمقامی وهر رتبه‌ای رامی توان باپول بدست آورد میگفت تامن پول می‌دهم وتااولیای دولت رشوه می گیرند همینطور سرکار می‌مانم واز هیچ چیزهم باك ندارم وراست‌هم میگفت اینـدفعه هشتم بود که بوسیله پول بمأموریت رسیده آبروی دولت را برده و خانه اتباع را خراب کرده بود.

یکی ازعقاید آقای سفیر کبیر این بود که برای دوام در مأموریت بایستی اعضای زیردست واتباع دولت همیشه باهم درنزاع باشند و نسبت به‌یکدیگر ضدیت کنند باین‌لحاظ دقت‌کامل داشت که مابین‌اعضای سفارت همیشه کدورت باشد ومابین ایرانیهای بازار ضدیت طوری باشد که همه بجان هم بیفتند. مثلا اگر می شنید که دربیرون سفارت دو نفر از اعضاء با هم گردش کرده‌اند فوری بخیال می افتاد یا اگر فلان حاجی درخانه خودش بجمعی ناهار میداد فوری مشوش می‌شد و در تمام مراکز ایرانیها جاسوس داشت.

باوجود آنکه عقیده شخص‌من هرگز این روش را نپسندیده وهمیشه بااین حقه‌بازیها مخالفت داشتدام ولی‌برای‌استانبول وایرانیهای‌آنجا هنوز دررجحان عقیده خود برعقیده احتشام‌السلطنه‌مرددم.

تنها نامه‌ای کـه در این مدت توسط پست شهری بمن رسید بامضای جواد طباطبائی بود که از احتشام السلطنه شکایت بسیار کرده بود پس از تحقیق معلوم شد نویسنده نامه معروف به سید جواد بیك اصفهانی است سالهای دراز دراغلب شهرهای آناطولی نایب کنسول افتخاری بوده ودلالی و تجارت میکرده در زمان جنك جهانی مدت چهار ماه احتشام السلطنه او راکفیل سر کنسولگری استانبول کرده و در موقع تحریر ترکه بابایان ارمنی مسائلی اتفاق افتاده که احتشام السلطنه از کنسولـگری خارجش کرده و دیگر اورا نمی‌پذیرفته و امروز بامید رجوع شغلی بمستشار سفارت تهدید و شکایت والتماس میکند.

آمدن مهاجرین به استانبول

واقعه مهاجرت محرم ۱۳۳۳ (آذر ۱۲۹۴ خورشیدی) و حکومت موقتی ایران در کرمانشاه و بغداد و کمیته دفاع ملی ایران در برلن همه را مفصل و مشروح با اسناد ومدارك بسیار در کتاب (تاریخ روابط سیاسی ایران وعثمانی) نوشته‌ام ودر اینجا فقط می‌خواهم برای اشخاصی که سابقه موضوع را بخاطر ندارند مختصراً تذکر بدهم وسپس نظریات خودم را درمدت توقف مهاجرین دراسلامبول بنویسم. (۱)

بعداز اعلان جنك جهانی ۱۹۱۴ـ۱۹۱۸ ایرانی‌ها که بسبب معاهده ۱۹۰۷ از متفقین رنجیده خاطر بودند طبعاً بطرف متحدین متمایل شدند ، کم کم تبلیغات آلمان و عثمانی قوی‌تر و دامنه عملیات مبلغین‌شان وسیع تر شد هر یك از آنها جداگانه سعی داشتند که احزاب پارلمانی را با خود همراه کنند و چنین اظهار می‌داشتند که می‌خواهند باایران عهدنامه دفاعی وحمله‌ای ببندند و ایران را داخل جنك کنند. (۲)

مسئله تجاوزات حسین رئوف که در کرند پیش آمد وسنجابی‌ها با او جنك خونین کردند دموکراتها از عثمانیها رنجیده یکسره بطرف آلمان رغبت نمودند و باشونمان آلمانی درتهران تشکیل کمیته دادند که بدواً معاهدهٔ موعود را بانجام برسانند وسپس بمتحدین ملحق‌شوند .

روسها ازشنیدن این اخبار فوراً از قزوین قشون بکرج آوردند این عمل

---

(۱) تاریخ روابط سیاسی ایران وعثمانی تألیف خان‌ملك ساسانی درسه جلد.

(۲) به‌صفحه‌های بعد رجوع کنید .

موجب شد که در روزهای دوم و سوم محرم جمعی از دموکراتها بطرف قم حرکت کردند وروز چهارم محرم‌همه وکلای دموکرات و یك قسمت از وکلای اعتدال‌بقم رفتند. دموکرات‌ها بدستور شونمان کمیته دفاع ملی در آنجا تشکیل دادند واز قم اختلاف و کشمکش مابین دموکراتها واعتدالیون شروع شد.

آلمانها مایل بودند که مرحوم سلطان احمد شاه از تهران حرکت کند و بمهاجرین بپیوندد ولی عثمانی‌ها دراین‌کار مردد و گیج بودند زیرا از یکطرف تصور میکردند که اگر شاه از تهران حرکت کند عنان اختیارش یکسره بدست آلمانها خواهد افتاد واگر درتهران بماند ممکن‌است روسها تهران را اشغال کنند وایران‌را برعلیه عثمانی بجنك بکشانند.

بالاخره تبلیغات آلمان مؤثرتر واقع گردیده و قرار براین شد که شاه روز هفتم محرم ۱۳۳۳ بطرف قم واصفهان حرکت کند. سفرای متفقین که دیدند آمدن قشون روس بکرج تولید مشکلات جدید نمود و ممکن است بحرکت شاه از تهران منجر شود روزششم محرم بدربار ایران رفته همه گونه وعده مساعدت داده واطمینان دادند که قشون روس پایتخت را اشغال‌نخواهد کرد لذا حرکت شاه از تهران موقوف شد ودولت ایران اعلان بیطرفی داد.

روسها ازطرف قزوین ورباط کریم بقم حمله کردند که طرفداران آلمان و عثمانی را پراکنده کنند. مهاجرین که عبارت ازوکلای مجلس شورای‌ملی وعده‌ای از وجوه ملت و چند فوج ژاندارم و چند دسته از مجاهدین بودند بطرف اصفهان عقب نشستند.

مقارن همان ایام کنت‌کانتیس اتاشه نظامی آلمان در بروجرد بارضاقلیخان مافی نظام‌السلطنه که والی لرستان بود داخل مذاکره و بند و بست گردیده و قرار گذاشتند که نظام‌السلطنه بفوریت درلرستان قوائی‌تجهیز کرده وبطرف کرمانشاه‌برود، بخودش‌ماهی پنجهزارتومان وبرای هرسواری ماهیانه بیست تومان حقوق بدهند و از



عکس هیئت وزراء حکومت موقتی



آوردن شمشیر ازخزانه اسدالله الغالب علی‌بن ابیطالب سلام‌الله علیه برای نظام‌السلطنه

بعد از آنکه روسها بطرف اصفهان حرکت کردند مهاجرین بطرف لرستان رهسپارشده وبا نظام‌السلطنه بکرمانشاه رفتند در آن موقع جمعیت دور نظام السلطنه قریب پنجهزار نفر بود .

در کرمانشاه بدستور دکتر راسل وزیرمختار جدیدآلمان یك هیئت مقننه ویك هیئت مجریه تشکیل‌شد. هیئت مقننه مرکب بود ازوکلای اعتدال ودموکرات وهیئت مجریه درتحت ریاست شخص نظام‌السلطنه مرکب ازچندنفر و کلای‌دموکرات واعتدال تشکیل گردید.

بسبب کمی قوای آلمان در کرمانشاه و زیادی قوای عثمانی و دریافت پول ازعثمانیها ونزدیك بودن بسرحدات عراق نظام‌السلطنه ازاینجا بطرف عثمانیهاتمایل حاصل کرد و در تحت فرمان‌هیئت عسکریه که به ریاست سرهنك علی احسان بیك و عبدالحمید خان سردار مقتدر تشکیل شد اسم نظام‌السلطنه را رئیس حکومت موقتی ایران گذاشتند واوهم همینطور امضا میکرد .

پیش‌از کرمانشاه همه مخارج این جمعیت را آلمانها میدادند در کرمانشاه بیشترمخارج را عثمانیها متحمل می‌شدند لیکن همه آقایان دربرابر صندوق وخزانه اجنبی یکسان نبودند و میتوان آنهارا بچهار دسته تقسیم‌نمود : یك دسته از آلمانها پول می گرفتند ، یك دسته ازعثمانی‌ها ، یك دسته هم فقط برای خدمت بایران باین مهاجرت تن‌در داده از کیسه فتوت خود خرج کرده درماندگان قافله راهم دستگیری میکردند. مثل‌مرحوم حاجی‌محمدتقی شاهرودی که از تجار درجه اول ایران بود در کرمانشاه وبغداد اعتبار بسیار داشت وی‌دارائی‌خودرا دراین‌سفر انفاق کرد ودرموقع عقب‌نشینی مرحوم شد ودر پشت قلعهٔ سیاه موصل مدفون گـردید . امـا دستهٔ چهارم آقایانی بودند که بنام‌دفاع از وطن مهاجرت کرده ودر حقیقت مأمور جاسوسی‌اجنبی بودند هم‌ازمتفقین پول می گرفتند هم ازمتحدین وپس‌ازمراجعت بایران همگی‌مصدر کارهای بزرك شده واز این‌خدمت بوطن سرمایه‌ها اندوختند.

باری در اول اسفند ۱۲۹۴ که روس ها گردنه بیدسرخ را تصرف کردند



از راست بچپ نشسته : ۱ـ حسین ادیب‌السلطنه سمیعی ۲ـ حاجی عزالممالك اردلان ـ ۳ـ احمدمختارپاشا رئیس موزه عسگریه ٤ـ رضاقلی‌خان نظام‌السلطنه مافی ٥ـ حاجی شیخ‌محمدحسین استرداد آبادی ٦ـ آقای خونساری ۷ ـمیرزا محمدعلی‌خان کلوپ

ایستاده ازراست بچپ : اول یمن‌الملك سوم اعتمادحضور پنجم جعفرخان پسر نظام‌السلطنه ششم ضیاءالسلطان هفتم فوزی‌بیك نهم محمدعلی‌خان پسر نظام‌السلطنه دهم سردارسیف

اردوی عثمانی بامهاجرین ومجاهدین و افواج ژاندارم از کرمانشاه بقصرشیرین عقب نشستند. عثمانی‌ها بخانقین رفتند، عده متمرکز درقصرشیرین به ۱۵ هزار نفر بالغ گردید بقرار ذیل: ژاندارم پنجهزار، سواران عشایر ولرستان پنجهزار نفر، و کلای مجلس،علمای دینی وسایر مهاجرین پنجهزار نفر.

پنجم اسفند روسها کرمانشاه را تصرف کردند ۱۵ اسفند بکرند رسیدند ۱۸ اسفند روس‌ها بسرخه دیزه ومهاجرین بخانقین رسیدند.

درقصرشیرین افسران ایرانی حوزه‌ای تشکیل داده و برضد نقشهٔ جنگی و تعبیه آلمان‌ها اعتراض کردند و حرفشان این بود که آلمان‌ها جز کشیدن قوای روس بداخله ایران مقصود دیگری ندارند زیرا که از ساوه تاقصرشیرین همدجا بایرانیان فرمان عقب‌نشینی دادند وچه بسا موقع‌خوبی‌در دست قوای ایرانی بود که می‌توانستند ازپیش‌آمدن قشون روس جلوگیری کنند ولی‌آلمانها اجازه نداده وحکم عقب‌نشینی می‌دادند. برای کوتاه نمودن این‌اعتراضات هیئت نظامیان آلمانی همه افسران زبان دراز را بکرکوك تبعید کردند.

۲۴ اردیبهشت۱۲۹۵ روس‌ها قصرشیرین‌را گرفته‌و۲۶ اردیبهشت مهاجرین واردبغداد شدند. توقف‌دربغداد تقریباًدوماه طول کشیددر دهم‌تیرماه ۱۲۹۵ انورپاشا به‌بغداد آمد در دارالاماره بشرف مهماجرین ومجاهدین یك مهمانی مفصل داد وبرای سردسته‌ها هدایای خوب آورد ازقبیل تفنك ودوربین ومداد طلا وساعت های سالیانه کوك وغیره پس‌ازمهمانی ودریافت هدایا کشمکش مابین دموکرات و اعتدال تاحدی رفع شد.

نظام‌السلطنه دربغدادبانورپاشا وزیرجنك عثمانی گفت که بایدهمه ایرانیان خاك عثمانی را تحت سلاح آورد و به بغداد فرستاد انورپاشا هم باسم **اتحاد اسلام** حکم کرد همه ایرانی‌های استانبول را گرفتند ودر (مال‌تپه) (۱) مشق داده ومسلح کردند. ازمتمولین بتوسط خودایرانی‌های کارچاق کن‌استانبول‌مبالغ گزاف بدل‌عسکری

(۱) مال‌تپه درساحل آسیائی مرمره روبروی استنبول واقع است.

گرفته و آنهارا رها کردند ودیگران را بجبهه عراق وسوریه بردند وبکشتن دادند. بعدازشکست بغداد همان ایرانی‌هائی‌را که بدل‌عسگری داده ورها شده بودند دوباره زیرپرچم کشیدند وبجبهه‌ها بردند واز هیچکدام خبری باز نیامد. (۱)

در ۲۳ تیر ۱۲۹۵ که قشون‌روس به‌سبب انقلاب روسیه قصرشیرین و کرند و کرمانشاه را تخلیه کرده بطرف قزوین عقب نشستند نظام السلطنه ومهاجرین درششم امرداد دوباره بکرمانشاه مراجعت کرده آنجا را مرکز حکومت موقتی قرار دادند و تقریباً هشت‌ماه آنجا بودند تا در بیستم فروردین ۱۲۹۶ که بغداد بدست انگلیسها افتاد همگی پراکنده شدند. نظام السلطنه و پنجاه نفر از وجود مهاجرین از طریق حلب باستانبول روانه وبقیه باوطان خود مراجعت کردند.

نظام السلطنه بعد از ورود باستانبول با وجود سفارت خانه و حضور سفیر کبیر نماینده رسمی دولت شاهنشاهی ایران بازهم خودش را رئیس حکومت موقتی می‌نامید.

از آمدن مهاجرین باستانبول تا متارکه جنگ مود روس (۱۸ آبان ۱۲۹۸) قریب یك سال ونیم طول کشید بعضی از آقایان مهاجرین به‌برلن رفتند و تبعید در استانبول ماندند نظام السلطنه همانطور خودش را رئیس حکومت موقتی و فرمانده قواش ایران میدانست عثمانی ها هم حقوقی که برای مهاجرین معین کرده بودند می‌پرداختند.

بعد از معاهده برست لیتوفسك که در آنجا ذکری از استقلال ایران بعمل آمده است.

نظام السلطنه تشکرنامه‌ای در روزنامه های استامبول داد طبع کردند که رئیس‌حکومت موقتی وفرمانده قوای ایران ازعثمانی‌ها تشکر میکند احتشام‌السلطنه نزد خلیل بیك وزیر خارجه رفته این رفتار نظام السلطفه را تکدیر کرده و گفته بود

(۱) بصفحات بعد رجوع کنید،

پادشاه ایران در تهران نشسته و من هم نماینده رسمی او هستم رئیس حکومت موقتی کیست شما باید این سمت را اساسا تکذیب کنـید ـ خلیل بیك گفته بود خودتان تکذیب کنید.

لذاآقایان مهاجرین در ۲۲ ربیع‌الاول ۱۳۳۷ مطابق ۱۵ دیماه ۱۲۹۷ خورشیدی تکذیب نامه ذیل را نوشتند :

مقام منیع سفارت کبرای دولت‌علیه ایران

درغالب روزنامجات محلی استانبول مورخه ۷ کانون ثانی ۱۳۳۴ مطابق ۲۳ ربیع الاول ۱۳۳۶ شرحی بامضای آژانس ملی دیده شد کـه راجع است باظهـارات تشکر آمیز حضرت آقای نظام‌السلطنه از موافقته و مساعدت دولت علیه عثمانی در حفظ استقلال وتمامیت ملکی دولت علیه ایران . مندرجات این مشروحه ومخصوصا بیانات حضرت اشرف آقای طلعت پاشا صدراعظم وحضرت آقای انور پاشا ناظرحربیه و حضرت آقای خلیل بك ناظر عدلیه و کفیل نظارت جلیله امور خارجهٔ دولت علیه عثمانیه در مقابل تشکرات حضرت آقای نظام‌السلطنه فی‌الحقیقه احساسات صمیمانه عموم ایرانیان مهاجر را تکمیل نموده و موجب مزید تشکرات صادقانه همه گردید وکافه شکرانه عموم ایرانیان بوده است که از زبان حضرت آقای نظام‌السلطنه جریان یافته است واین‌حسن موافقت‌اسلام پرستانه اولیای دولت علیه عثمانیه بحفظ استقلال و تمامیت ملکی دولت علیه ایران قابل هر گونه تقدیمه وستایش وتشکراست . فقط یك نکته دراین‌موقع بنظر مهاجرین قابل ملاحظه می‌آید وآن درج عبارت (هیئت ملیه و حکومت موقت رئیس و قـوای ملیه کماندانی نظام‌السلطنه حضرتلری) است که گویا بر آژانس ملی پوشیده است زیرا قیام ایرانیان مهاجر از جریانات دوساله و از بدو حرکت از طهران نظر بمدافعه مصالح مملکتی و بنام نامی اعلیحضرت قوی شوکت اقدس شاهنشاهی سلطان احمد شاه خلداله ملکه وسلطنته بوده وهمیشه‌خوددرا

تابع و مطیع سیاست دولت مرکزی ایران میدانسته‌اند و اگر در داخله ایران یا در درخارج هیئت‌هائی بهر اسم و رسم وجود داشته بنا بر مصلحت وقت وپیشرفت مقاصد اساسی‌وسیاسی بوده است والبته بعداز ترك داخله ایران و برهم خوردن اوضاع آنروزه اگر مقتضیاتی‌هم در بر داشت بالطبیعه از بین رفته و امروز موضوع حکومت موقتی یا ریاست قوای ملی یا عناوین دیگر وجود ومصداقی ندارد واگر سیاستی‌است همان سیاست مرکزی دولت ایران وبالاستحقاق عاید بسفارت کبری دولت است بنابراین از حضرت اشرف سفارت پناهی که مظهر شخص مقدس شاهنشاهی و نماینده محترم دولت ایران هستید استدعا می‌شود که بهرصورت مقتضی‌میدانند این‌نکته را بمقامات مقتضیه خاطر نشان و از اثرات مترتبهٔ باین سوء تفاهم که البته حضرت آقای نظام‌السلطنه هم‌که یك وقتی موضوع ریاست قوای ملی بوده‌اند بدان رضا نخواهند داد جلوگیری فرمایند .

ایام جلالت مستدام باد عموم مهاجرین ایرانی :

محمدحسین استرآبادی. حاج‌میرزا علیمحمد دولت‌آبادی . سردار شجاع. میرزا سلیمان خان میکده . امیرناصر خلج . سیدحسین کزازی . ابوالقاسم خان بختیاری. مشارالدوله‌حکمت . قوام‌العلماء . نظم‌السلطنه حکیمی . سیدجلیل‌اردبیلی. ناصر الاسلام گیلانی . علینقی امیر خیزی . ابوالقاسم عارف . حاجی شرف الملك . شیخ محمدحسین خوانساری . حاجی فطن‌الملك . بقاء‌الملك سمیعی . میرزا محمد علیخان تربیت . ماژو صادق سالارنظام . سرهنگ الهقلی . ادیب السلطنه سمیعی . محمدعلی کلوپ . سلطان اول ملك‌زاده . عبدالباقی رخشا . ظهیردفتر همدانی. یاور مسعود . مکرم همایون سلماسی . رفیع‌ابوالقاسم . خال‌اوغلی . اسمعیل تفنك. محمد حسن همدانی . علی‌اصغر همدانی . سیدمحمد صادق طباطبائی . سیدمحمد رضا مساوات . سلطان اول مصطفی چلبارچی . نایب اول نمازی . سلطان حسین ۳۱ ژاندامری . نایب‌اسمعیلی. علینقی خلج . محمدحسن تلگرافچی‌همدان . میرزا کریم خان رشتی . میرزا آقاخان عصرانقلاب . سیدعبدالرحمن عراقی .

پس‌ازامضای متار که جنگ در مود روس‌اکتبر۱۹۱۹ که متفقین استانبول را اشغال کردند نظام‌السلطنه‌ازترس‌اینکه‌مباداخانه‌اش‌را تفتیش کنند تفنگهائی‌را که انور پاشا هدیه کرده یا در ریاست حکومت موقتی ایران بدست آورده بود بسفارت فرستاد احتشام‌السلطنه هم ازقبول‌آنها استنکاف کرد بالاخره شبانه تفنگهای ذیقیمت را بدریای‌مرمر ریختند. اتومبیلش‌راهم‌قشون‌اشغال کننداستانبول‌برای مارشال‌فرانسه دسپره فرمانده کل قوای متفقین مصادره کرد .

دراین‌ایام است که میرزا ابوالقاسم عارف قزوینی قصیده خطاب به‌سلیمان نظیف را ساخته است .

ز من بگو به سلیمان نظیف تیره ضمیر — که‌ای‌برون‌تو‌چون‌شیرواندرون‌چون‌قیر
برون ز کرد شود اولیا معاذاله ! — چون کرد ترك‌شو خر بیار ومعر که گیر

. . . .

نظام سلطنت ار خویشتن بترك فروخت — خری‌خریدخری پشت ریش‌وچشم ضریر
تو را جسارت توهین بدولت ایران — نبود اینهمه بی عرضه گرنبود سفیر(۱)

واین ترانه را نیز در مایه شهناز در انجمن مهاجرین خوانده است .

چه‌شورها که من بپاز شاهناز میکنم — در شکایت از جهان بشاه باز میکنم
جهان پر ازغم دل‌از صدای ساز میکنم

زمن مپرس‌چونی دلی‌چوکاسهٔ خونی — ز اشك‌پرس که افشا نمود راز درونی
اگرچه جان ازاین سفر بدون دردسر — اگر بدر برم من بشه خبر برم من
چه پرده های نیرنك زشان ببارگاه شه درم من

(۱) سلیمان نظیف از اکراد دیار بکر بود که در ایام امپراطوری عثمانی از ادبا و رجال آن مملکت محسوب میشد چون در قصیدهٔ بایران وایرانیان حمله‌کرده بود عارف قزوینی این قصیده راکه چهل وسه بیت است درجواب او ساخته‌است . دیوان عارف چاپ برلین‌صفحه ۲٤٦ قصاید وصفحه ۳٤ تصنیف‌ها. این‌تصنیف واین‌قصیده حاکی تأثیرات مهاجرین از این مهاجرت است .

ونیز میر زاده عشقی همدانی هم شکایتهای خودرا از این مهاجرت در دیوانش منعکس کرده است .

عمر فوزی بیك که از طرف انور پاشا آجودان نظامی نظام السلطنه تعیین گردیده ودر ایران تغییر اسم داده علی‌فوزی شده بود برای تطهیر گناههای کبیرهٔ که از هرقبیل مرتکب شده بود در حلقه درویشان درآمد تا از برکت صحبت ایشان از گزند عمال خارجی و طمع‌کاران داخلی عثمانی محفوظ بماند و هرشب با آنها ذکر جلی می گرفت واینقدر الله الله میگفت تا کف بدهان می‌آورد وبرزمین می‌افتاد .

نظام‌السلطنه که هرماهه پنجهزار تومان برای خودش وسیصد و هفتاد و پنج هزار تومان برای مصارف پانزده هزار سوار ازآلمان وعثمانی میگرفت ونصفش‌را هم بمصرف نمی‌رساند دراطاقی زندگانی‌میکرد که فقط یك گلیم پاره افتاده بود وبقدری ازافلاس دم‌میزد که دل‌سنگ بحالش کباب می‌شد .

اما مهاجرین محترم هرکدام که با انگلیسها سروسری داشتند به تهران رفته و فوراً مصدر کار شدند و آنهائی که نیت‌شان فقط خدمت بایران بود بی پول و بی‌تکلیف یا در استانبول پرسه میزدند ویادرغربت بدرود حیات گفتند.

آمدن محمد علیشاه باستانبول

در اسفند ۱۲۹۷ کـه دولت اتحاد جماهیر شوروی عدسه را تصرف کـرد محمدعلیشاه که پس‌از خلع ازسلطنت ایران درآنجا پارکی عالی‌خریده ودر عمارتی شاهانه زندگی میکرد با ملکه جهان مادر سلطان احمدشاه و دو پسر و یك دختر و بیست و سه نفر از ملازمین هرچه اسباب سبك وزن سنگین قیمت داشتند بـا خود برداشته به یك کشتی تجارتی فـرانسوی سوار شده فراراً باستانبول آمدند. کشتی مزبور ظرفیت هـزار نفر مسافر بیشتر نداشت ولی عده فـراریان اودسا که بکشتی سوار شده بودند قریب به چهار هزار نفر می‌شد و محمد علیشاه با همهٔ ملازمین در مدت چهار شبانـه روز در توی راهرو ها و روی بار های خودشان گـرسنه و تشنه نشسته بودند.

کشتی مزبور که باستانبول‌رسید انگلیسها در دهنه دریای‌سیاه ببهانه‌اینکه شاید عده‌ای بالشویك در جزو مسافرین فراری باشد کشتی را توقیف کردند، محمد علیشاه یك‌کارتی بسفارت نوشته‌توسط یك ملاح‌فرستاده ونوشته بود « اودسا بالشویکی شد من وهمراهانم با یك کشتی فرانسوی فرار کردیم چهارروز است در دریا بی‌قوت وغذا مانده‌ایم حالا که کشتی بدهنه بسفر رسیده انگلیسیها بخیال اینکه مبادا دراین کشتی بالشویك باشد نمیگذارند وارد اسلامبول شود شما از سفارت انگلیس اجازه بگیرید که مارا بگذارند پیاده بشویم. »

بسفارت انگلیس‌مراجعه شد یك قایق موتوری باغواص‌سفارت وپرچم‌ایران برای پیاده کردن محمد علشاه و ملازمانش باتفاق یك افسر انگلیسی فرستادند [illegible]



محمدعلیشاه در چاملیچه

از راست بچپ : ۱ــ خان‌ملك ساسانی ۲ــ محمدعلیشاه ۳ــ سلطان محمود میرزا برادر احمدشاه ٤ــ خانباباخان صاحبجمع

سابق ایران وهمراهانش را بساحل آوردند. دکتر یروزالسکی وجنرال خابایوف که امپراطور روس بسمت دکتری و آجودانــی مأمور خدمت محمد علیشاه کرده بود بــا خانم‌هایشان نیز جزو ملازمین بودند،

تمایل ملکه جهان و خانم‌های ایرانی براین شده بود که در منزلی در بست ایرانی‌وار نزول نمایند که کسی مزاحمشان نشود وآزاد باشند چون‌چنین‌جائی‌حاضر نبود براهنمائی یکی از تجار بدبستان ایرانیان کــه دارای حیات بزرگ و حوض و فواره وآب جاری بود رفتند مدیر مکتب هم مدرسه را تعطیل کرده ودراختیار آنها گذاشت فوراً صدای کدخداهای اصناف ایرانی که اکثر اهل آذربایجان بودند بلند شد بجرم اینکه محمد علیشاه مجلس ملی را به‌توپ بسته با مشروطه طلبان مخالفت

کرده شجاع‌الدوله وامثال او را بـر آنها مسلط نموده بتوقف او در مدرسه ایرانیان اعتراض کردند .

فردای آنروز سفارت در روزنامه های استانبول برای تهیه منزل جهة تازه واردین اعلان داد . شخصی موسوم بمحمد توفیق بك بسفارت آمده برای انجام این موضوع خودرا معرفی نمود پس‌از معارفه معلوم‌شد پدرش اصفهانی مادرش‌بین‌النهرینی خودش در هندوستان متولد شده‌دراستانبول بزرگ شده ، تبعهٔ عثمانی، صاحب امتیاز روزنامه شمس‌است وفارسی وعربی وترکی وانگلیسی وهندی حرف میزنند.

بقول مرحوم ادیب‌الممالك فراهانی : چو زنگی جمالش چو ترکی فعالش چو روی خصالش‌چو هندی کلامش . واظهار نمود که خانه‌ای در بیوك آطه واقع در دریای مرمره سراغ دارد که دارای تمام صفاتی است که در روزنامه اعلان شده‌است. کسان محمدعلیشاه به بیوك‌آطه رفتند وخانه مزبور را پسندیده وبجزیزه مذکورنقل کردند وتوفیق‌بك راهم بسمت مترجمی وآتش بیاری باماهی یکصدلیره ترك استخدام نمودند. این‌اسم را بخاطر داشته باشید تا دوباره باو برسیم .

ورود غیرمترقبه شاه سابق ایران باستانبول یعنی شهری که بیست هزار نفر سکنه ایـرانی داشت خصوصا در هنگام اشغال قوای اجنبی باعث مذاکـراتی مابین سفارتخانه های متفقین‌شد، بدواً تصمیم گرفتند که بایشان اجازه توقف در استانبول ندهند وایشان‌را بایطالیا یاسوئیس بفرستند ولی بعدازچند جلسه مذاکره وآمدوشد هم توقف دراستانبول وهم مسافرت باروپا را اجازه دادند فقط ایشان رابرای همیشه از ورود بلندن وپاریس ممنوع داشتند.

خانه وباغی‌را که توفیق‌بك دربیوك‌آطه برای محمدعلیشاه اجاره کرد متعلق به یکی از وکلای پارلمان عثمانی بودکه خودش را انگلیسها پس از بستن پارلمان به جزیره مالت تبعید کـرده بودند و خانـم زیبا و دلربایش در استانبول پذیرائـی هفته‌گی داشت .

محمد علیشاه بلافاصله با همه خانواده وهمراهان بمنزل تازه رفتند. چندی

بعد مرحوم سلطان احمدشاه باستانبول آمد وبرای نزدیکی با بوین خود در مهمانخانه اسپلاناد واقع درجزیره مذکور منزل کرد.

محمد علیشاه تاآنزمان بامن خیلی رسمانه حرکت میکرد همینکه تقرب مرا بمرحوم سلطان احمدشاه ومحبت‌های اورا نسبت بمن‌ملاحظه کرد از دریگانگی وملاطفت درآمده‌وبعدازحرکت پسر تاجدارش‌ازاستانبول‌اغلب‌روزها یا برای‌ملاقات من بسفارت می‌آمد ویا مرا به‌بیوك‌آطه دعوت‌میکرد. کم کم زمستان پیش‌آمد وآمدوشد با کشتی از بیوك‌آطه باستانبول کار آسانی نبود خصوصا در روزهای بارانی و طوفانی که تلاطم دریای مرمره دریای مازندران را بخاطر می‌آورد. شاه سابق وملکه جهان تصمیم گرفتند در استانبول منزلی پیدا کنند و زمستان را در آنجا بسر برند لذا برای پیدا کردن منزل مناسبی بروزنامه های محلی اعلان دادند جواب اعلانها بطول انجامید.

یك روز بدون مقدمه باهمه ملازمین بسفارت آمدند که آنجا منزل کنند من هم طبقه سوم سفارت را که منزلگاه خودم بود در اختیارشان گذاردم و خودم در اطاق‌های پذیرائی سفارت منزل کردم. چند روز بعد قصر مجلل وباشکوهی در کنار سفر، درمحله بیك. متعلق بیکی ازخواهران سلطان عبدالحمید بماهی‌هزار لیره ترك اجاره کردند، ولی سفارت را ترك نمی گفتند. من هرروز منتظر بودم که بقصر خدیجه‌سلطان نقل‌مکان کنند وریخت وپاش وآمد وشد بیست‌سی‌نفر مهمان ناخوانده درسفارت خاتمه پذیرد ولی از نقل وانتقال خبری نبود. در صدد تحقیق برآمدم که چرا بمنزل جدید نمیروند معلوم شد تقویم حاجی نجم‌الدوله چندین روز پشت سرهم قمر درعقرب وتحت‌الشعاع نوشته‌است.

همینکه بقصر خدیجه سلطان رفتند امر فرمودند که هرجمعه را من در خدمتشان ناهار صرف کنم من هم برای اینکه احترام پدر ومادر شاه را منظور بدارم اطاعت میکردم و هر جمعه ناهار به بیك میرفتم. دفعه اول مرحوم خانبابا خان صاحبجمع رئیس تشریفات مرا باطاق خصوصی محمدعلیشاه راهنمائی کرد. شاه وسط



چاملیجه

از راست بچپ: نشسته سلطان محمود میرزا دوم محمدعلیشاه
ایستاده: خانباباخان صاحبجمع حاجی مهدیخان مقدم خان‌ملك ساسانی

اطاق ایستاده بود بمن صندلی نشان داد و باهم نشستیم صاحبجمع چند دقیقه دست بسینه ایستاد و بعد مرخص شد.

دریك طرف اطاق کنار دیوار میز بزرگ تحریر بود که رویش قریب پنجاه جلد کتاب باجلدهای بسیار زیبا همه یك اندازه و یك رنگ و مرتب چیده شده بود

من که از اول عمر عاشق کتابم، من که همهٔ زندگانیم‌را با او بسر برده‌ام، من که‌هرچه دارم از این اوراق سیاه چاپی وخطی است، من که برای مطالعه یك کتاب از شهری بشهری و از مملکتی بمملکتی سفر کرده‌ام، که از او عزیزتر چیزی در دنیا نداشته‌ام وکارم دراین سودا بجنون کشیده از دیدن این کتابها بفاصله دو سه متر و اینکه نمی توانم‌آنها را بردارم ناز کنم وببوسم وبگشایم واحوالی بپرسم سخت عصبانی شدم ولی بزودی بخود بازآمدم وصحبت را ادامه دادم، دیگر روی‌شاه سابق‌ایران بامن بازشده بود واز هردری‌سخن‌می گفتیم حتی‌جسارت را باین پایه رسانیده بودم که از توپ‌بستن بمجلس و کشته شدن میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان وبازگشت به کمش‌تپه وغیره جسته جسته بحرفش بیارم .

روی‌هم‌رفته شاه سابق‌ایران آدم بدقلب بدنفسی‌نبود اگر ازعلم و دانش بهره کافی داشت هرگز مرتکب توپ بستن بمجلس و این ذنب لایغفرنمی‌شد، این مرد در جوانی بسلطنت رسیده بود وتا آنوقت معاشرتش فقط باامثال رحیم‌خان چلبیانلو یاشا پسال یهودی ویك مشت چاپلوس متملق ازهمه‌جا بیخبر بود وچون طبیعه مثل بچه‌ها زود رنج وساده‌لوح بود از دسیسه و تحریکات خیلی عصبانی می‌شد. یکی از تحریکات داخلی که براو خیلی گران آمده بود موضوع دسیسه های مسعود میرزا ظل السلطان بود که چندین بار بزبان‌آورد . می گفت ملك‌المتکلمین که اززمان شاه‌شهید جاسوس انگلیسی‌ها و جیره‌خوار ظل السلطان بود و برای رسیدن ظل السلطان بمقام سلطنت سیدجمال‌الدین اسدآبادی را برانگیخت واورا باین‌منظور به‌پطرزبوغ فرستادند بعد از مردن پدرم باز هم از این نقشه دست نکشیدند و از هیچگونــه تحریك و دسیسه خودداری نمیکرد یك روز ملك المتکلمین در باغ‌بهارستان بالای منبرخطابه رفته و فریادکرده بود محمدعلیشاه فلان فلان شده فرار کرد وایران جمهوری شد من از آن روز سخت عصبانی شدم و کینه ایـن آزادی خواهان قلابی مزدور را در دل گـرفتم همین کـه روس ها فهمیدند کـه من از کارکنان انگلیس هـا رنجیده‌ام به آتش دامن زدند .

اما امین السلطان درمراجعت ازسفر حجاز در فرنگستان وارد فراموشخانه شده وآدم انگلیسها شده بود من از اینکار بی‌خبر بودم و باصرار او را بایران آوردم همینکه مسلك اورا فهمیدم باز خیال قتل اورا نداشتم اما بسعایت سعدالدوله، وسوسه‌های فرمانفرما، سردار اکرم‌همدانی وموقرالسلطنه ودسیسه‌های اجانب بقتل‌او تصمیم گرفتم.

اما سبب آمدن به گمش‌تپه ملك‌منصور میرزا شعاع‌السلطنه بود وغیره وغیره. خلاصه من پس از چندین‌هفته درضمن ناهار و گردش‌های چاملیچه وسواحل‌آسیا از فراز ونشیب استبدادصغیر اطلاعاتی حاصل کرده بودم اما هنوز ازمحتویات‌این کتاب های دلربای روی میز بیخبر بودم.

هردفعه که ازقصر ببك از راه خشکی یا دریا بسفارت برمیگشتم در عرض راه فکرم پیش آن کتابها بود با خود می گفتم یقینا تواریخ ایران را بزبان مختلف جمع‌آوری کرده وهمه را یکنواخت جلد کرده‌است، اما بزودی میگفتم اگر به‌عظمت ایران جاویدان پی‌برده‌بود هرگز اینطور بی گدار بآب‌نمیزد، باز باخود می گفتم‌شاید یك دوره‌ای ازتاریخ انقلابات اجتماعی یا شرح احوال بزرگان دنیااست، سپس‌خیال میکردم شاید دواوین شعرای بی‌مثل ومانند زبان فارسی‌است.

خلاصه همیشه دلم پیش‌آن معشوقه‌های مستوره بود ونمی‌دانستم کی بگشادن چهره‌شان موفق خواهم‌شد ، هر دفعه که وارد آن اطاق می‌شدم آنها مرتب و متین و باوقار بمن‌چشمك میزدند ولی روی خودرا نمی گشادند و دل من در هوای صحبت آنها یك ذره شده بود.

یك روز که عید فطر به‌جمعه افتاده بود ومن برای تبریك عید وصرف‌ناهار به‌قصر ببك رفته بودم و با محمدعلیشاه دو بدو در همان اطاق معهود نشسته بودیم و صحبت میکردیم پس از صرف چای و شیرینی خانباباخان صاحبجمع وارد شده تعظیم نمود وعرض کرد قربان (قلعه‌یاسین حاضر است) محمدعلیشاه بلند شده گفت ببخشید من اول‌هرماه باهمه اهل‌خانه حتی‌دکتر پروزالسکی وجنرال خاپابوف از قلعه‌یاسین

درمیرویم شما باشید من الان می‌آیم. همینکه من تنها شدم دیوانه‌وار بطرف کتابها رفتم اولی، دومی، سومی را تا آخر با عجله تمام باز کردم سبحان‌الله! همه درصنعت آتش‌بازی بود راجع بساختن موشك وفشفشه وآفتاب مهتاب وپاچه‌خیزك وغیره من ازاین احوال چنان ملالتی سراپای وجودم را فراگرفت که جلو پنجره مشرف به بسفر آمده روی صندلی راحتی مثل فانوس تاشدم.

یك روز درمیان صحبت حرف ازدوره نیابت سلطنت ناصرالملك همدانی بمیان آمد محمدعلیشاه میگفت درصورتیکه پس ازتاجگذاری سلطان احمدشاه مدت نیابت سلطنتش تمام‌شده بود ادعای یکسال حقوق کرد چون فاقد حق قانونی بود دولت ایران موافقت نمیکرد آنوقت لارد کرزن وزیر خارجه انگلیس را واسطه کرد و با اصرار اواز دولت ایران ۱۵۶ هزار تومان پول زور گرفت(۱).

در دنباله این صحبت شاه مخلوع گفت وقتیکه کشیکچی‌باشی را بامختار-الدوله فرستادم ناصرالملك را بگیرند و بحضور بیاورند با چادر و چاقچور و پیچه می‌خواست فرار کند درحال بااین قیافه درکالسکه گذاشتندش وبحضور آوردند. من خنده‌ام گرفت. عکاس خواستم که پیش ازآنکه طناب بگردنش بیندازند عکسی بااین قیافه بردارد، عکاس مشغول برداشتن عکس بود که چرچیل ازطرف وزیرمختار انگلیس آمد و گفت که ناصرالملك دارای بزرگترین نشان دولت انگلیس است مرخصش بفرمائید باروپا برود.

نویسنده این سطور ازشاه مخلوع استدعا کردم یك قطعه ازآن عکس بمن

---

(۱) داستان ادعای ناصر الملك برای حقوق یکساله از این قرار است که در قانون ذکرشده بودکه سلطان احمدشاه درسن هیجده سالگی تاجگذاری نماید ولی تعیین نکرده بودکه در اول هیجده یا آخر هیجدمین‌سال. سلطان احمدشاه در۲۷ شعبان۱۳۱٤ قمری متولد شده بود ودر ۲۷ شعبان ۱۳۳۲ تاجگذاری کرد. ناصرالملك که باروپا رفته بود حقوق مدت نیابت سلطنت خودش را تا آخر سال هیجدهم که در ایران نبود مطالبه می‌کرد.

مرحمت فرمایند بحال مختار الدوله را صدا کرد مشارالیه گفت هرچه ملکی داشتم
صرف و اسبابها با ایران فرستادم (۱)

(۱) مختارالدوله سیدابوتراب‌خان کاشی منشی حضورمحمدعلیشاه بود وخاطرات مدت سلطنت محمدعلیشاه را برشتهٔ تحریر کشیده ودر آنجا واقعه گـرفتن ناصرالملك را با جادر وچاخچور مشروحا نوشته بود . همیشه در اودسا واستانبول وسان‌رمو بامحمدعلیشاه

آمدن سلطان احمد شاه باستانبول

بعدازامضای معاهده‌معروف۱۹۱۹ میلادی در روز پنجشنبه۲۱ مرداد ۱۲۹۸ خورشیدی تلگرافی‌ازشاهزاده‌فیروزمیرزانصرةالدوله وزیرامورخارجه بسفارت‌رسید که امروز اعلیحضرت همایونی از راه استانبول باروپا عزیمت فرمودند .

احتشام‌السلطنه ازاین تلگراف خیلی مشوش‌شدو بخیال‌افتاد که اگرتحبیب



بلافاصله بعد از امضای معاهده معروف ۱۹۱۹ مرحوم سلطان احمدشاه را از راه قفقاز و استانبول بلندن بردند
وقتیکه از بادکوبه به باتوم عبور می‌کردند قفقاز هنوز درتحت اشغال انگلیسها بود و در ایستگاه راه‌آهن تفلیس گارد اسکاتلندی برای پادشاه ایران سلام میزد



قفقازیه تحت اشغال قوای انگلیس در زمان مسافرت مرحوم سلطان احمدشاه باروپا
شاه درایستگاه راه‌آهن تفلیس. نصرةالسلطنه ونصرةالدوله وشهاب‌الدوله ومحمدحسین‌میرزا
وکلنل ویکهام انگلیسی دراین‌عکس دیده میشوند

قلوب همه میسر نشود اقلا معتمدالملك را امیدوار واز سیدجواد بیك دلجوئی کرده باشد. اول فرستاده عقب معتمدالملك که « تا کی‌صبرمیکنی چرا نمیروی کنسولخانه سر صندلیت بنشینی» آن بیچاره هم فرستاد از بازار سماور بزرك کرایه کردند، شیرینی گرفتند و اتباع را خبر کردند که کنسول جنرال حقیقی امروز جلوس خواهد کرد ازطرف دیگر مفخم‌السلطنه بهدایائی که برای رؤسای وزارتخارجه‌فرستاده مستظهر بود معتمدالملك را که فرمان همایونی‌در دست‌داشت بکنسولگری راه نداد .

یکساعت بعد معتمد الملك گریه کنان آمد که مفخم‌السلطنه در کنسولخانه رابسته ومراتهدید کرده‌است. سفیر کبیرهم که دربرابررشوه‌خواریهای تهران‌کاری از دستش بر نمی‌آمد هزار قسم خورد که من با شما همراهم

چند روز دیگر صبر کنید من خودم کارت را درست میکنم. اما سیدجواد بیك را که در موضوع تحریرتر که با بابان ارمنی (صفحه۲۶) ذکری بمیان آمد چون فراماسون بود ودر دربار وادارات تهران هم مسلکان بسیار داشت احضار کرد که از او استمالتی کرده باشد.

آسید جواد بیك اصفهانی که خبر آمدن شاه را باستانبول شنیده بود شروع کرد به قارت و قورت و اشتلم کردن بالاخره پس از مذاکرت بسیار قرار شد سید جوادبیك هم درجزو مستقبلین بکشتی شاه بیاید ودرهمه‌جا اورا میرزا سیدجوادخان نایب اول و ترجمان اول سفارت کبرا معرفی کنند واز شاه لقب منیع‌السلطنه برایش بگیرند. (۱)

همان روز از سفارت انگلیس اطلاع دادند که روز ۲۶ امرداد۱۲۹۸ شاه با کشتی جنگی انگلیس موسوم به (سرس) وارد استانبول خواهدشد. احتشام‌السلطنه از سفارت انگلیس تقاضا کرد که یك قایق موتوری باختیار سفارت ایران بگذارند که تا دهنه بغاز اعضای سفارت و کنسولخانه باستقبال بروند آنها هم تقاضای سفارت را پذیرفتند.

فوراً سفارت ایران ترتیب ورود شاه را با بابعالی و ریاست تشریفات سلطنتی داده و مقرر گردید با وجودی که مسافرتشان غیر رسمی است قصر دلمه باغچه را منزلگاه رسمی پندارند و اقامتگاه خصوصی شاه در بیوك آطه نزدیك منزل محمد علیشاه باشد.

در روز موعود اعضای سفارت و کنسولخانه درمعیت آقای سفیر ودوسر کنسول حقیقی وقلابی باستقبال رفتیم ناخدای کشتی (سرس) که قایق موتوری سفارت انگلیس را با پرچم ایران دید کشتی را نگاه داشته ماهم در دهنه بغاز ازقایق بکشتی سرس رفتیم.

مفخم‌السلطنه برای اظهار خوش خدمتی دایره‌ای کشیده و از اتباع ایران پولی جمع کرده ودو کشتی بخار بزرگ از اداره کشتی رانی عثمانی کرایه کرده قریب دوهزارنفر ایرانی با موزیك وهای وهوی در کشتی نشانده وباستقبال فرستاده بود.

سلطان احمدشاه باهمان کشتی جنگی که ازباتوم سوار شده بود یکسره به بیوك آطه رفته بدواً از پدر و مادرش که درآنجا سکنا اختیار کرده بودند، بعد از ده

(۱) این لقب را سالهای دراز اوانس‌خان ترجمان اول سفارت داشت.



بالای عرشه کشتی جنگی سرس که ملتزمین رکاب دیده میشوند
از راست بچپ : نصرةالدوله وزیرخارجه شاهزاده نصرةالسلطنه محمدحسین‌میرزا فیروز
پشت‌سرشاه حکیم‌الدوله شهاب‌الدوله کلنل ویکهام معتمد الملك احتشام السلطنه
(عکس کارمولف)

سال‌مفارقت، دیدن کرده وسپس درمهمانخانه اسپلاناد منزل نمود . ساعتی بعد مرا به اطاق خصوصی خویش احضار فرموده و گفت (روبروی معین‌الملك و کلنل ویگایم با من ازسیاست صحبت نکن) من که ازجزئیات قرارداد ۱۹۱۹ اطلاعی‌نداشتم وضعیت را تاآخر خواندم. (۱)

۱ ـ معین الملك شناسنامه‌اش غلامعلی فتوحی اهل آذربایجان پسر حاجی قوام نوکر میرزا علی اصغر خان اتابك از شاگردان و برکشیدگان ناصرالملك همدانی ، لقب سابقش قـوام العدالـه و شغلش منشی وزارت‌کشور بـود . وقتـیکه ناصر الملك نایب السلطنه شد او را بسمت منشی گری بدربار آورد و در موقع انعقاد معاهده ۱۹۱۹ منشی‌حضور شاه بود .



ایرانیان استانبول برای استقبال شاه باکشتی بخار بدهنه دریای سیاه میروند

روز ۴شنبه ۲۷ مرداد داماد فرید پاشا صدراعظم عثمانی ازطرف اعلیحضرت سلطان محمد ششم به‌بیوك‌آطه‌آمده وخوش‌آمد گفت. ترجمان های‌اول‌سفارتخانه‌های اجنبی هم ازطرف سفرا به‌بیوك‌آطه آمده‌منزل‌مبارکی گفتند.

روزپنجشنبه۲۸مرداد کشتی‌مخصوص‌سلطان‌موسوم به(سو گودلی)به‌بیوك‌آطه آمده اعلیحضرت همایونی و ملازمین را بقصر دلمه باغچه برد . درساحل قصر وزیر دربار وآجودان‌باشی سلطان ورئیس‌تشریفات‌سلطنتی مقدم‌شاه را پذیره شده باملازمین و اعضای سفارت در اتومبیل های سلطنتی نشسته به‌قصر یلدیز رفتیم . دم در سرای یك بهادران از فوج ارطغرل سلام دادند . ازپله‌های قصر که بالا رفتیم سلطان محمد ششم تا وسط سرسرا از شاه استقبال کرد پس از طی تعارفات و خوش‌آمد در یکی از



اعضای سر کنسولگری استانبول درانتظار آمدن شاه

اطاقها صرف قهوه نموده وازآنجا متفقاً به‌تالار بزرگ یلدیز آمدند. دریك طرف تالار داماد فریدپاشا صدراعظم باشیخ‌الاسلام ورئیس‌مجلس اعیان و هفت‌نفر وزرای عثمانی ایستاده‌بودند. درطرف دیگر تالار وزیردربار وسایر درباریان وآجودانباشی ویاورهای سلطان ومنشی‌ها ومترجمین حضوربودند. درسمت دیگرتالارهم همراهان‌شاه واعضای سفارت ایستاده بودند.

پس‌از ورود به‌تالار اعلیحضرت سلطان شروع کرد بمعرفی کردن عثمانیها و اعلیحضرت همایونی‌هم بترتیب بهمه دست‌دادند سپس پادشاه ایران همراهان‌خودشان را بسلطان معرفی فرموده سلطان هم بهمه دست داد آنوقت همه رفتیم سرناهار. درسر میز ۳۶ نفرقرار گرفتند. در وسط میزسلطان محمد ششم و روبروی ایشان والاحضرت



بازرگانان ایرانی استانبول درانتظار آمدن شاه

عبدالمجید افندی ولیعهد عثمانی نشسته بود . در طرف دست راست محمد ششم اول سلطان احمد شاه نشسته بود دوم داماد فریدپاشا صدراعظم سوم شاهزاده شهاب الدوله رئیس تشریفات سلطنتی ایران.

درطرف دست چپ سلطان اول شاهزاده نصرة السلطنه عموی شاه نشسته بود دوم مصطفی صبری افندی شیخ الاسلام سوم شاهزاده محمدحسین میرزا فیروز آجودانباشی پادشاه ایران.

در طرف راست ولیعهد عثمانـی اول شاهزاده نصرةالدوله فیروز وزیر امور خارجـه نشسته بود دوم مصطفی عاصم افندی رئیس مجلس اعیان سوم بنده نگارنده این سطور . در طرف دست چپ ولیعهد اول احتشام السلطنه نشسته بود دوم سلیمان



احمد شاه وسلطان محمود میرزا برادرش

شفیق پاشا وزیر جنگ عثمانی سوم میرزا سید جوادخان طباطبائی اصفهانی که شرح حالش گذشت .

چون سلطان بزبان ترکی حرف میزد و شاه ایران ازآن زبان بهره‌ای نداشت لذا در مدت صرف ناهار مترجم مخصوص سلطان در پشت سر هردو تاجدار ایستاده و فرمایشات شاه را که بزبان فرانسه بود برای سلطان ترجمه میکرد . امـا والاحضرت ولیعهد عثمانی چون بزبان فرانسه آشنا بود بلاواسطه با شاه صحبت می‌نمود .

سقف سفره‌خانه یلدیز بی‌اندازه قشنگ واز روی سقف عمارت چهل ستون اصفهان ساخته باطلا و لاجورد تذهیب شده بود کلیه ظروف سر میز از زر خالص بود غذا ها مأکول و دسته موسیقی همایون در تمام مدت ناهار بنواختن نواهـای آشنا مشغول بودند .



نصرةالدوله فیروز میرزا وزیر امور خارجه ومحمودخان‌علاءالمیر احتشام‌السلطنه سفیر کبیر ایران در استانبول درمهمانخانه اسپلاناد واقع در بیوك‌آطه

بعد از صرف ناهار به‌تالار بزرگ آمدیم شاه و سلطان با چندتن از خواص برای صرف قهوه باطاق کوچکی که در کنار تالار بود رفتند دیگران هم در تالار بزرگ مشغول نوشیدن قهوه و کشیدن سیگار شدند پس از صرف قهوه اعلیحضرت سلطان نشان امتیاز که مرکب از ۳ قطعه و همه مرصع به برلیان بود باعلیحضرت همایونی دادند . بشاهزادگان نصرة السلطنه و نصرة الدوله درجه اول عثمانی مرصع دادند باحتشام‌السلطنه یك‌قطعه نشان‌افتخارمرصع دادند بسایرین‌هم هر کدام بتناسب مقامی که داشتند نشان عثمانی دادند . ومرا نیز باالتفات نشان درجه دوم عثمانی مفتخر کردند .



هنگام پیاده شدن شاه در بیوك آطه
احتشام السلطنه وصاحب جمع ومختار الدوله دراین عکس دیده میشوند

اعلیحضرت همایونی در همان مجلس باعلیحضرت سلطان نشان درجه اول تاج کیان و بوالاحضرت ولیعهد عثمانی نشان درجه دوم تاج کیان دادند و وعده فرمودند که برای وزراء و درباریان بتوسط سفارت ایران نشان مناسب مرحمت فرمایند .

سلطان تا وسط سرسرا مشایعت کرد، شاه باملازمین بقصر دلمه باغچه مراجعت نمودند فوراً ولیعهد عثمانی در آنجا بدیدن شاه آمد و پس از صرف چای بمنزل خود عودت نمود پس از آن سلطان ببازدید شاه آمد و پس از صرف چای و قهوه بسرای یلدیز مراجعت کردند . آن وقت شاه به بازدید ولیعهد رفتند ودرباز گشت از



مرحوم سلطان احمدشاه در ایوان مهمانخانه اسپلاناد در بیوك‌آطه
در این‌عکس ازچپ براست‌خان ملك‌ساسانی و محمد حسین میرزا و هدایت‌الله مشار
دیده میشوند

سرای ولیعهد باهمان مراسم که آمده بودند بکشتی سوگودلی سوار شده به بیوك‌آطه مراجعت کردند.

شاه روز جمعه ۲۹ امرداد در مهمانخانه اسپلاناد توقف فرموده ایرانی‌های ناراضی ساکن‌استانبول دسته دسته بآنجا رفته بشاهزاده نصرةالدوله وزیر امورخارجه از اوضاع شکایتها کردند.

شکایتهاشان همه از این بود که احتشام‌السلطنه میدانی برای تقلب و کلاه‌برداری بایشان نمیداد. نظام‌السلطنه برای شرفیابی دربیوك‌آطه منزل کرده‌بود لیکن بجهاتی هنوز بحضور همایونی قبول‌نشده بود.



بیرون آمدن شاه ازقصر دلمه‌باغچه برای رفتن بقصر یلدیز
دراین عکس نصرة الدوله و محمدحسین میرزا وخان‌ملك ساسانی‌دیده میشوند

روزشنبه سی‌ام مرداد شاه برای ناهار بسفارتخانه ایران‌آمد سفارت راآذین بسته ومنتظر ورود شاه بودند نزدیك ظهر بسفارت تشریف‌آوردند . بدواً بنای‌سفارت راگردش فرموده ازخرابی بنا واندراس مبلها وخشکی باغچه سفارت اظهار تعجب فرمودند سپس ۳۰ نفر ازشاگردان ایرانی که ازمدارس نظام استانبول فارغ‌التحصیل شده‌بودند بحضور آمدند پس‌ازآن تجارایران و کدخدایان‌اصناف‌ایرانی‌شرفیاب شدند.

بعد ازصرف ناهار ژنرال فرانسه دسپره فرمانده قشون فرانسه که درآنوقت رئیس کل قوای اشغالی متفقین در استانبول بود با تمام هیئت ستاد آرتش متفقین که مرکب از۷۰ نفر افسر ارشد بود بحضورآمدند .



ورود مرحوم سلطان‌احمدشاه بقصر یلدیز در جلو ممدوح یك رئیس تشریفات دربار

دراین هنگام به نصرة الدوله خبر دادند که حاجی میرزا فتحعلی اصفهانی می‌خواهد خودش‌را درسالون سفارت حضورشاه وافسران متفقین‌آتش بزند نصرةالدوله بتعجیل بیرون آمدحاج میرزا فتحعلی که ریش وسبیل وابروانش ازشدت پیری سپید شده بود لباس سر تا پا سفید پوشیده سر شیشه بنزین را دارد باز میکند بدون تأمل حاجی فتحعلی را بغل کرده شیشه بنزین را از دستش گرفته بمن داد منهم مشارالیه را باطاق دفترآوردم نصرةالدوله هم افسران متفقین که رفتند آ نجاآمد حاجی میرزا فتحعلی گفت ۴ سال‌قبل که از استانبول بمشهد رفتم پنج فابریك ویك اسکله در کنار مرمره داشتم وقتی که مراجعت کردم آ نها را مفخم السلطنه بااسناد جعلی غارت کرده و فروخته است هرچه بسفارت تظلم کردم امروز و فردا کردند پریشان و مستأصل شدم



دراسکله قصر دامه‌باغچه وزیر دربار وژنرال آجودان سلطان باتفاق احتشام‌السلطنه
و اعضای سفارت و سرکنسولگری منتظر مشریف فرمائی شاه میباشند

از چپ براست : محمدعلی معدل السلطنه ترجمان الممالك حسن پیرنظر
مفخم‌السلطنه احتشام‌السلطنه وزیر دربار عثمانی آجودان‌باشی سلطان سیدجوادخان
معتمدالملك

چاره جز این ندیدم که خودم را درسفارت آتش بزنم . نصرةالدوله فوراً هیئتی معین کرد مرکب از میرزا علی اکبر خان بهمن و ترجمان الممالك وغیره که بشکایتهای حاجی میرزا فتحعلی رسیدگی کنند ودر ظرف ۲۴ ساعت گزارش خودشان را بدهند گزارشی که دادند بعداً درجای خودش خواهم‌نوشت.



پیاده شدن مرحوم سلطان احمدشاه ازکشتی سلطنتی عثمانی موسوم به (سوکودلی) در اسکله قصر دلمه باغچه
احتشام السلطنه فیروز میرزا نصرةالدولهٔ شهاب الدوله محمد حسین میرزا

پس ازمرخص شدن هیئت ستاد ارتش متفقین مون سنیور دولچی نماینده پاپ اعظم شرفیاب شد بعد ازآن پطریق بزرك یونان وپطریق ارمنی و میشته یهود که عثمانی‌ها خاخام باشی می گویند شرفیاب شدند .

طرف عصر شاه بااتومبیل درشهر گردش کرده ببعضی بناهای تاریخی وموزه‌ها رفته نزدیك غروب به بیوك آطه مراجعت کردند .

همان روز هیئت رسیدگی بعرایض حاجی میرزا فتحعلی به تفتیش کنسولخانه مشغول شدند ازاعمال مفخم السلطنه و تقلباتی که کرده بود گزارشی تنظیم کرده بنظر شاهزاده وزیر امور خارجه رسانیدند از همه عجیب‌تر تقلباتی بود کــه در موضوع



ورود شاه به‌قصر دلمه باغچه

کارخانجات حاجی مزبور کرده بود چون این مسئله بدرازا کشیده و بالاخره در دوره دوم شارژدافری من‌ختم شد خوانندگان را بآن قسمت حیرت‌انگیز حوالت‌می‌نمایم.

درقبال گزارش تفتیش کنسولخانه و ثبوت تقلبات مفخم السلطنه نصرة‌الدوله حکم انفصال ابدمشارالیه‌را ازخدمت دولت‌صادر کرده وبوزارت امورخارجه صریحاً تلگراف کردند و بمعتمد الملك امرشد که بایران معاودت نماید و ترجمان الممالك کفیل جنرال کنسولگری شد. (۱)

روز ششم شهریور اعلیحضرت همایونی نامه‌احضار احتشام‌السطنه را بعنوان

(۱) درصفحه‌های بعد همین‌کتاب خواهیم دید چطور مفخم السلطنه بازهم‌کنسول ژنرال استانبول شده وسپس بماموریت بالکان رفت.



داماد فریدپاشا صدراعظم سلطان محمدششم وحیدالدین

اعلیحضرت سلطان محمدششم امضا فرموده بمأموریت احتشام السلطنه خاتمه دادند از همانروز نویسنده این سطور را بسمت شارژدافری با رتبه وزیر مختاری به بابعالی معرفی کردند .

نظام السلطنه هرچه خواست حضورشاه شرفیاب شود نپذیرفتند بالاخره درروز آخرچون بتوسط شاهزاده وزیر امور خارجه پیشکشی لایقی تقدیم کرد تقصیراتش را عفو واجازه فرمودند بایران مراجعت کند .

روز قبل از عزیمت باروپا بنده را باندرون احضارفرموده مقدمات معاهده ۱۹۱۹ و تأثیراتی که در نتیجه‌آن معاهده شوم برایشان حاصل شده وتصمیمی که در دنباله آن معاهده گرفته بودند در حضور محمدعلیشاه شرح دادند آنوقت من دریافت کردم که چرا وثوق‌الدوله مرا با اصرار تمام باستانبول پرتاب کرده است .

بالجمله روز یکشنبه هشتم شهریور ۱۲۹۸ اعلیحضرت پادشاه ایران با

همان کشتی جنگی سرس کــه از باتوم آمده بودنــد عزیمت لندن فرمودند و در اسکله بیوك‌آطه یك طغرا دستخط نشان قدس باحتشام‌السلطنه مرحمت فرموده وسوار کشتی شدند.

مدت بیست روز احتشام‌السلطنه دست وپای‌خودرا جمع کرده‌اسب ودرشگه و اسباب و اثاثیه را فروخته بعد از هشت سال توقف در استانبول روز ۳۰ شهریور ۱۲۹۸ باتفاق نظام‌السلطنه مفلس فی‌امان‌اله راه اروپا را پیش گرفتند . مفخم السلطنه هم پشت سر ملازمین شاه بپاریس رفت که بلکه فیروز میرزا را در آنجا راضی کند حکــم انفصال ابد را پس بگیرد و دوبــاره او را بجنرال کنسولگــری استانبول باز گرداند .

←

فرمان نشان عثمانی‌که در روز مهمانی از طرف سلطان محمدششم بعنوان خان‌ملك ساسانی صادر شده است .

نظر باینکه بعد از انقراض امپراطوری عثمانی وخلافت‌مسلمین نه ازطغرای سلطان و نه از نشان خلافت نه از القاب سلطنتی ونه از خط تعلیق اثری بجا نمانده لذا فرمان فوق بچنین وجهی و اسناد باستانی درآمده‌است لذا در آنجا بدرج عکس آن مبادرت ورزید .



سعادتلو ایرانده دولت علیه اولوب اولان بابجلیلرنده اولی مرتبه حضرتلرینه ... شهامتلو مصلحتکذار الغفران

شهامتلو نظامیه سنفا ... ناشی ... سلطنه سنیه ... خیرخواهان السلطانی الحسنی الحمد ملکه خاقانی بناء

عالی ... عثمانیه ... مرتبه ... سنه کبری ... موجبجه ملوکانه سنیه ... بیان ... باب

... الصدر الاعظمی حرر فی الیوم الثامن والعشرین من شهر ذی الحجة الشریفة لسنة سبع وثلثین ومائتین والف

حاج میرزا فتحعلی اصفهانی

که روز پذیرائی سلطان‌احمدشاه درسفارت ایران میخواست خودش را در حضورشاه و کلیه افسران آرتش متفقین‌آتش بزند پسر حاجی میر زا صادق اصفهانی و نوادهٔ حاجی‌هاشم اصفهانی است که درسال ۱۲۷۱ قمری دراصفهان بدنیاآمده پدرش مدتی درتهران تجارت مهمی داشته و با دربار ناصرالدین شاه طرف معامله بوده است. درهمان ایام غلام سیاهی خانه‌زاد داشته است بشیرنام مبلغ گزافی‌وجه نقد باومیدهد که ببرد باصفهان بشیرآقا پولهارا برداشته فرار میکند و میرود بمصر مشغول تجارت میشود . حاجی میرزاصادق که نتوانسته طلب‌هایش‌را از دربار وصول کند ورشکست شده وفوت میشود وپسرش میرزافتحعلی بشاگردی دکان بزازی می‌رود .

یك روز تجار اصفهانی مقیم مصر به‌اصفهان مینویسند کـه بشیر سیاه فوت کرده یکصدهزار لیره انگلیسی پول‌داشته ودروصیت‌نامه‌اش‌نوشته‌است که من‌خانه‌زاد حاجی میرزاصادق پسر حاجی هاشم‌مقاره‌ای هستم و هرچه دارم متعلق باولاد اوست. بوصول این خبر میرزا فتحعلی برای دریافت یکصدهزار لیره باستانبول ومصر میرود اما تا او برسدبعداز دستبردهای کونسولخانه‌ها وسفارت چیز قابلی بدستش نمی‌آید و با همـان مبلغ جزئی دراستانبول و بلغارستان و سایرشهرهای بالکان مشغول تجارت میشود. درمدت پنجاه سال باکد یمین و عـرق جبین چندین کارخانه درمحله یدی‌قله احداث مینماید .

حاج مزبور درسال اول جنگ جهانی بعزم زیارت مشهد مقدس امام رضـا عازم ایران میشود موقع مراجعت بسبب جنگ راه مسدود بوده در ایران میماند در



سرای ییلدیز



سفره‌خانه قصر ییلدیز

وحیدالدین محمد

سرای همایون هیئت موسیقه‌سی پروغرامی

١	اووه‌رتور (هبرید)	مندلسون
٢	ایران رقصی	کبرو
٣	راپسودی اوریانتال	راده‌لیا
٤	مهجوره والسی	پول‌لینغ
٥	زفاف مارشی	مندلسی‌زون
٦	فانته‌زی قارمن	بیزه
٧	نهاوند شرقی (بر کوزل قیز صالنجقده)	عارف بك
٨	انترمجزو	ئه‌رنیسته ئورباح
٩	آرتیستلرك حیاتی والس	یوهان اشتراووس
١٠	اسکی قهرمانلر مارشی	هوفمان

یلدیز سرایی :   صباح : ٢١ اغستوس ٣٣٥

برنامه موسیقی ارکستر همایون

وحیدالدین محمد

لقمه بوره‌کی

صنوق قوزی اتی

دورلو

غارنیتورلی پیلیج

عنبربو پیلاو

یمشلی کشکول

دوندورمه

میوه و شکرلمه

یلدیز سرای همایونی : صباح : ٢١ اغستوس ٣٢٥

صورت غذاهای روز مهمانی شاه درسرای بیلدیز

غیبت او مفخم السلطنه شهرت میدهد که حاجی میرزا فتحعلی در ایران فوت کرده و با دسیسه و همدستی وکلاء عدلیه و رؤسای ثبت اسناد و محضر رسمی استانبول کارخانجات حاجی میرزا فتحعلی را میفروشند وبجیب میزنند .

نظر باینکه دنباله این قضیه به رسوائی وخیانت و بسته شدن سفارت و کونسولخانه کشیده شد لهذا عین گزارشی را که اینجانب دراینموضوع بوزارت امور خارجه داده است عینا درج مینماید .

۱۶ جمادی الاولی ۱۳۳۹ مطابق ۶ بهمن ۱۲۹۹

مقام منیع وزارت جلیله امور خارجه

حاجی میرزا فتحعلی اصفهانی یکی از تجار درجه اول استانبول قبل از جنگ بین المللی در محله یدی قله دارای کارخانجات ذیل بود : کارخانه دباغی ـ قالی شوری شیرینی پزی ـ ریسمان ریسی ـ قلم کارسازی ـ اتو کشی قالی ـ رنگرزی درسال اول جنگ بعزم زیارت مشهد مقدس امام رضا سلام الله علیه بعضی از فابریکها را به برادرش حاجی محمدابراهیم واگذار کرده وبرخی را اجاره داده عازم ایران شد .

حاج میرزا فتحعلی درسال ۱۳۲۵ برای منازعه ای که راجع باملاك خودشان واقعه درمحله اسکدار داشته آرتین قیصریان تبعه عثمانی وکیل عدلیه ومشاورحقوق جنرال کونسولگری ایران را یکساله بمبلغ چهل لیره طلا وکیل کرده بود ومقاوله نامه بسته که بیست لیره طلاقبلا و بیست لیره بعداز ختم دعوی بدهد . پس ازختم محاکمه محکمه اسکدار اعلامیه صادر کرده و درآن اعلامیه مضمون وکالتنامه حاجی میرزا فتحعلی را درج کرده وضمناً قید نموده است که موعد این وکالتنامه تمام شده است .

چندی بعد از عزیمت حاجی میرزافتحعلی بایران حاج محمدابراهیم برادرش دراستانبول مرحوم میشود و انتشار میدهند که حاجی میرزا فتحعلی هم درتهران وفات یافته است . آرتین قیصریان سابق الذکر بخیال دست بردی باموال حاجی فتحعلی می افتد، بدواً نزد توفیق بیك رئیس اجرای عدلیه میرود ومیگوید حاجی میرزا فتحعلی دراینجا



مرحوم سلطان احمدشاه درسفارت ایران احتشام‌السلطنه خیر مقدم عرض میکند

مبلغی مقروض است میخواهیم املاك اورا بفروشیم و قروضش‌را بدهیم رئیس اجرا سئوال از مبلـغ قروض حاجی فتحعلی و از اجاره املاک کش مینماید و در جواب به‌قیصریان میگوید درصورتیکه اجاره املاك حاجی فتحعلی کفاف پرداخت قروضش را میدهد فروش املاك قانونا جایز نیست و انگهی شما بچه سمت در کارهای حاجی‌فتحعلی مداخله میکنید، آیا وکالتنامه از او در دست دارید . قیصریان در جواب اقرار میکند که وکالتی ازاو در دست‌ندارد . همینکه قیصریان ازینجا مایوس میشود بخیال همدستی با کونسولگری وسفارت کبرای ایران می‌افتد .

درآن‌ایام یعنی‌سال۱۳۳۴ قمری‌علی‌اکبرخان مفخم‌السلطنه جنرال کونسول بوده وآقای محمود خان احتشام‌السلطنه سفیر کبیر ایران بوده‌اند . آرتین قیصریان



شاه در سفارت ایران

بامشورت‌سر کنسول‌دولت علیه به‌مضمون و کالتنامه سال ۱۳۲۵ و کالتنامه‌ای ازطرف حاجی میرزا فتحعلی مینویسد بهمان تاریخ و درآنجا درضمن تمام اختیارات متصوره که برای خودش ذکرمیکند ازآنجمله خروج املاك‌حاج میرزا فتحعلی را از توقیف نیز ذکر مینماید .

وکالتنامه مزبور کـه بهیچوجه امضای جاجی میرزافتحعلی را نداشته به کونسولگری ایران میبرد و از کونسولخانه سوادی مصدق میگیرد که گوئیا اصل وکالتنامه را در کونسولگری ضبط کرده‌اند لـذا سواد این وکالتنامه جعلی را سند قرار میدهد .



شاه درسفارت ایران پس‌از دیدن موزه‌ها و گردش در شهر استانبول



افسران ایرانی که مدارس نظام استانبول را تمام کرده‌اند

ازآن تاریخ سواد مصدق کونسولگری ایران سند آرتین قیصریان میشود، همان سوادمصدق‌را به(کاتب‌عدل) یعنی‌محضر رسمی میبرد تقلب دوم درآنجا میشود: قانوناً کاتب عدل بایستی سند را ضبط مینموده متنش را در دفتر قید و آخرش امضا میکرده وسوادی مصدق بدست قیصریان میداده اما کاتب عدل برخلاف قانون اصل را ضبط نکرده فقط در دفتر قید نموده ولی‌بدون‌امضا و حاشیه سندرا تصدیق نموده‌است آنوقت قیصریان باسند مزبور برای فروش کارخانجات حاجی میرزا فتحعلی (بدفتر خاقانی) یعنی‌اداره کل‌ثبت‌اسناد و املاك‌استانبول‌مراجعه میکند که بمبلغ هفده‌هزار لیره کاغذی عثمانی به‌آلتی‌بارماقیان ارمنی تبعه ایران بفروشند .

رئیس‌دفتر خاقانی‌عادل‌بیك عضو مجلس اعیان ووزیر داخله سابق‌ازآشنایان حاجی میرزا فتحعلی‌و از معاملات او باخبر بوده همینکه چشمش باین‌جمله می‌افتد- خروج املاك حاجی میرزافتحعلی ازتوقیف ـ بسیار تعجب میکند چون میدانسته که املاك‌حاجی‌فتحعلی درآن تاریخ در توقیف نبوده‌اند ولی برای اطمینان بدفاتر مقیده مراجعه میکند و تثبیت عقیده مینماید .

چون وکالتنامه مزبور بنظر رئیس دفتر خاقانی جعلی می‌آیـد اعتنائی بمعاملاتش نمیکند ومدتی بمسامحه میگذراندآنوقت‌ازطرف کونسولگری ایران کار را تعقیب‌وعجله‌درمعامله مینمایند.عادل‌بیك نزدآقای‌احتشام‌السلطنه‌می‌آید ومیگوید« ازطرف‌قونسولگری‌ایران برای‌فروش‌املاك‌حاجی‌میرزا فتحعلی‌اصفهانی‌در دفترخاقانی اقدامات‌میکنندو کالتنامه‌ای که سوادمصدق‌آن‌دردست‌قیصریان‌است مسلماً‌جعلی‌است .

اولا املاك حاجی فتحعلی درآن تاریخ توقیف نبوده که برای خروج‌آن به قیصریان وکالت داده شود .

ثانیا مطابق قانون عثمانی پیش ازسه سال نمیتوان وکالتنامه عمومی بکسی دادوحاجی فتحعلی تا پنج سال بعد از تاریخ این وکالتنامه در استانبول بوده چـرا تجدید نکرده وانگهی چهارسال‌است که از اینجا رفته‌چرا دراینمدت قیصریان تشبثی نکرده‌است .



حاجی میرزا فتحعلی مقاره‌ای اصفهانی

ثالثاً در دوازده‌سال قبل برای گرفتن مالیات ارطرف دولت عثمانی کارخانجات
حاجی فتحعلی را ده‌هزار لیره طلا قیمت گذارده‌اند و ده سال است که‌از آن قرار مالیات

وصول میکنند اگر این املاك باین قیمت نمی‌ارزید یقینا حاجی فتحعلی اعتراض میکرد حالا که قیمت املاك بالمضاعف شده میخواهند همان کارخانجات را درهفده هزار لیره کاغذ یعنی سه‌هزار لیره طلا بفروشند واین مسلم‌است که تقلباتی در این‌معامله هست چون شما نماینده دولت‌ایران هستید خوب‌است‌از این معامله جلوگیری نمائیـد . عادل بیك میگوید پس‌از این حرفها آقای سفیر کبیر درجواب من گفت (این کارها راجع به کونسولخانه است سفارت دخالت نمیکند) .

باری با وجودتعقیب کردن کونسولگری‌وبی‌اعتنائی سفارت بازهم عادل‌بیك رئیس کل ثبت اسناد و املاك امر اجرای معامله را نمیدهد . آرتین‌قیصریان بتوسط آبرام بادی‌افندی مشاور حقوق وزارت‌خارجه عثمانی بوزیر امور خارجه عرض‌حال میدهد که برای یك معامله رسمی که تصدیق کونسولگری ایران را دارد دفترخاقانی مسامحه میکند وباعث‌خسارت‌ما شده‌است. از وزارت خارجه امر بدفتر خاقانی صادر میکنند که درصورتیکه کونسولگری‌ایران رسماً تصدیق کرده است قانوناً باید معامله را تمام کنید .

دراین بین یکی ازمستاجرین حاجی‌فتحعلی ازمسئله مسبوق میشود ویك‌عریضه بدفترخاقانی‌میفرستد که‌حاجی‌میرزا فتحعلی مرحوم‌شده‌است،دوباره‌دفترخاقانی معامله را بتاخیر می‌اندازد. قیصریان هم فورا به کونسولگری‌ایران مراجعه میکند وسندی میگیرد که حاجی‌میرزافتحعلی درقیدحیات‌است ـ درصورتیکه‌در آن‌ایام بسبب‌جنگ وسائل‌مخابره‌ومکاتبه‌با ایران‌بهیچوجه‌میسر نبوده‌است‌ـ آنوقت‌دفترخاقانی‌مشغول‌معامله فروش کارخانجات حاجی فتحعلی میشود به‌آلتی بارماقیان در هفده‌هزارلیره ، دراین بین مستاجرین کارخانجات از معامله خبردار میشوند یك عریضه بدفتر خاقانی ویك عریضه هم بسفارت کبری‌میدهند که خودشان کارخانه‌هارا درسی‌هزار لیره خریدارند ولی درآخر همین راپورت ملاحظه خواهیدفرمود که بچه جهة عرایض‌آنها بلاجواب مانده است .

بالاخره دفتر خاقانی کاخانه‌های فوق را در هفده هزار لیره کاغذی‌عثمانی

با آلتی‌بارماقیان میفروشد.

بعداز ختم معامله میبایستی قیصریان میرفته در دفترخاقانی اقرار میکرده که این املاك را در هفده هزارلیره کاغذی فروخته‌ام ولی خودش نرفته ویك ارمنی را وکیل کرده اوهم دیگری‌را وکیل نموده وشخص سومی رفته و اقرار کرده است. چون اگرخودش برای اقرار میرفته مجبور میشده که اصل وکالتنامه را نشان بدهد ولی‌مطابق‌قانون عثمانی‌رفته‌است درمحکمه‌شرع‌ازآنجا نوشته‌اند که بموجب‌وکالتنامه که قیصریان از حاجی میرزا فتحعلی دردست دارد فلان کس را وکیل میکند که برود در دفترخاقانی اقرار کند و باین ترتیب آن اشکال را هم رفع کرده است.

یك ماه بعد از ختم معامله حاجی میرزا فتحعلی وارد استانبول میشود به‌کارخانجات میرودآنهارا در دست غیر می‌بیند برای تحقیقات بسفارت کبری می‌آید آقای احتشام‌السلطنه‌بکلی ازمعامله اظهار بیخبری‌میکند . مفخم‌السلطنه بطور مبهم وعده‌اصلاح میدهد درصورتیکه حاجی‌میرزافتحعلی‌را با داشتن ثروت معتنی‌به‌ازهستی ساقط کرده پنج ماه وعده امروز و فردا میدهد تا موکب اعلیحضرت سلطان احمد شاه باستانبول وارد میشود روزیکه بسفارت تشریف فرما میشدندحاجی‌میرزا فتحعلی‌با یك شیشه بنزین بسفارت می‌آید که خودرا درسفارت‌آتش بزند بآقای احتشام‌السلطنه خبر میدهند حاج فتحعلی را باطاق میبرد و با قرآن کریم قسم‌میخورد که این کاررا اصلاح خواهد کرد . شاهزاده نصرةالدوله وزیرامورخارجه بآقای‌علی‌اکبرخان بهمن که‌ازیونان‌برای استقبال اعلیحضرت‌باستانبول‌آمده بود امر میفرمایند که دراین‌مسئله تحقیقات نموده گزارش بدهد مشارالیه هم در جنرال کونسولگری استانبول مجلسی تشکیل و تقلباتی که در این معامله شده در راپورتی مشروح تصدیق میکند . سواد راپورت مزبور را با سواد امریه وزیر امورخارجـه در حاشیه‌آن لفا تقدیم میـدارد. نصرةالدوله هم مفخم‌السلطنه را از جنـرال کونسولی معزول و از خدمت دولت برای همیشه منفصل مینماید .

چنانچه خاطر اولیای محترم وزارت امور خارجـه مستحضر است هنگام

تشریف فرمائی اعلیحضرت باستانبول استعفای آقای احتشام‌السلطنه قبول شده ایشان از استانبول حرکت کرده و بوعده‌هائی که بحاجی میرزا فتحعلی برای اصلاح اموراتش شده بود وفا نشد.

چندی مسئله‌مسکوت ماند تا آقای علیقلی‌خان مشاورالممالك بسمت سفیر کبیری ازپاریس وارد استانبول شد.

بعدازحکم انفصال‌دائم مفخم‌السلطنه ازخدمت دولت جنرال کونسولی برای استانبول تعیین نشده بود چندی بعد از ورود سفیر کبیر میرزا محمدعلی‌خان احتشام همایونی نایب اول سفارت لندن را ازتهران جنرال کونسول استانبول تعیین کردند ایشان‌هم روز پانردهم رمضان وارد استانبول شدند.

با وجود اینکه دول اروپا برای مامورینی که بخارجه میفرستند تعلیمات مخصوصی دارند که اصول سیاست ها و شعب مختلف ومهم سیاسی و تجارتی واجتماعی را بآنها تعلیم میکنند معذلك میان مامورین اروپائی همه‌شان در تمام این شعب بصیرت‌کامل‌ندارند و کمتردیده میشود که مامورین سیاسی‌را بکارهای‌تجارتی بگمارند یا باالعکس اما در ایران که دولت هیچکس‌را برای هیچ‌کاری تربیت نمیکند همه را بهمه ماموریتی میفرستد و منطق این مسئله شاید بنظر دولت این است که چون هیچکس‌لیاقت هیچ‌کاری ندارد لهذا برای دولت علی‌السویه‌است که فلان شخص‌مامور سیاسی باشد یاتجارتی وانگهی عادت جاریه مملکت براین‌است که برای‌آدم کار پیدا میکنند نه برای‌کار آدم.

آقای احتشام همایون که سالها در سفارتخانهای ایران نیابت کرده دو سه زبان یاد گرفته وخصوصاً آداب صحبت و معاشرت رسمی اروپائی آموخته بود تناسبش برای‌نیابت‌ومستشاری‌یك‌سفارتخانه خیلی بیشترازاین‌بود که‌داخل‌خدمت کونسولگری شودخصوصاً کونسولگری استانبول، آنهم پس‌از سالها توقف‌در اروپا، اما چون منطق دولت غیراز منطق‌های عادی است ایشان را باستانبول فرستادند.

پس‌ازچندروز معلوم‌شد که جنرال کونسول جدید بهیچوجه اطلاعات اداری

و قضائی و محاکماتی ندارد و درتمام کارها درمی‌ماند مشاورالممالك هم برای اینکه بمیرزا سیدجواد خان منیع‌السلطنه که، بدون‌حکم‌وفرمان ، بی‌جیره ومواجب‌خود را نایب‌اول‌وترجمان‌اول‌سفارت‌میدانست‌عایداتی برساندوارا مستشار جنرال کونسولگری قرارداد. مشارالیه هرروز بکونسولخانه میرفت و روبروی احتشام همایون در سریك میز می‌نشست. هروقت کاغذی پیش جنرال کونسول می‌آوردند میداد بدست مستشار اما ازآنجائیکه متاسفانه مستشارهم‌از کار عاری بود پس‌از مطالعه‌ومداقه بسیار، کاغذ را می‌فرستادند بدفتر درآنجاهم به تقلید ادارات مرکزی وزارت امور خارجه می‌ـ سراندندش توی کشوی میز پس از چند روزی یکی ازآن پیراهن‌های اداری به‌تنش می‌پوشاندند وپهلوی رفقای بیشمارش می‌خوابانند .

درهمین ایام حاجی میرزافتحعلی اصفهانی(۱) عریضه‌ای بسفارت فرستاده سواد حکم وزیر امور خارجه را که در صفحه ۸۲ ذکر کردیم ضمیمه کرده بود . خودش هم آمد پیش من که اگر سفارت یا کونسولخانه کاغذی بدست من بدهد که این‌وکالتنامه را مفخم السلطنه بهم دستی آرتین قیصریان مشاور حقوق کونسولگری ساخته است من در محاکم عثمانی حقوق خودم را از او خواهم گرفت . من گفتم با وجوداینکه بحقانیت شما وساخته کاری این وکالتنامه یقین دارم وخودم هم‌بوزارت امورخارجه در این باب گزارش رسمی داده‌ام معذلك با این روش و پیشنهاد موافقت ندارم زیراا گرچنین کاغذی به‌محکمه عثمانی رفت‌آبروی‌دولت ایران میریزدچونکه مهررسمی جنرال کونسولگری است که بآن وکالتنامه جعلی اعتبار داده است لهذا درمحکمه‌خواهند گفت که جنرال کونسولگری‌ایران و کالتنامه جعلی‌ساخته نه‌شخص مفخم‌السلطنه و دولت ایران محکوم خواهد شد . پس‌اعتبارات کونسولگری وسفارت و دولت ایران ضایع میشود و این جمله را هم اضافه کردم که چون این اختلاف ، بین چندنفر اتباع‌ایران‌است‌حالا که‌سفیر کبیر جدیدآمده، باید درسفارت محکمه‌ای تحت ریاست خودش تشکیل داده و هرچه حکم محکمه درآمد مجری کند .

---

۱ ــ به صفحات رجوع شود

حاج میرزا فتحعلی گفت با این ریش سفید التماس میکنم که این پیشنهاد را بسفیر نکنی، تمام دارائی من رفته‌و بخاك سیاه نشسته‌ام وبا داشتن چند کرور تمول امروز بچه‌هایم نان ندارندا گر بمن رحم نمیکنی بآنهـا ترحم کن، من بیشترازهفتاد سال عمر کرده‌ام وپنجاه‌سال‌است که درخاك عثمانی با سفارت و کونسولخانه ومحکمه هایش سر و کار دارم و همه‌را بهتر ازشما می‌شناسم مفخم‌السلطنه باز تقدیمی میدهد وحق بطرف اوست .

من گفتم همه این اظهارات تورا تصدیق دارم ولی اگرسفیر کبیرعقیدهٔمرا بپرسد همان است که بیان کردم. حاج میرزا فتحعلی رفت پیش سفیر و ازخوش‌بختی او سفیرهم عقیده مرا سؤال نکرد احتشام همایون را احضار نموده و گفت کاغذی را که حاجی میرزا فتحعلی میخواهد با امضای‌خود ومهر رسمی جنرال کونسولگری به مشارالیه بدهید. احتشام‌همایون‌هم‌بامیرزا سیدجوادخان رفتند کونسولخانه تصدیقنامه ذیل را نوشته بحاجی میرزافتحعلی دادند .

ترجمه علم وخبر

نمره ۴۷۵/۵ جنرال کونسولگری ایران در اسلامبول تصدیق مینماید و شهادت میدهد که وکالتنامه‌ای را که راجع بحاجی میرزا فتحعلی تاجر در ۳۰ کانون اول ۱۳۲۵ به‌نمرهٔ ۱۴۲ صادر شده است در دفترجنرال قونسولگری هیچگونه‌امضاو ثبت رسمی ندارد .

اوقاتیکه حاج میرزا فتحعلی در ایران بوده و با او مخابره ممکن نمیشده و ازحیات ومماتش معلوماتی دردست نبوده آرتین قیصریان وکیل دعاوی که ادعای وکالت ازحاج مزبور میکرده در تاریخ ۳۰ مارت ۱۳۲۵ تصدیقنامه به نمره ۱۴۰۶ ازجنرال قونسولگری ایران گرفته که خلاف حقیقت است . چون وکیل مومی‌الیه آرتین قیصریان مشاور حقوق جنرال کونسولگری بوده به اغفال ایـن‌و کالتنامه را ترتیب داده و تصدیقنامه را گرفته است ولی وکالتنامه وتصدیق نامه درحکم کان لم

یکن میباشد . بتاریخ ۱۲ شوال ۱۳۳۸ مطابق ۲۹ حزیران ۱۳۴۶ جنرال قونسول ایران محمد علی

مهر : جنرال قونسولگری دولت علیه ایران در استانبول

حاجی میرزا فتحعلی‌هم فوراً یك وکیل زبردستی گرفته و به‌محکمه‌صالحه استانبول عریضه داد نتیجه‌را بعداً خواهیم دید که مفخم‌السلطنه‌را میخواستند با نشان وحمایل‌ایران بزندان عثمانی ببرند .

تصدیقنامه‌مزبوررا ازمحکمه بدایت‌استانبول‌برای‌تصدیق مهر کونسولگری ایران‌به بابعالی‌فرستادندنتیجه این‌شد که هر کاغذی که‌امضای علی‌اکبر مفخم‌السلطنه را داشت بابعالی ردمیکرد وتمام معاملات تابعیت ، خرید و فروش املاك ، معاملات حقوقی و ترکه متوفیات همه معوق مانده و هر روز خسارت کلی متوجه اتباع شده و آبروی همه برباد رفت .

درمحکمه بدایت کشفیاتی که در این معامله پیش آمده ازاینقرار است :

اولا خرنده کارخانجات حاجی فتحعلی‌آلتی‌بارماقیان تبعه مسلمه ایران که سی‌سال متوالی‌مطابق ثبت دفاتر جنرال کونسولگری استانبول تذکره ایرانی گرفته ادعای تبعیت اطریش کرده در نتیجه تحقیقات معلوم شد که بدستیاری مفخم‌السلطنه جنرال کونسول‌ایران قبل‌از متارکه‌جنك تذکره اطریشی گرفته، معلوم‌است بنده فوراً بسفارت ایطالیا که درآن قسمت اطریش مداخله میکرد اعتراض کرده و تبعه ایران بودن اورا ثابت کردم .

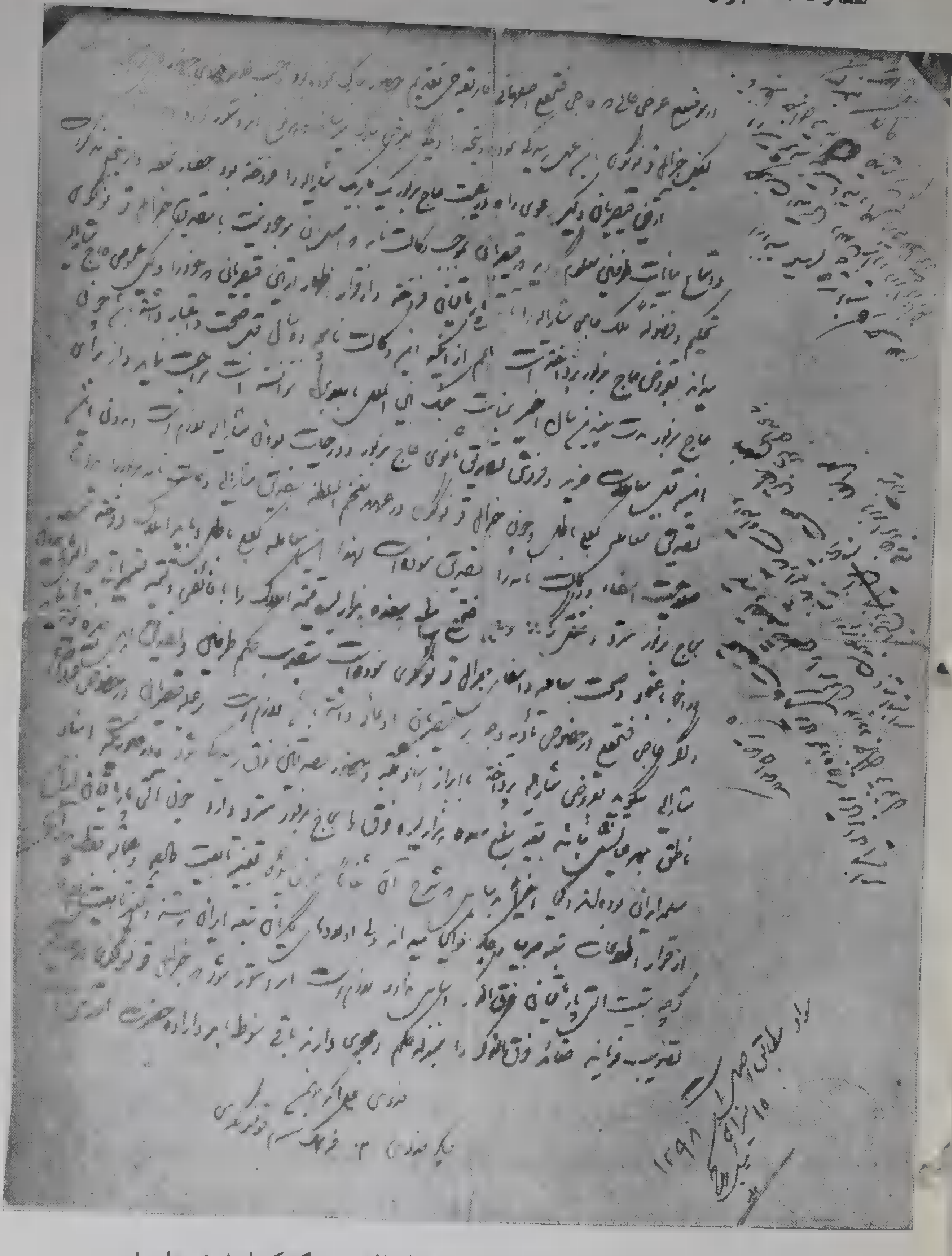
ثانیاً آلتی‌بارماقیان‌اظهار داشته که اگرچه قیمت کارخانجات در قباله هفده هزار لیره قید شده ولی کارخانجات مزبور برای مشارالیه بیست و نه هزار و پانصد لیره تمام شده‌است و دوازده هزار وپانصد لیره علاوه بر قباله را بموجب صورت ذیل پرداخته است :

۱ــ برای سفارت ایران دو هزار وپانصدلیره . ۲ــ مفخم‌السلطنه دو هزار و

پانصد لیره ۳ـ آرتین قیصریان دو هزار و پانصد لیره ۴ ـ غیاث‌الدین افندی کاتب عدل یکهزار لیره ۵ ـ اجزای‌دفتر خاقانی، اداره کل ثبت ورئیس محضررسمی دوهزار لیره ۶ـ ابراهام بادی‌بك مشاورحقوق وزارت خارجه عثمانی‌یکهزار وپانصدلیره ۷ـ اجزای‌جنرال قونسونگری ایران پانصدلیره .

عجالتاً محاکمه حاجی میرزافتحعلی تااینجـا کشیده ومعلوم نیست تاکجا کشیده‌شود وچه‌رسوائی‌های‌دیگردرپس‌پرده‌منتظرجلوه گری‌باشند. درخاتمه نمیتوانم از بیان تأسف خودداری کنم که یك‌چنین مسئله‌مهمی را باپیش بینی از عواقب وخیم آن در۱۶ محرم ۳۹ تلگرافاً که تحت نمره ۲ بوزارت جلیله راپورت کردم گوئیـا کان‌لم یکن پنداشته‌اند .

خان ملك ساسانی



گزارش آقایان علی‌اکبرخان بهمن و ترجمان‌الممالک فرهنگ که ازطرف شاهزاده نصرةالدوله وزیرامورخارجه مأمور رسیدگی بعرض‌حال حاجی میرزا فتحعلی بودند

شارژدافری من بار اول

کاشکی دوران شارژدافری مرا دیگری مینوشتی و این بار از دوش من برمیداشتی اگر نه برای این بودی که رشته وقایع از دست نرفتی براستی که هرگز متعرض نمیشدمی زیرا که من برای نوشتن این دوره سخت درمحذورم چطور بنویسم که حمل بغرض شخصی نشود ، ازخودم چه‌بگویم که بخودپسندی نماند ، ازهمکاران چه بنویسم که اسباب گلدشان نشود ، از وزارت امور خارجه چه بنگارم که خیلی بدنما نباشد .

دریغ‌اینجاست که دوبار‌این‌مقام را احراز کرده و باید این‌محذورات را دوبار طی کنم و دردوقسمت این کتاب ازخویشتن حرف بزنم‌اما چون ازانتشاراین یادبودها هیچ مقصودی جزخدمت بایران و عبرت ایرانیان ندارم فقط برای این مقصود مقدس باجسارت تمام قلم بدست گرفته‌ام شاید که همه ملاحظات را کنار گذاشته وحقیقت‌را بی‌پروا بنویسم . وآنگهی دفاترسفارت وجستجوی تاریخی هم میهنان وروز کارآینده ایران بهترین مصدق وحکم خواهند بود .

نظربا ینکه تاریخ روابط سیاسی ایران و عثمانی را از اول تأسیس تا آخر سلطنت آل عثمانی که ششصد وپنجاه سال طول کشیده درسه جلد نوشته‌ام دراین کتاب فقط یاد بودهای خودم رابرشته تحریرمی کشم. اگرچه این خاطرات‌بطورمستقیم‌جزو روابط سیاسی محسوب نمیشوند اما چون باروابط مزبوربستگی مخصوص دارند و از تاریخ سفارت ایران در استانبول جدائی ناپذیرند و برای روشن کردن وقایع گذشته بیفایده نخواهند بود . لذا ازاحوال داخلی سفارت و کنسولخانه شروع کرده و سپس باوضاع دیگرمیپردازم .

بعدازحرکت آقای احتشام السلطنه ازبازدید سفارت‌خانه وترتیب دفترخانه شروع کردم. وقتیکه حاجی میرزاحسینخان سپهسالار سفارتخانه را ساخت یك چشمهٔ آب جاری به پانصدلیره طلا برای سفارت خرید هنوزآب را بسفارتخانه نیاورده بود که دوره مأموریتش خاتمه یافته به‌تهران رفت. حاج‌شیخ محسن‌خان معین الملك با مصارف بسیارچندین صدذرع لوله‌آهنی کشیده وچشمهٔ مزبور را بسفارت آورد و آب پیوسته جاری بود کم کم بواسطه طول‌زمان لوله‌های مزبور شکسته و آب‌بندآمده‌بود بدین واسطه باغ سفارت‌یکسره لم‌یزرع مانده ودرختها خشك‌وازهرجادود برمیخاست من دادم فوری راه‌آب را تعمیرنموده لوله کشی کامل کرده باغبان ماهر آورده و در مدت قلیلی باغچه رارشك بهشت کردم و همینکه موقع درخت کاری رسید درختهای کم‌یاب ومیوه‌های مرغوب کاشته وشایسته زیستن گاه خدای باغش نمودم.

اما بنای سفارت که دولت هرساله مبلغی برای تعمیرش می‌داد از زمان سفارت ارفع‌الدوله باینطرف پول تعمیررا نداده بودند لذا خرابه افتاده‌بوده رنگ‌بنا پریده، گچ‌ها ریخته، کاغذ اطاقها پاره شده، برق گیر واژگون گردیده، سفالهای بام شکسته بطوریکه بعداز هراندك بارانی سقف‌ها چکه میکرد تعمیرتمام بنا که ازعهده من بیرون بود اما همین‌قدر شد که پشت‌بام هاراتعمیر کردم که سقف‌ها پائین‌نیایند.

یکی از کشفیاتی که در هنگام‌تعمیرات‌شد درب‌یکی اززیرزمینهای‌سفارت راکه باز کردند تاسقف خاکروبه وزباله‌بود که ماهها‌وسالها‌انبار کرده بودندو‌بقدری زیاد بود که صدها لیره برای بیرون بردنش‌میخواستند عاقبت خلیل خوئی که خدای ارابه‌چیان ایرانی در استانبول برای خاطرسفارت چهل لیره گرفته و چندین روز از سفارت خاکروبه بیرون میبرد. اززیرزباله ها یك نیمکت وسه صندلی ازمبل‌هائی که‌معین‌الملك ازوینه‌آورده بودبیرون‌آمد که ازسالیان دراز درزیرخاکروبه‌هامانده بودند. چون‌همه مبلهای‌سفارت تعمیرلازم‌داشت آنهارا هم‌دادم باهمه مبلها‌تعمیر کردند.

قالی یك پارچه تالار پذیرائی سفارت‌کار خراسان که ۷ متر در۱۲متر است تمامش بید خورده وگوشه‌هایش راکه دست می گرفتی ازهم میریخت، چندین هفته

استادان رفوگر ایرانی رویش کار کردند تامرمت شد .

اما مسئله چراغ وروشنائی سفارت ازهمه عجیب‌تر بود در زمانی که سفارت ساخته شد مرحوم سپهسالار در همه تالارها چهل‌چراغ های شمعی نصب کرده بود در در زمان معین الملك که روشنی گاز در استانبول معمول شد بهمه اطاقها چراغ گاز کشیده بودند و تا آخر دوره سلطان‌حمید روشنی سفارت منحصر به گاز بود چونکه سلطان ازقوای کهربائی میترسید .

بعداز مشروطیت عثمانی که چراغ الکتریك دراستانبول دایرشد درسفارت ایران کسی بفکر چراغ نیفتاده بود چنانچه در نیمه شب اگر کسی محتاج میشد که بطبقه پذیرائی سفارت برود بایستی باشمعدان و چراغ نفتی داخل شود و برای دید و بازدیدهای رسمی میبایستی درجلوسفیریك تقویم رسمی باتعیین طلوع وغروب آفتاب می بود که از روی آن ساعت های پذیرائیش را معین کند و الا تاریکی شب رسوائی بار می‌آورد .

گاهی اتفاق می‌افتاد که بعضی دوستان ویا همسایه‌ها بطور یگانگی نزدیك غروب بی‌خبر وارد می شدند و سفیر هم فرصت فرار بدست نیاورده بود پس از صرف قهوه و سیگار سفیر همواره بساعتش نگاه میکرد و خمیازه میکشید . خوش بختانه پنجره های طرف جنوب سفارت مشرف بجامع ایاصوفیه و پنجره های طرف مشرقش دریای مرمره و محله‌های غلطه و توپخانه و اسکدار تا بیگلربیگی وقندیللی زیر پا دارنه و در آن ساعت انعکاس سرخی مغرب بخانه ها و درخت ها و گنبد ها مبهوت کننده وشعله‌های کوچك چراغ‌هائی که‌ازهرطرف درآب‌مرمره منعکس‌مبشوندمسحور کنندهٔ است .

باوجودایتکه‌این‌منظره‌های دلربادقیقه‌ای‌چندهواس مهمان‌ها راپرت میکرد آما بزوی لزوم‌روشن کردن چراغ‌احساس‌میشد، بالاخره بساعت نگاه کردن وخمیازه کشیدن پی‌درپی خانه‌خدا باین‌مجلس بی‌ضیا خاتمه میداد .

برای خاتمه دادن باین‌رسوائی‌ها کشیدن برق را درسفارت بمناقصه گذاردم

چندین چهل‌چراغ و آویزهای برنز خریده و نصب کردم و با دوهزار وپانصد لیره در همه بنای سفارت روشنائی الکتریك کشیدند و در چهل چراغهای و دیوار کوب‌ها و سرسراها پانصد وپنجاه‌شعله الکتریك نصب‌نمودند ، نه‌این‌است که آقای‌احتشام‌السلطنه این خشکی‌های باغ وخرابی‌های بناوتاریکی‌هاراحس‌نمیکرد بلکه شاید هم خیلی از این وضعیت دلتنگی داشت اما چون کهنه کار بود و متصدیان امور وزارت امور خارجه و دولت مرکزی را بخوبی می‌شناخت و می‌دانست برای یکشاهی که مصارف نماید باید صد دینار تعارف و تکلف وسوغات بدهد و چندین سال با کفش چدنی و عصای‌آهنی‌عقب عمال‌دولت بدود تاآن یکشاهی‌را وصول کند لهذا به‌تمام‌آن رسوائیها تن در داده بود .

اما من که تازه‌چرخ بودم بایك قلبی مملو ازخدمتگذاری، بآن ایرانی که می‌پرستیدم وبرای حفظ آبروی دولتی که نماینده‌اش بودم و جلوگیری از انهدام آن خانه‌ای که برای بلند کردن نام ایران ساخته‌شده بود، قریه‌دوان کازرون ارث پدرم را فروختم و هزاران لیره صرف این تعمیرات کردم اکنون بکه بگویم که ۲۵ سال برای وصول آنها دویدم وزارت خارجه و وزارت مالیه اسناد خرج و صورت حساب های مـرا مثل ماسوره شعر بافی از این‌وزارتخانه بآن وزارتخانـه فرستادند و پس گرفتند و دوباره فرستادند و سه باره پس گرفتند تا آنکه مرحوم عبدالحسین هژیر بعداز ۲۵سال وقتی که وزیرمالیه شد طلب‌های مرا پرداخت ولی باچه‌تفاوت‌فاحش که از تسعیر لیره پیش آمده بود .

اما احوال دفترسفارت بهترازباقی‌چیزها نبود. درایام‌جنگ داردانل که هر روز منتظر بودند کشتی های متفقین از بغاز داردانل گذشته و استانبول را بمباران کنند احتشام‌السلطنه دفاتر واسناد را توی صندوقها ریخته و در یکی از زیرزمین‌ها گذاشته بود. من دفترها وپرونده‌ها را بیرون آورده‌کاغذهائی که رطوبت کشیده بودند خشك کرده همه را منظم نموده وبترتیب صحیح درآوردم چنانکه بآسانی توانستم همه کاغذهاونوشتجات‌را مطالعه کرده وسابقه کارهارا بدست بیاورم لیکن بعدها دریافتم که

در این مسئله هم حق بااحتشام‌السلطنه بوده که دفاتر و اسناد را از زیر زمین بیرون نمی‌آورده اقلا صندوقها از نهیب وغارت مأمورین مصون می‌ماندند تا مگر روز های بهتری این دستهای خیانت‌کار از اداره کردن امور مملکت کوتاه می شد آن وقت کاغذها را از گوشه‌های خاموشی بیرون‌می کشیدند. چنانکه دفاتر وپرونده ها را در زمان‌سفارت ذکاء الملك فروغی بآنکارا بردند ویك قسمت ازاسناد مهمه راجع بجزایر بحرین مفقود شد.

حالا به بینیم که کار های سفارت و جریان آن از چه قرار بود : روزی که نصرة الدوله از استانبول در رکاب اعلیحضرت همایونـــی بسمت اروپا حرکت میکرد از دستورالعمل هائی که بمن داد یکی این بود که از اداره تشریفات بابعالی صورتی بخواهم که بمدعوین ناهار قصر یلدیز و سایر محترمین عثمانی کـــه بحضور همایونی معرفی‌شده‌اندنشان‌ایران‌داده شود وصورتی بمن‌سپردند که درمقابل‌آن ازدولت عثمانی هم برای وزرای ایران وملازمین خدمت اعلیحضرت همایونی واعضای سفارت وبعضی از رؤسای ادارات تهران نشان تقاضا شود . چون صورت مزبور حاوی شصت اسم بود مخصوصاً خاطر نشان کردند صورتی را هم که عثمانیها میدهند ازاین عدد تجاوزنکند وبمن اجازه دادند که هروقت بابعالی صورت را فرستاد من‌آنرا تصویب کنم و بتهران بنویسم که فرامین‌آنها را صادر کرده ونشان هارا ارسال دارند .

من‌هم در هفته اول مأموریتم مراتب را بوزارتخارجه عثمانی اظهار داشتم فورا بابعالی صورت اشخاصی‌راکه لازم‌است باعطای نشان ایران مفتخر شوند فرستاد من هم بموجب دستورالعمل وزیر امورخارجه آن صورت بابعالی را تصویب نموده و ضمناً صورت اسامی ایرانیانی را هم که دولت عثمانی بآنها نشان خواهد داد مطابق همان صورتی که نصرةالدوله داده بود به بابعالی دادم آنهاهم بطوری که قرارشده‌بود عین آن را تصویب نموده وبسفارت فرستادند . من فوری بوزارت امور خارجه تهران اطلاع داده وتقاضا نمودم که نشانها وفرامین آنها را تهیه نموده باستانبول بفرستند که بتوسط بابعالی بصاحبان آنها داده شود و نشانهائی که دولت عثمانی بایرانی ها داده

است با فرمان های آنها دریافت کرده و بایران بفرستم.

اما چون دوسه نفرازمدیران‌وزارت خارجه یکی‌از درجه‌نشانی که بایشان داده شده بود ناراضی بود ودیگری چون اسم شوهر دخترخاله‌اش در آن صورت نبود و سومی برای‌آنکه خواهر زادهٔ شوهر ننه‌اش بی‌نصیب شده بود دل ناخوش داشته اصلا بمن‌جواب ندادند وهرچه بابعالی برای نشانها یادآوری کرد ومن تلگراف کردم بجائی نرسید.

بفرموده پادشاه ایران که حضورا درهمان روز مهمانی یلدیز بهمه وزراء و امرای عثمانی نشان وعده کرده بود دو سه نفر اجزای پفیوز وزارت خارجه اعتنا نکرده و برای غرض شخصی به آبروی پادشاه ایران و هیئت دولت و سفارت کبرای شاهنشاهی ایران پشت پا زدند ودو سال بعد از حرکت شاه که من هنوز دراستانبول بودم نه فرمانی صادر شد و نه نشانی ارسال گردید بعد از عزیمت من که جای خود دارد.

حالا آمدیم برسرکارهای کنسولخانه: وقتی که معتمدالملك و مفخم‌السلطنه هردو ازجنرال کنسولگری منفصل‌شدند نصرةالدوله وزیر امور خارجه دستور داد که پانصدلیره ازصندوق‌تذکره بمعتمدالملك خرج‌مراجعت‌بایران‌بدهند چون کنسولگری دراین کشمکش تمام وجوه صندوق را مصرف کرده و عایدات آینده راهم پیش خور نموده ومفخم‌السلطنه سه‌ماه مواجب خودش‌را پیشکی برداشته‌بود ویکشاهی درصندوق تذکره باقی‌نمانده بود پانصد لیره خرج راه معتمدالملك را ازصندوق ترکه متوفیات دادند.

(توضیح‌آنکه‌ایرانیهائی که درخاك عثمانی‌وفات‌میکردند وبازماندگانشان درایران بودند ترکه‌آنها را کنسولگریهای ایران پس‌از دست‌بردهای محلی جمع‌آوری کرده باستانبول‌میفرستادند، این وجوه در صندوق جنرال کنسولگری استانبول می‌ماند تاوراث متوفی ازایران بیایند وپس‌ازاثبات وراثت صدی‌دو حقوق‌دولتی‌راداده وترکه متوفی‌را دریافت‌دارند.)

بامید اینکه اداره محاسبات وزارت امور خارجه خرج مراجعت معتمدالملك را درخواست صادر خواهد کرد و کمیسیون تطبیق حوالجات تصویب خواهد نمود و خزانه دولت این مبلغ را خواهد پرداخت ۵۰۰ لیره که متعلق بچندین وارث و در صندوق جنرال کنسولگری امانت بود بمعتمدالملك دادند که بایران برود. من هم بلافاصله مراسله‌ای بوزارتخارجه نوشته وتقاضا کردم که خرج سفر معتمدالملك را بترتیب معموله اداری از خزانه دولت دریافت کرده و بسفارت استانبول بفرستند کـه در صندوق امانات گذارده شود .

ماشاءاله ! چشم بد دور ! اعضای محترم محاسبات مسئله را درك نفرموده پس از چهارماه جواب نوشتند که « پانصدلیره خرج سفر معتمدالملك جزو عایدات صندوق محسوب شد . »

عایدات کدام صندق ؟ این وجه که مالیات دولت نبوده مال ورثه متوفیات بود که ۲۰ نفر باصد سفارشنامه، وراثت‌نامه وشهادتنامه آمدند استانبول عقب حقوقشان. پول کی جزو عایدات صندوق محسوب شد ؟

شاید قصد اولیای امور این بوده از آن بیچاره‌هائی که از تعدیات حکام و مأمورین ایـران برای تحصیل قوت لایموت پناهنده بخاك عثمانـی شده در آنجا از بی‌صاحبی وبی‌سرپرستی به‌ناگوارترین وضعی‌زند گی کرده، هرگز روی‌زن‌وفرزند ندیده در رنج‌وشوربختی‌مرده، معلوم‌نیست کجامدفون‌شده وفقط چندلیره برای‌خویشان فقیر خود باقی گذارده‌اند .سفارت استانبول‌ازطرف‌وزارت امور خارجه ازروح آن بینوایان ناکام تشکر کند وازطرف دولت علیه ایران بگویدآفرین برفتوت شما اگرپول‌شماها نبود جنرال کنسول یدکی من از گرسنگی در استانبول میمرد وپول مراجعت بایران نداشت . اگرچه وزارت امور خارجه ایران هرگز نفهمید که شما ها کجا زندگی میکردید چه کسب و کاری داشتید چگونه بسربازی اجنبی رفتید و در کدام جبهه و برای کی جنگ کردید و کجا کشته شدید و کجا شما را زیرخاك کردند ولی بدیهی

است برای کمکی که از ترکه شما بخزانه دولت شده لدی‌الاقتضا احترامات فائقه‌را قبول خواهید فرمود.

ولی در هر حال اگر دولت هم چنین تشکراتی میکرد بی‌تأثیر بود چون بازماندگان عقب ارث آمده وهرروز مطالبه حقوقشان را میکردند ویکی ازکارهای سفارت این بود که باید هر روز جواب وراث را بدهد.

یکی دیگر ازکارهای حیرت‌انگیز وزارت امور خارجه رفتاری بود که در این هنگام با معظم‌السلطنه دولت کردند مشارالیه که نایب سوم سفارت بود در زمان جنگ بایران رفته و در این ایام باسمت نایب دومی مراجعت مینمود وزارت امور خارجه بتاریخ ۲۲ صفر ۱۳۲۸ شرحی باین مضمون به سفارت نوشته بود « آقای معظم‌السلطنه نایب دوم سفارت چندی بمرخصی بتهران آمده بودند این‌ایام باستانبول مراجعت مینمایند لازم است مشارالیه را دراین مأموریت منصوب دانسته و خدمات مقتضیه را رجوع نمائید ».

از عجایب این بود که بتوسط مظفرخان وافی آتاشه سفارت که اوهم باتفاق معظم‌السلطنه ازتهران حرکت کرده بود وزارتخارجه یك نامه بتاریخ۲۲ صفر۱۳۲۸ درتحت شماره ۲۰۷۲ بعنوان سفارت ارسال‌داشته ودر آنجا نوشته بود « حقوق نایب دوم سفارت تاصدور حکم مجدد نباید بکسی پرداخته شود ».

معظم السلطنه و مظفرخان پس از ورود باستانبول بسفارت‌آمده تعلیقه های وزارتخانه را رسانیدند من بدون‌ملاحظه معظم‌السلطنه را صدا کرده وگفتم بااین نامه توقف شما در استانبول بیهوده است، او هم بعداز سه روز دوباره بطرف ایران روانه شد. ایامی بود که آقای سید ضیاءالدین‌طباطبائی برای « روشن کردن سیاست دولت علیه با دولت سویت وجماهیر قفقازیه » درباد کوبه بود معظم‌السلطنه بایشان متوسل شده و مشارالیه در پیشگاه وزارت امورخارجه توسط کردند وزارتخانه هم بسفارت تلگراف کرد که « معظم السلطنه نایب دوم سفارت است و حقوقش را هم مرتب برسانید. » با این تلگراف معظم السلطنه باستانبول مراجعت نمود و هر روز مطالبه حقوق میگیرد.

ازآنجائی که کارهای کارگذاران دیوان ایران بکارهای دیوان شاخدار می ماند اینندفعه ازآنطرف افتادند مثل اینکه حقوق سفارت را پیشکی فرستاده بودند و توی صندوق حاضر و آماده بود که هر ماهه به معظم السلطنه مرتباً حقوق پرداخته شود. یکسال بود که دولت یکشاهی پول نرسانده بود نه تنها مصارف تعمیرات را من داده بودم بلکه ماهی دویست وبیست تومان حقوق نوکرهای سفارت (غواص و پیشخدمت وسرایدار و باغبان و دربان) را از جیبم میدادم باضافه پول مخابرات تلگرافی که هرماهه مبلغ گزافی میشد ازجیبم میپرداختم و۲۵سال قبوض تلگراف هند و اروپا در دست من مانده بود) تامرحوم عبدالحسین هژیر پرداخت.

سابقاً معمول بود که حقوق نوکرها را از عایدات تذکره و کنسولخانه میپرداختند چنانکه قبلا دیدیم عایدات صندوق تذکره در کشمکش‌های کنسولخانه مصرف شده و ۱۵۰۰ تومان هم کسر آورده بود نوکرها هم نمیتوانستند مثل رؤسا جاودانه صبر کنند وبه بینند وزارتخانه‌های تهران کی ازپول سیر میشوند که پس مانده اش را برای سفارتخانها بفرستند واگر یکماه حقوق نوکرها نمیرسید استعفاداده ومیرفتند. دراین احوال آیا مقصود تلگراف وزارتخارجه غیر ازاین بود که برای من دعاگو و ثناخوان درست کنند؛

ایرانیان استانبول و آسیای صغیر

عدهٔ آنهائی که ایرانی‌الاصل‌اند دراستانبول بیشمار است زیرا ازقدیم‌الایام یاخودشان مهاجرت کرده‌اند ویا هروقت که سلاطین وسرداران عثمانی در کردستان و آذربایجان‌وقفقازیه‌دستبرد زده‌اند جمعی‌را برضا یا به‌زورهمراه‌خودآورده ودراستانبول سکنا داده‌اند .

درسال ۹۲۰ قمری سلطان سلیم‌تمام اهالی تبریز را کوچانیده وبخاك‌عثمانی برد ونیز چقدر ازاعیان وبزرگان در دنباله اختلافات داخلی ویا برای مقاصدشخصی خودشان ایران را ترك کرده‌اند . چنانکه امیرگان که از طرف شاه صفی والی ایروان بود با سلطان مراد چهارم سازش کرده قلعه ایروان را بخیانت تسلیم او کرد وباکسان و بستگانش در رکاب سلطان باستانبول مهاجرت نموده در قصری که سلطان در کنار بغاز بسفر مابین بویاجی کوی وبیك باو داد سکونت اختیار کرد وآن محل بنام اومعروف شد که هم اکنون بامیرگان موسوم‌است.

ازنسل‌خاندانهای قدیم ایران هنوز درهمین زمان هم جماعتی مصدر کارند ومقامات عالیه دارند ازآن‌جمله است حیدری‌زاده ابراهیم افندی که ازخاندان‌صفوی و نسبش بشیخ حیدرجد شاه اسمعیل‌میرسد، مشارالیه درایام مأموریت من شیخ‌الاسلام عثمانی بود با خلقی کریم بانواع کمالات آراسته پیوسته خیرخواه ایران زمین بوده و هیچگاه ازمساعدت باایرانیان دریغ نکرده‌است . (۱)

---

(۱) حیدری زاده بعداز انقراض امپراتودی عثمانی به‌بغداد رفته و در آنجا بعضویت مجلس اعیان عراق انتخاب شد و پسرش بسمت سفیر کبیری در ایام امیر فیصل بایران آمد .

همچنین است مصطفی ذهنی‌پاشا بابان زاده والی‌سابق‌حجاز که از ایرانیان سلیمانیه‌است‌مشارالیه نیزاز دوستداران‌ایران و با کبرسنی که‌دارد هنوزدل‌وجانش بسته به‌ایران زمین است .

میان‌آزادگانی که شجره خودرا حفظ کرده‌اند عدهٔ زیادی ایرانی‌الاصل‌اند وتعجب اینجاست که پیشه‌وران وبیسوادانی‌چند در بازار استانبول دیده میشوند که نام ونشان نیاکان ایرانی خودرا ازدست نداده‌اند .

متأسفانه‌همه اینها امروزتبعه‌عثمانی‌اند واغلبشان هم عثمانی‌مآب شده داخل دراحزاب سیاسی گردیده وبعضی‌ها ازبیخ عثمانی‌شده‌اند مثل اسمعیل حقی بابان‌زاده پسر مصطفی ذهنی پاشا که چندین بار وزیر معارف شده و از ارکان کمیته اتحاد و ترقی بود .

اما ایرانیانی که هنوز تبعه ایران باقی مانده‌اند از دفاتر کنسولخانه که هرساله برای‌رؤسای‌خانواده‌هاقریب چهارهزارتذکره‌صادرمینمایدشاید عده‌شان‌قریب ۱۶ هزار نفر باشد . اکثر این عده یعنی هشتاد درصد اهل آذربایجان‌اند اغلبشان از تبریز و خوی و سلماس و شبستر و ممقان آمده اند . بعد از آذربایجانی ها اصفهانی‌ها می‌آیند و پس از آنها از تهرانی و قزوینی و خراسانی و کاشانی‌ها هم جماعتی هستند .

ایرانیان استانبول داخل هرگونه بازرگانی وپیشه شده از هیچ کاری رو گردان نیستند . تجارت قالی ایران اغلب بدست آنان و تجار معتبر هم درمیانشان بسیار است .

بعد از قالی فروشان کتاب فروشان و کاغذ فروشان می‌آیند که هم عده‌شان بسیار وهم صاحب ثروت ومعتبراند. حاج میرزا فتحعلی اصفهانی که اسمش مکرر در این کتاب گذشته وبازهم خواهدآمد دارای‌کارخانجات دباغی و صابون پزی و قلمکار سازی ورنگ‌رزی وقالی‌شوری وحلواپزی وغیره بود که سالها چندین صدنفر کارگران

ایرانی در دستگاه اومشغول کار بودند همه این کارخانجات را شخصاً دایر کرده و هم خودش اداره میکرد . (۱)

در میان کسبه بازار بعضی پیشه‌وری‌ها منحصر بایرانیان است : سیگارفروش وچائی‌فروش‌وقهوه‌چی‌ودرشگه‌چی‌و گاری‌چی بیشترشان‌ایرانی‌اندوهرصنفی کدخدائی دارد که دراستانبول کهیا میگویند .

باوجوداینکه پلیس‌عثمانی‌در دوره زمامداری‌اتحادیون به کلاه ایرانی‌بسیار تحقیرمیکرده وهر کس که کلاه سیاه بسر داشت در هر موقع به‌معاذیری چند آزارش میدادند معهذابیشتر ایرانیان‌استانبول کلاه برسرمیگذارند مگرآنهائی که درمحلات دور دست تك وتنها افتاده وازخودنمائی پرهیزدارند .

باوجوداینکه‌چهارخمس‌ایرانیان استانبول اهل‌آذربایجان واغلبشان سالیان دراز است که در آنجا ساکنند نه‌تنها به عثمانیها نزدیك نشده بلکه هرچه بیشتر در استانبول مانده‌اند از رفتار عثمانیها بیشتر رنجیده ودورتر رفته‌اند وشگفت اینجاست که اهالی اصفهان وعراق بیشتر از آذربایجانی‌ها باعثمانی‌ها میجوشند .

اما ایرانیانی که زن عثمانی گرفته‌اند عموماً از طالع خودشان ناراضی‌اند اختلافات دینی‌و کینه‌های‌دیرینه چنان گودال بی‌پایانی‌میان‌آنها حفر کرده که همیشه نسبت بیکدیگر بیگانه‌اند لهذا اکثرشان پس‌از چندی زنها را طلاق داده وبکلی‌از کرده پشیمان شده‌اند اما بعضی که سست‌عنصر بوده یابرای علاقه که بفرزندان داشته دربند افتاده‌اند کم کم یاشخصیت خودرا از دست داده عثمانی‌مآب شده ویا در راه گم کردند، امابچه‌هائی که ازمادر عثمانی وپدر ایرانی بوجودآمده‌اند بموجب مقررات (قانون منع ازدواج) که دولت استانبول در سال ۱۲۸۶ وضع کرده عثمانیان آنان را تبعه عثمانی می شناسند . این بچه ها هر کدام که در دامن مادر عثمانی بزرگ شده وایران راهم ندیده‌اند چندان بوی ایرانیت ازشان نمی‌آید ویقینا درنسل دوم ازبیخ عثمانی خواهند شد .

---

(۱) بصفحه‌های ٦٦ـ٧٠ مراجعه شود .

درایامی که من‌تازه باستانبول رفته بودم خیال‌میکردم این‌قانون‌منع‌ازدواج برای ایران مضر است ودر کوشش بودم بوسائلی‌آن قانون را منسوخ ومتروك نمایم. بعدها بتدریج ایام با دقت درمسئله دریافتم که اگر این قانون روزی برای ما زیان داشته امروز مفید است زیرا که مضرت این قانون برای ایران بیشتر در بین‌النهرین بود چونکه مهاجرین ایران بعراق اغلب اهل اصفهان وشیراز بودند وچنانکه دیدیم زنهائی که درآنجامیگرفتند اغلب ایرانی‌الاصل‌بودند واگر ازبومیان‌هم زن‌میگرفتند باز شخصیت خودشان بمراتب قوی تر از شخصیت بومیان بود لهذا اطفالشان بخوبی حفظ ایرانیت میکردند و بدبختی اینجا بود که با این‌احساسات مجبور بودند تبعه عثمانی باشند.

اما دراستانبول که مهاجرین ایرانی اغلب اهل آذربایجان‌اند مسئله غیراز عراق عرب وزنهای استانبول‌هم غیراز زنهای بین‌النهرین‌اند. خوشبختانه عدهٔ‌آنهائی که زن عثمانی گرفته‌اند خیلی جزئی است و احساسات دینی تا حدی از این مطلب جلوگیری کرده است. پس باعتقاد من پس از فراق عراق وشامات، ازامپراطوری عثمانی،این قانون راکه عثمانیان بضرر‌ایران‌وضع کرده‌اند امروز برای ایران‌سودمند شده است.

وقتیکه عثمانیان این قانون را باجرا گذاشتند. هرچه معین‌الملك اعتراض کرد جواب دادند که در داخله مملکت خودمان برای وضع هر گونه قوانین‌مختاریم واکنون صلاح‌ملت‌را دراین می‌بینیم که ازوصلت باایرانیان پرهیز کنند. معین‌الملك هم برای ممانعت از ازدواج بین ایرانی وعثمانی اعتراض نمیکرد بلکه برای تابعیت اطفالی که از آن ازدواج بعمل می‌آیند اعتراض مینمود. در واقع روح قانون منع ازدواج که عثمانی ها وضع کردند با قانونی راکه اخیرا ممالك متحده امریکا برای جلوگیری از ازدیاد نفوذ ژاپون در امریکا وضع کرده‌اند تقریبا یکی است منتهی امریکائیان بیشتراز عثمانیها حفظ ظاهر کرده کمتر خشونت بکار برده ونخواسته‌اند که ژاپونیها را بزور تبعه امریکا کنند ولی باوجود این ملاحظات برای این تحقیری که

بمات ژاپون شد یکی از آزادگانش در جلو سفارت امریکا خودکشی کرد و در دل ملت و دولت ژاپون هم کینه های تلخ تولید نمود. اما در ایـران قانون منع ازدواج نشنیده ونفهمیده ونسنجیده گذشت واین تحقیر در کمال بی‌حسی پذیرفته شد.

اکنون که عثمانیها نظر بآرزو های دیرینه و خیالات اتحاد تورانی اهالی آذربایجان را از قانون منع ازدواج مستثنی می‌دارند و برای اینکه آنها با زنان عثمانی ازدواج کنند برخلاف سابق تسهیلاتی هم قائل‌شده‌اند لهذا لازم‌است که دولت ایران ومجلس شورای ملی بهمان نظر (حفظ منافع داخلی) قانونی بگذرانند کـه ایرانیان را از ازدواج باعثمانیان منع‌نمایند وبرای تخلف کنندگان نیزمجازات‌هائی قرار دهند ازقبیل نفی و ضبط اموال وبطلان حقوق توارث وغیره غیره، عثمانی‌ها هم ازاین قانون بهیچوجه حق رنجش نخواهند داشت چون این همان‌کاری است که آنها پنجاه سال قبل با ایران کرده‌اند. همان سکه‌ای را که پنجاه سال پیش قرض داده‌اند حالاپس‌شان میدهیم که گفته‌اند چیزی که عوض دارد گله ندارد.

بموجب صورتی کـه در دفترسفارت استانبول بدست آوردم در سال ۱۳۰۵ هجری قمری زمان سفارت حاج شیخ محسن خان معین الملك عده ایرانیان تذکره بگیر ساکن آناطولی مطابق صورت ذیل قریب ده‌هزار وهشتصد نفر بوده‌است.

شهر ازمیر	۹۵۵ نفر
پیرامون ازمیر	۲۰۰ »
اسکیشهر	۲۳۰ »
آنقره	۳۵۰ »
بالکسیر	۲۰۰ »
آدانه	۲۷۱۴ »
شام	۳۲۲ »
حلب	۸۵۰ »
سامسون	۶۶۴ »

طرابوزان	۲۷۰ نفر
ارضروم	۷۲۱ »
بایزید	۹۶ »
وان	۴۴۸ »
بیروت	۵۵ »
عین‌تاب	۶۶ »
مرعش	۳۸ »
آدالیا	۱۷۵ »
اورفه	۲۸۱ »
آطه باراز	۱۹۴ »
قونیه	۱۱۲ »
مرسین	۱۲۹ »
جمع	۱۰۸۰۰ »

و امروز مطابق تحقیقاتی که در مدت مأموریتم از کنسولگری‌های ایران کرده‌ام عده‌شان بموجب صورت زیر دوهزار ویکصد وپانزده نفر است باوجود اینکه در این سه ساله اخیر بمراتب بیشتر از سابق مهاجرت کرده‌اند عده‌شان پنج برابر کمتر است.

عده ایرانیان آناطولی و سوریه درسال ۱۳۳۸

ازمیر	۲۱۰ نفر
پیرامون ازمیر	۹۵ »
اسکیشهر	۲۸ »
آنقره	۱۱۲ »

	۲۰	نفر
بروسه	۴۴	»
بالکسیر	۴۸۵	»
آدانه	۴۷	»
شام	۱۸۵	»
حلب	۲۳۵	»
سامسون	۹۵	»
طرابوزان	۵۰	»
ارضروم	....	
بایزید	.....	
وان	۱۶۶	»
بیروت	۱۱۰	»
تیر	۹۰	»
عکا	....	
عین تاب	....	
مرعش	....	
آدالیا	۴۹	»
اورفه	۶۵	»
آطه بازار	....	
قونیه	۲۲	»
مرسین	۸۰	»
آق حصار	۱۵	»
صالحلی	۳۰	»
قصبه		

آیدین	۳	نفر
مغنیسا	۵۰	»
جمع	۱۸۴۳	نفر

پس این ایرانیها چه شدند ؟ آه ! یا از ظلم وجور مأمورین دولت علیه تذکره اجنبی گرفته‌اند یا باموافقت نظر مامورین آنها را بخدمت عسگری عثمانی برده و در جنگهای سوریه و بین‌النهرین به کشتن داده‌اند ویا آنکه باقی مانده مثل علی پاپاغانلی و عبد العلی خوئی هم‌کاران و همقطاران مفخم السلطنه آنها را معدوم کرده اند.

حالا به‌بینیم داستان این دونفر چگونه بوده‌است :

در محله بشکطاش یکنفر ایرانی موسوم به علی پاپا غانلی (۱) دکان معتبر توتون فروش داشت قریب ۵۰ سال از عمرش رفته بود و سی سال بود که در استانبول توتون فروشی میکرد هیچوقت متأهل نشده وهرشب در دکانش‌میخوابید . چون نزدیك سرای سلطان بود باساکنین آنجا معاملات داشت و هر کس میدانست که زنان سرای جواهر پیش‌او گرو میگذارند درمیان مردم معروف بود که سرمایه‌اش گزاف وجواهر بسیار درصندوق به گروگان دارد.

در اواخرمحرم ۱۳۳۹ یك صبح گاهی شنیده شد که شبانه علی توتون‌فروش را در دکانش کشته‌اند مفخم‌السلطنه هم مطابق معمول از کنسولخانه ترجمان و قواص فرستاد صندوقش‌را بکنسولخانه آورده ودکانش را مهروموم کردند .

اگرچه علی وارث مستقیمی نداشت ولی چون میگفتند که در آذربایجان ورثه دارد قرارشد یك روز در کنسولخانه چند نفری ازمعتمدین بنشینند وصندوقش را باز کنندوصورت بردارند وقتیکه‌سر صندوق رفتند درب صندوق‌آهنی‌را که دراطاق جنرال کنسولگری‌بود شکسته یافتند وجزیکمشت کاغذ پاره چیزی ندیدند اما دکان

(۱) دراستانبول به‌طوطی‌های رنکارنك پاپاغان میگویند وچون این‌شخص‌همیشه درجلو دکانش یك قفس‌طوطی آویزان میکرد باین اسم معروف شده بود.

علی رامفخم السلطنه بموجب اظهار خودش به پنجهزار لیره فروخت و پولش را به اسم خودش درجائی امانت گذاشت تا ورثه پیدا شوند.

بااصراری که من برای جستجوی قاتل کردم و بادارات انتظامی عثمانی متوسل شدم اسرار قتل علی باباغانلی مدت سه ماه مخفی ماند تاعبدالعلی ارابه‌چی خوئی را کشتند آنوقت معلوم شد که قاتل علی باباغانلی چه کسی بوده است.

عبدالعلی خوئی که گاریهای بارکش و درشگه‌های سواری باچندین جفت اسب داشت درمحله قاسم پاشا بالای یك قهوه‌خانه ساکن بود اولادش منحصر بیك پسر ۱۷ ساله بود که همیشه بهلوی خودش نگاه میداشت. میگفتند عبدالعلی دراین سنوات اخیر و مخصوصا در مدت اشغال قشون متفقین ازبارکشی محمولات نظامی ۲۰۰ هزار لیره سرمایه جمع کرده است. شبی در اواخر ربیع الاول یك ساعت از نیمه شب رفته اتومبیلی از جلو قهوه‌خانه عبور کنان بمنزل عبدالعلی بمبی پرتاب کرد. پسر عبدالعلی که با پدر در توی یك اطاق خوابیده بود سلامت ماند ولی خود عبدالعلی سخت مجروح شده دم مردن درحضور جمعی گفته بود که قاتل علی باباغانلی ومن هر دو مفخم السلطنه است.

خلیل خوئی که دراستانبول کدخدای گاریچی‌هاست پسرعبدالعلی را بسفارت آورد سفارت هم بتوسط پلیس متفقین اقدامات کرد وتحقیقات بسیار نمود وجماعتی را توقیف کردند درتمام بازجوئی‌ها انگشت مفخم السلطنه‌را درقتل این دونفر دیدند ومعلوم شد چون عبدالعلی ازترتیب قتل باباغانلی وهمدستی مفخم السلطنه در آن واقعه مسبوق بوده یکی برای پنهان ماندن راز قتل علی باباغانلی و دیگری برای خوردن اموال عبدالعلی این جنایات را مرتکب شده است.

شوربخت ایرانی!! هرجا که از دست جور وستم فرار میکنند اوهم بدنبالش میرود اگر در ایران است یا مجاهد غارتش میکند یاحاکم دارائیش را زیر چوب میگیرد، یا درعدلیه برایش پاپوش میدوزند، اگر برای خلاص شدن ازاین ظلم های

گوناگون بممالك اجنبی میرودآنوقت گرفتار دست‌نایب کنسول‌و کنسول‌وسر کنسول ومأمور تذکره ومأمور صندوق و اجرای سفارت وغیره می‌شود نه تنها مالش‌را میبرند بلکه جانش هم روی مال میرود .

پس چرا بااین وضع بممالك خارجه مهاجرت نکنند و تبعه خارجه نشوند چرا سرتاسرمملکت بی‌سکنه نماند چرا ایران زوال نداشته باشد آیا کسی میداند که در این صد ساله چند صد هزا نفر از ایران مهاجرت کرده‌اند .

دبستان و بیمارستان و مزارستان ایرانیان در استانبول

دبستان ایرانیان‌را در سال ۱۳۰۱ قمری حاج شیخ محسن‌خان معین‌الملك تاسیس کرده است نخست‌درخان بیلدیز دو اطاق کرایه کردند واطفال ایرانی‌را برای اینکه زبان فارسی بیاموزند گردآوردند . یکسال بعد در ۱۳۰۲ در غدرغه روبروی آقارچشمه،خانه‌ای کرایه کرده ودبستان‌راآنجا بردند،چندسالی‌درآنجا بود وریاستش باحاج رضاقلی خراسانی بود که‌شخصا بازرگان ولی‌به‌تعلیم اطفال ایرانی عشق‌داشت. بعدازآنکه این عمارت حالیه بیمارستان را خریدند دبستان‌را بآنجا نقل کردند .

در ۱۳۱۸ که عمارت مزبور را برای بیمارستان تخصیص دادند دبستان را بخانه حاجی‌میرزا حسن خان خبیرالملك بردند که درنزدیکی میدان بایزید درمحله امین‌بیك واقع است

دبستان قریب نه سال درآنجا بود تا آنکه خانه مزبور درسال۱۳۲۷ آتش گرفت‌آنوقت درهمان‌میدان‌بایزیدیك‌خانه کرایه کردند ویکسال ونیم‌هم‌مدرسه‌آنجا بود تا خانه طهباز راکه درمحله دزداریه واقع است از ثلث حاجی حسن جواهری کاشانی مقتول مخصوصا برای مدرسه خریده و درسال ۱۳۲۹ دبستان‌را بآنجا بردند.

وقتیکه‌دبستان مزبور افتتاح شد سی نفر شاگرد داشت که بدو طبقه تقسیم شده و در دو اطاق درس‌میخواندند کم کم‌هم‌عده شاگردها زیادشد و هم بطبقات‌افزوده گردید چنانکه زمانی که درخانه حاجی‌میرزا حسن‌خان بود عدهٔ شاگردان بیشتراز صد نفر و هشت کلاس داشت درآن ایام زبان‌های فارسی وعربی و فرانسه و تاریخ و

جغرافیا و حساب و هندسه و جبر و مقابله تدریس میکردند و جـزء مدارس متوسطه محسوب میشد .

مرحوم میرزا حبیب اصفهانی متخلص بدستان و احمد فیض افندی معلم فارسی مکتب سلطانی درآنجا ادبیات فارسی درس میدادند و مسیو ویزنتال صاحب فرهنگ فرانسه و ترکی معلم زبان فرانسه بود .

مصارف و مخارج دبستان را اصولا شاگردها میپرداختند وسالیانه یکی دو بار هم درسفارت کنسرت داده میشد وعایداتش را بدبستان میدادند. همیشه یك انجمنی با اطلاع سفارت برای اداره کردن دبستان انتخاب میکردند که کلیه امور باآنها بود.

اما این روزها ! برای نمودن احوال دبستان ایرانیان این چند سطررا از یادداشتهای روزانه خودم وام میگیرم.

« در این ایام که سال ۱۳۳۵ قمری بود دبستان ایرانیان فقط یك کلاس داشت که چهارده شاگرد درآنجا عمهٔ جزو میخواندند . این اطفال بینوا در استانبول متولد شده وهیچکدام فارسی نمیدانند مابین خودشان هم ترکی حرف میزنند . ناظم و معلم دبستان یك درویش مولوی است که روزی چند ساعت بخیال خودش نی میزند واشعار مثنوی میخواند اطفال ایرانی همه بمدارس محلی میروند زبان فارسی که نمی آموزند سهل است درتحت تاثیر کتب تبلیغاتی عثمانیان از ایرانیت دلسرد و از ایـران بیزار میشوند .

ساختمان مدرسه اطاق بسیار دارد وهمه آنها خالی و بلا مانع است، متولیان ملت، کدخدایان اصناف وسران اوباش ایرانی هرشب که ازرفتن بخانه خودشان معذورند شب را باجمیع لوازم طرب درمدرسه مقدسه میگذرانند وسحر گاهان هنوز شمع ایستاده وشاهد خفته وفقیر مولوی مست ومخمور درهوای مفرح استانبول درجلو منظره بی مانند سواحل مرمره نی میزند که نورچشمان وطن بدبستان می آیند . »

بدیهی‌است با این احوال جـز چند نفر فقیر و بی‌بضاعت همه بچه‌شان را بمدارس اروپائی یا مکاتیب عثمانی میفرستند و اصول تعلیمات اختراعی اتحاد وترقیون که به معلمین تزریق شده بگوش بچه‌ها میکشند .

بیمارستان‌ایرانیان استانبول

درسال ۱۳۰۰هجری قمری ایرانیان استانبول ده هزار لیره طلا جمع کرده و خانه بزرگی در نزدیکی جامع ایاصوفیه باسم حسینیه خریدند چهار سال بعد مرحوم میرزاشفیع امین‌التجار اصفهانی ازطرف ایرانیان آن خانه را به عبودافندی فروخته و ازپول‌آنجا عمارت حالیه بیمارستان را که درجنب میدان سلطان احمددر اوچ محله‌سی واقع‌است از مصطفی پاشا نامی‌خریده و دبستان را بدانجا نقل کردند. تاسال ۱۳۱۸ که مظفرالدین‌شاه باستانبول‌آمد دبستان آنجا بود. درآنوقت چون شاه فرمودند که‌اگر ایرانیان یك بیمارستان تاسیس کنند سالی‌پانصد تومان اعانه خواهند داد لهذا آن عمارت را بیمارستان کـردند و دبستان را بخانه‌حاج میرزاحسن‌خان خبیرالملك بردند .

مظفرالدین شاه دوسال اعانه مزبور را مرحمت کردند بعدچون در تهران مخارج لازم‌تری برای سوکلی‌های درباری پیش می‌آمد دیگراعانـه بیمارستان را نفرستادند . ازآنوقت‌تاکنون انجمن‌خیریه ایرانیان از اینجا وآنجا اعانه‌جمع‌آوری کرده و یك طوری بیمارستان را می‌چرخانند وعجالتاً چهل تختخواب دارد .

در ایام پیش‌ازجنگ جهانی که‌خواهران ترك‌ـ دنیای اطریشی‌آنجارا اداره میکردند بسیار مرتب بود حالیه از رونق افتاده است و ایرانیان استانبول آنجا را بهر شکلی هست آبرومندانه نگاهداشته اند سابقا چندین نفر طبیب یونانی و ارمنی داشت اکنون دو نفر طبیب یونانی دارد .

مزارستان ایرانیان استانبول

درسال ۱۲۹۰ قمری که حاج شیخ محسن خان معین‌الملك تازه باستانبول آمده بود ایرانیان آنجا پول رویهم گذاشتند پنج دونم و نیم زمین (هر دونم هزار و ششصد زرع است) باسم حاجی عبدالکریم دیلمقانی برای غسالخانه و قبرستان خریدند. بعد ازآن درسال ۱۳۰۰ نیز برای توسعه مزارستان چهل دو دونم دیگر باسم واسیل سواج اوغلی تبعه یونان دربالای غسالخانه زمین خریدند چونکه **بایرانیها زمین نمی‌فروختند**. درچندین جای قباله مزبور مراتب دوستی وهم کیشی ایرانی و عثمانی کاملا مشهود است ازآنجمله درجائی که تحدید حدود زمین مزبور شرح داده میشود محضررسمی مینویسد حدی به قبرستان عجم ها وحدی به قبرستان مسلمین است.

زمین مزبور تا سال ۱۳۲۵ باسم واسیل سواج‌اوغلی بود و ایرانیها درآنجا رفتگان رابخاك میسپردند درآن‌سال واسیل زمین‌هارا بحاجی میرزاشفیع امین‌التجار واگذار کرد چونکه اصلا پول زمین ها را حاجی میرزاشفیع از صندوق ایرانیها داده بود. قونسولگری یونان هم معامله را تصدیق کرد لیکن قبل‌ازاختتام قباله واسیل وفات‌نمود وهمانوقت جنك بالکان پیش‌آمد نظر باینکه ورثه واسیل دریونان بودند ولازم بود که همهٔ آنها وکالت‌نامهٔ بدهند و بواسطه جنگ اینکار ممکن نمیشد مسئله همینطورمعوق ماند تاآنکه اداره‌اوقاف استانبول بخیال‌ضبط قبرستان ایرانیان افتاد. با وجوداینکه درنزد تمام فرق اسلامی نبش قبر حرام‌است اداره مزبور در اواخر جنگ باسم‌اینکه این زمینها‌محلول است(۱) آنهارا بیك نفر اجاره داد که درآنجا زراعت کند اجاره‌دار

(۱) وقتیکه شخص‌بلا وارث وفات میکند اداره اوقاف‌اورا محلول نامیده‌ودارائی اورا ضبط مینماید.

هم گاوآهن بزمین انداخته ومشغول شخم کردن شد . وهمه را گوربگور کردند،

عباسقلی‌خان پسرمیرزا بزرگ‌خان ترجمان سابق سفارت که امور موسسات خیریه در آنوقت محول باو بود باداره اوقاف رفته و ثابت کرد که این زمین‌هـا مال ایرانیان است آنوقت بناچار اداره اوقاف دست کشید .

دربیست‌سال قبل سفارت ایران از سلطان حمید دستخطی گرفته بود کـه موسسات خیریه‌ایرانیان از مالیات معاف‌است و ایرانیان میتوانندآزادانه آن‌موسسات را باسم‌خودشان بکنند. وقتیکه ایرانیان‌خواستندبموجب این دستخط مسئله‌را خاتمه دهندبابعالی گفته بودبرای بیمارستان یك‌فرمـان‌لازم‌است‌و نیز متولی‌باید تعیین گردد که هرسه بنای خیریه دبستان و بیماستان ومزارستان باسم او ثبت شود اکنون کلیه اسناد و نوشتجات دربابعالی و مسئله همینطور ناتمام مانده‌است .

عزاداری ایرانیان استانبول در ایام محرم

چنانچه‌درجای دیگرهم نوشته‌ام قبل‌از حاجی میرزا حسین‌خان سپهسالار ومرحوم‌حاجی‌میرزا صفا ایرانیان استانبول جرئت‌اینکه در ایام عاشورا علنا عزاداری کنند نداشتند اقتدارمیرزا حسین‌خان بآنها اجازه داد که در استانبول‌هم مثل ایران مجالس روضه‌خوانی برپادارند. اما درآن ایام قمه‌زدن معمول نبود . در دوره‌های بعد که خواستند بعزاداری وسعتی بدهند قمه زدن را هم معمول داشتند باین ترتیب که از اول محرم در خان والده (۱) چادری عظیم برپا نموده شب‌ها روضه میخواندند و دسته‌های سینه زن با علم و مشعل آمد وشد میکردند و در شب عاشورا نزدیك غروب آفتاب کفن پوشیده و قمه میزدند .

معلوم است درشهر استانبول، دروازه اروپا وآسیا، که‌از همه ممالك دنیا در اینجا جمع‌اند این ترتیب عزاداری اسباب تماشا بود حتی از اغلب‌جاهای دور دست برای این نمایش قمه زدن باستانبول می‌آمدند که عزاداری ایرانیهارا را به بینند و بعادات مردم مشرق زمین افسوس کنند و این‌مسئله برای متجددین ایرانیان ساکن استانبول بسی ناگوار بود وسخت ناراضی بودند .

تا اوایل جنگ جهانی اول ترتیب عزاداری به‌نحج مذکور بود درآن ایام باسم جمع‌آوری اسلحه قمه‌های ایرانیها را ضبط کردند و متجددین از این مسئله خوشحال شدند . درتمام مدت جنگ فقط روضه‌خوانی معمول بود و قمه‌زدن موقوف

(۱) خان والده مرکز ایرانیان استانبول است .

شد و همه خیال میکردند که بکلی متروك شده است اما اشتباه میکردند همانطوریکه در ایران برای رسیدن به‌مقاصد شخصی یا آرزوهای سیاسی بعضی اشخاص در خانه‌ها و تکایا باسم عزاداری مردم را جمع میکنند و احساسات مذهبی مردم را وسیله استفاده دنیوی خود قرار میدهند ایرانیان استانبول هم از همان سرچشمه آب میخوردند: مقصد امسالین عزاداری گویا برعلیه من پیش‌بینی شده بود با وجود اینکه ایرانیان بالطبع از قمه زدن منصرف بودند چند نفری از اعضاء کونسولخانه که میخواستند از روزهای بدبختی و بی‌سر و سامانی عثمانیها استفاده کرده و بدست پلیس متفقین برای آنها پاپوش بدوزند وبنده را بدردسر بیندازند دست بکار شدند چون من‌ازاین‌خیالات فاسد جلوگیری میکردم کوشش‌میکردند که‌هرچه زودتر مرا دست بسر کرده وازموقع استفاده نمایند.

اشخاص معلوم الحال جمعی از سردسته اصناف را جمع کرده روضه مفصلی خوانده از بی کسی اسلام نالیده و ضمناً بآنها عبا وقبا وعده کردند که بساط قمه‌زدن را فراهم کنند. فوراً مخالفین این عقیده که تجار معتبر ایرانی بودند هیئتی تشکیل داده بسفارت‌آمدند که از قمه زدن ایرانیان جلوگیری شود. من درجواب گفتم این مسئله مربوط بسفارت‌وکونسولگری‌نیست عادات مذهبی‌است خود میدانند فقط‌ممکن است باداره پلیس تلفون کنم که مواظبت کنند عدم انتظاماتی رخ ندهد.

روز نهم محرم ازسفارتخانهای اجنبی‌پیوسته بسفارت ایران تلفن کردند که خواهش داریم درنمایش امشب برای ما جا معین کنید. سابقه اینکاررا تحقیق کردم معلوم شد سفرای سابق ایران در شب‌عاشورا درخان والده برای سفارتخانهای اجنبی جا معین میکرده‌اند که قمه‌زدن را بخوبی به بینند. دراین بین پیشخدمت آمد که نایب سفارت امریکا کارخیلی لازمی دارد گفتم بیاید پس ازطی تعارفات گفت:

– ایرانی‌ها امشب کجا سرشان را می‌شکنند؟

– نمیدانم.

– مگر اینکار را بی‌اطلاع سفارت میکنند.

– بلی چون این عادت مذهبی و خصوصی است دخلی بسفارت ندارد .

– عجب ! چطور ممکن است یك ملتی در مملکت اجنبی خون خودش را بی‌اطلاع سفارتش بریزد !

– بلی در مملکت ایران اینطور است و نظائر بسیار هم دارد .

زنگ تلفن متصل صدا میکرد وازسفارتخانه‌ها سئوال میکردند یکی‌میپرسید ایرانیها کجا جمع‌میشوند . یکی میگفت کجا سرشان میتراشند . یکی میگفت کجا کفن میپوشند . یکی میگفت کجا سرشان را می‌شکنند . یکی میگفت از کدام کوچه عبور میکنند .

آن هم‌وطنانی‌هم که این آتش را روشن کرده بودند متصل دامن میزدند و نمایندگان فریقین‌را بسفارت میفرستادند . نماینده دستهٔ قمه‌زنها می‌آمد که شنیده‌ایم قدغن فرموده‌اید قمه نزنند ؟

– خیر بمن هیچ مربوط نیست هر که میخواهد قمه بزند مختار است . او که بیرون‌میرفت نماینده دستهٔ مخالف می‌آمد که آخر جلوگیری فرمودید یاخیر؟

– بمن مربوط نیست .

بالاخره ازبس نمایندگان آمده و تلفن کردند به تنگ‌آمدم . رئیس پلیس محله بازار را احضار کرده مسئله‌را باوحالی کردم و گفتم که سفارت موافقت‌ومخالفتی در اینباب ندارد فقط یك دسته پلیس بخان والده بفرستید کـه فریقین بهم نزنند و اغتشاش نشود .

چون شب عاشورا بود سفارت‌را زودتر تعطیل کرده و بیرون‌رفتیم. یکی از اعضای قونسولخانه که خودش اصناف‌را به قمه زدن ترغیب و تشویق کرده بود برای ایجاد اغتشاش و زدوخورد چند دقیقه قبل ازموعد قمه زدن بسفارت آمده و با تلفون سفارتخانه به‌رئیس پلیس بازار که‌درخان والده‌مواظب بود ازطرف من تلفون کرده‌بود که جداً ازقمه زدن‌ایرانیها ممانعت کنید. چون مسئله‌را من برئیس پلیس حالی کرده بودم اوهم فریب نخورده و گفته بود که برای این ممانعت از طرف سفارت امر کتبی

لازم‌است. لهذا خیالاتی را که در کونسولخانه بافته بودند همه باطل شد ایرانیها هم جماعتی قمه زدند و جماعتی نزدند و متفرق شدند.

فردای آنروز رئیس پلیس بازار بسفارت آمد که دیشب چنین تلفونی ازسفارت رسید ومن اینطور جواب دادم من تعجب نموده از دربان سئوال کردم دیشب در فلان ساعت کی بسفارت‌آمد گفت مفخم‌السلطنه من فوری احضارش کرده و ملامتش کردم که از عواقب‌وخیمی که ممکن بود از این خیانت‌کاری حاصل شود پرهیز نکرده‌بود. مراتب را بوزارت خارجه نوشته و تنبیهش را خواستم اما وزارتخانـه مثل همیشه‌بلاجواب گذاشت و شاید اولیای اموراز عدم موفقیت ایشان هم تأسف خوردند و سواد مراسله مرا هم برای ایشان فرستادند.

داستان گرفتن ایرانیان بخدمت نظام عثمانی

مستر رایان رئیس اداره شرقی سفارت انگلیس در استانبول که با من سابقه دوستی داشت درکارهای سفارت ایران نهایت مساعدت مرعی میداشت . بمناسبت این روابط حسنه روزی‌آقای شیخ اسدالله ممقانی بسفارت‌آمد که خیال رفتن بایران دارد ولی‌چون‌راه عراق‌وقفقازهر دو در دست‌انگلیسهاست برای گرفتن‌روادید بکونسولخانه انگلیس‌مراجعه کرده‌جواب‌یاس باو داده‌اند لذا تقاضا دارد که‌بتوسط بنده این‌روادید گرفته شود .

من نزد مستر رایان رفتم مشارالیه ازشنیدن این اسم جاخورد و پرسید شما اورا درست می‌شناسید گفتم پیش‌ازآمدن باستانبول ایشان را نمی‌شناختم گفت آیا از کارهائی که در ایام جنگ جهانی کرده است مستحضرید ؟

بلند شد کتاب (کی کیست) Who is whc باز نمود وبرای من‌ترجمه کرد « شیخ‌اسدالله ممقانی‌ازهمکاران کمیته اتحاد و ترقی و رابط مابین کمیته مزبور و سفارت ایران بود بدلالی او در۱۹۱۵ ایرانیان را بخدمت نظامی عسکری عثمانی گرفتند وهر کدام که چهل‌وپنج لیره طلا دادند مرخص شدند . در۱۹۱۶ در روزنامه های استانبول اعلان کردند که ایرانیان ازبیست سال الی ۲۵ سال باید برای خدمت نظامی‌حاضرشوند، در استانبول و اناطولی پنج هزار نفر و در عراق قریب چهل هزار نفر بخدمت عسکری بردند و بجبهه‌های سوریه و عراق فرستادند .»

ایشان را با یران اجازه داد.

باوجوداین سوابق مستر رایان توسط مراقبول کرده ورفتن

اماشرح این وقایع بطوریکه پرونده ها حکایت میکنند از اینقرار است: وقتیکه قشون روس بسر کردگی ژنرال باراتف در اردی بهشت ۱۲۹۵ قصرشیرین را گرفت وحکومت موقتی به بغداد عقب نشینی اختیار کرد انورپاشا وزیر جنگ عثمانی به بغداد رفت نظام السلطنه با نورپاشا گفت که باید همه ایرانیان خاك عثمانی را تحت سلاح آورد و به بغداد فرستاد انورپاشا هم باسم **اتحاد اسلام** حکم کرد همه ایرانیان استانبول را بگیرند. بدون مقدمه در تابستان ۱۲۹۵ بی خبر ایرانیان را گرفته و بمیدان گردآوری سپاه فرستادند جمعی که در دکان نشسته بودند فرصت ندادند که دکان را به بندند همینطور اسبابها و مال التجاره در دکان ریخته آنها را کشیدند و به پاسگاه بردند وهمه را پیاده روانه مال تپه کردند. هر کس پول داد خلاص شد و بقیه را بجبهه سوریه فرستادند بعداز آنکه انگلیسها بغداد را تصرف کردند همان ایرانیهائی هم که پول داده و خلاص شده بودند دوباره زیر پرچم عثمانی کشیدند و به جبهه عراق بردند یا کشته شدند ویا از گرسنگی جان سپردند (۱).

---

(۱) دیوان میرزاده عشقی چاپ سپهر صفحه ۱۸۸

پطریقخانه یونانی و ارمنی

پطریق بزرگ یونانی که اسمش یوآخیم افندی بود پس‌از اینکه متفقین استانبول را اشغال کردند دست از آستین درآورده پرچم قدیم امپراطوری بیزانس که روی متن زرد یك‌عقاب سیاه دوسر درحال پرواز بود بالای پطریقخانه باهتزاز درآورد و بیرق کوچکتری بهمان‌رنگ ونشان‌بالای اتومبیل خودش میزد ، یونانیهای استانبول هم مثل رئیس روحانی خود دست‌ازآستین درآوردند وهرروز به بهانه‌ای مزاحم‌ترکها میشدند که یك زن یا دختر یونانی درخانه‌آنها باسارت مانده است یا فلان دختر را در ناحیه یونانی‌نشین پاشای حکمران بزور بحرم سرای خود درآورده است با این بهانه‌ها بخانهٔ اشخاص می‌ریختند زن و یا دختر را بزور می کشیدند و هر چه آنها التماس میکردند که از این شوهر عثمانی بچه‌داریم و زندگی مارا برهم نزنید بخرج نمیرفت و اگر دختر مورد نظر درخانه کسی غیراز اتباع عثمانی بود پطریق و وکلاء کلیسا باسفارتخانه مربوطه داخل‌مذاکره میشدند ودردسر میدادند. ازآنجمله علی‌آقا تبریزی یك جوان میوه فروش با یك دختر یونانی ازدواج کرده بود از پطریق خانه با سفارت وارد مذاکره شدند پس‌از مذاکرات بسیار قرارشد باحضور نماینده پطریق خانه‌درسفارت رسیدگی شود و درصورت رضایت‌دختر دست‌ازاینکار بردارند.درجلسه رسیدگی‌دخترك‌اظهار داشت که بمیل و رضای خود ازدواج کرده وشوهرش را دوست میدارد، تیر پطریق خانه که بسنگ خورد فرستاد دختررا دزدیدند و بخانه یك نفر یونانی بردند وچادر ازسرش‌برداشتند وهرزه گیها کردند من‌هم‌چندنفر از اتباع ایران را باتفاق قواصهای سفارت فرستادم و دختررا بزور کشیدند و دست شوهرش دادم .

وقتیکه دولت یونان ازمیررا تصرف کرد و ونیزلوس رئیس دولت یونان‌شد دیگر یونانیهای استانبول هرآرزوئی داشتند انجام دادند و شمر جلودارشان نمیشد.

درهمان ایـام پطریق بزرگ یوآخیم افندی بدرود حیات گفت همه هیئت سفرا را بالباس تمام رسمی برای تشیع و عرض احترام به‌پطریق خانه دعوت کردند من‌هم بمراسم مذکور رفتم دریك رواق پطریق خانه منبر بلند هفت پله گذارده‌بودند رو بروی منبر دیوار را باچوب ترك ترك درست کرده بودند که هر یکی از آن‌جای یك نفر بود همه هیئت سفرا که‌حاضر شدند و هر کس بجای خود قرار گرفت یك‌نفر اسقف‌بالباس رسمی‌بالای منبر رفت وچند دقیقه حرف زد ، سپس دونفر بچه‌های شمع بدست که در دو طرف منبر ایستاده بودند شروع بآواز خواندن کردند و بی شباهت بمجالس ختم نبود کـه در ایران مرسوم است بعـد از آن تمام حضار تا مقداری راه جنازه را مشایعت کردند .

اما وضعیت ما با پطریق خانه ارمنی غیراز این بود مهاجرین و انصار کـه باستانبول‌آمدند چندین دختر ارمنی را بدون رضایت پدر ومادشان غر زده و بایران کشیده‌بودندنماینده‌پطریق‌خانه‌واولیای‌دخترهاهرروزبسفارت‌می‌آمدندتقاضای‌مراجعت دادن دخترشان‌را مینمودند برای‌آنها نامه میدادند وجواب مطالبه میکردند . هریك ازاین دخترها دریك‌گوشه ایران پهناور افتاده‌بود مهاجرین که مرتکب این عمل‌شده بودند نه‌شناسنامه داشتند نه محل سکناشان معلوم بود نه ادارات ایران بخود زحمت تحقیق میدادند اینهم یکی ازجمله درد سرها و گرفتاری‌هائی‌بود که آمدن مهاجرین باستانبول برای سفارت‌ایجاد کرده بود .

آخرین سلطان عثمانی و آخرین مراسم سلام

آخرین مراسم سلام رسمی در روز دهم‌ذی‌حجه ۱۳۳۷ بمناسبت عیداضحی تشکیل‌شد. ازطرف وزارت دربار ازمن دعوت کرده بودند. سلام در قصر دلمه‌باغچه بود که از بناهای سلطان عبدالمجید خان است و در موقع آمدن سلطان احمد شاه مکرر اسمش بمیان آمد. تمام بیرون قصر با مرمر سفید و درونش بانواع نقاشی ها و تزئین ها مزین‌است، وسعت تالار سلام این قصر شاید سی‌وپنج متر در سی‌متراست که رویش‌را طاقی بس استادانه ومحتشمانه زده‌اند معماری بنا و نقاشی‌های درون‌آن به قصور قرون گذشته فلورانس شباهت دارد و ارتفاع سقف تالارشاید بیست متر است که چهل چراغ‌های بلور صدشاخه آویزان است .

در دوطرف تالار شش هفت متر از زمین بالاتر غرفه هائی ساخته شده که مخصوص هیئت سفرای خارجه‌است. اجزای تشریفات‌مرا بیکی از غرفه‌ها که روبروی تخت سلطان بود راهنمائی کردند .

درصدر تالار روبروی در ورودی سلطان‌وحیدالدین محمد ششم روی یك نیمکت زرین با لباس نظام نشسته بود در طرف راستش هشت نفر از شاهزادگان آل عثمان بترتیب سن ایستاده بودند و درطرف دست چپش صدر اعظم با هیئت وزراء ایستاده بودند پهلوی صدر اعظم وزیردربارایستاده وبند شمشیر خلیفه وامیرالمؤمنین در دستش بود . کلیه افسران لشگری و مامورین کشوری و اعضای مجلس اعیان و سایر بزرگان دسته دسته از در روبرو که زیر غرفه من بود وارد میشدند و تا جلو

تخت سلطان راست میرفتند درآنجا لشگریان سلام نظامی میدادند و کشوریان تمنی میکردند(۱) سپس بدست راست خـود می‌پیچیدند و بند شمشیر را می‌بوسیدند و از دری که درآن نزدیکی بود بیرون میرفتند. این بوسیدن بند شمشیر علامت بیعت با خلیفه بود.

افسران لشگری ومامورین کشوری که تماماً گذشتند شیخ‌الاسلام وارد شد در عقبش‌قاضی عسکر استانبول و چند تن از رؤسای اداره‌مشیخیت کبری بودند عقب سر آنها پطریق بزرگ یونانی باچند اسقف ومطران می‌آمدند. بعدازآنهـا پطریق ارمنی با اساقفه دیگر و عقب‌همه‌آنها هیشته یهودیان بود. کلیه این روسای روحانی جامه سیاه در برداشتند مگر شیخ‌الاسلام که سرتاپا سفید پوشیده بود. من دریك‌لحظه سلام نوروزی خسرو نوشیروان وخسرو پرویز را در کنار همین دریای مرمره وحضور مؤبدمؤبدان بالباسهای سرتاپا اسپید از خاطرم گذشتند.

خلاصه لباسهای روحانیون همه زر دوز وهمگی‌آنها بانشان‌وحمایل بودند همینکه شیخ‌الاسلام از دور پیدا شد سلطان از روی نیمکت زرین برخاست تا آنهـا نزدیك رسیدندآنوقت تبریکات‌همه‌را یکی‌بعداز ویگری‌ایستاده پذیرفت اما روحانیون برای خروج ازتالار بطرف بند شمشیر نرفته بدست چپ خود پیچیده و از دری کـه درآن سمت بود خارج شدند آنوقت سلطان هم براه افتاد و سلام بهم خورد.

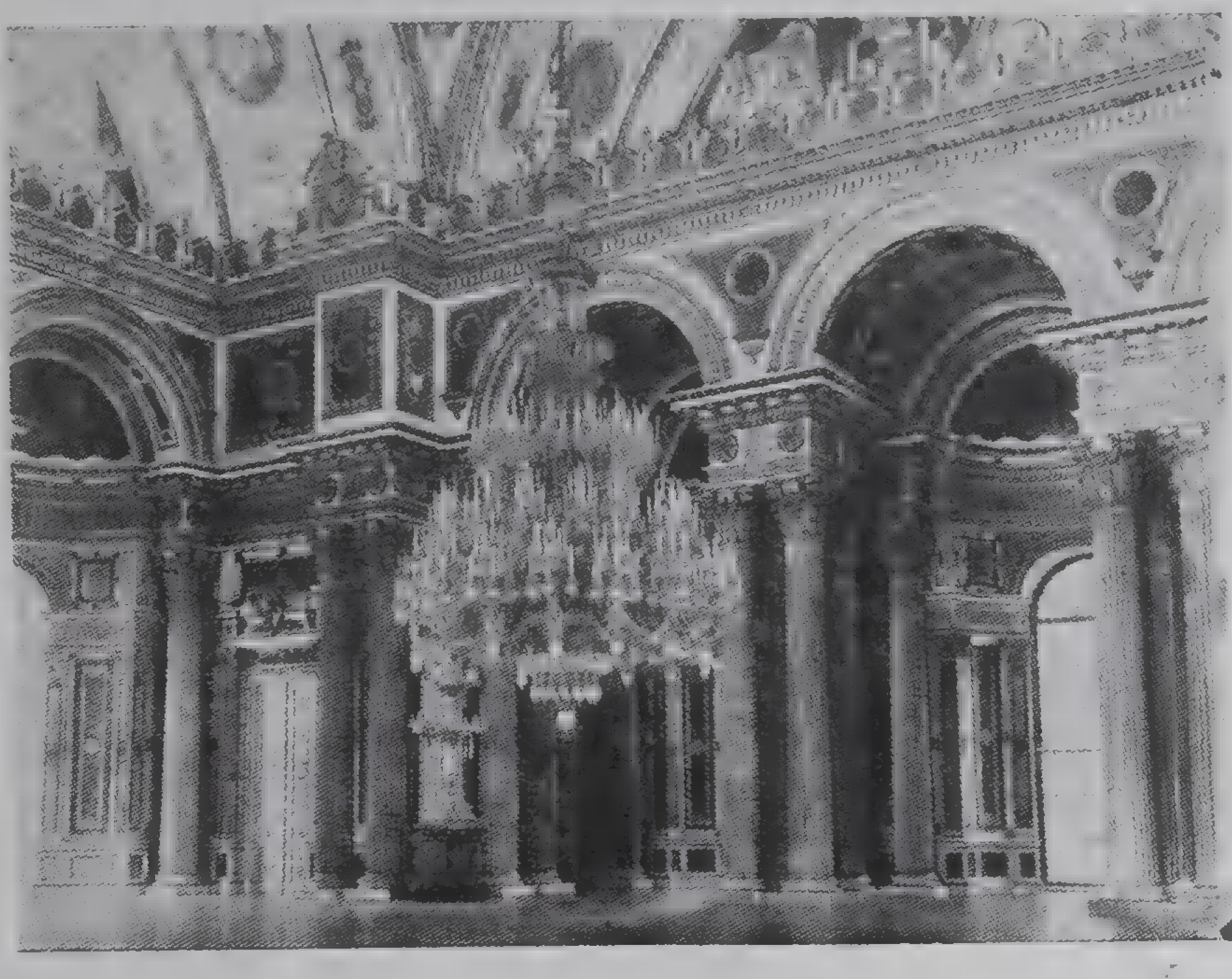
در تمام مدت سلام که شاید بیشتر از نیم‌ساعت طول کشید دو دسته موزیك نظامی در غرفه‌های اطراف می‌نواختند.

---

(۱) تمنی کننده درحال تعظیم دست‌راست خودرا به نشان خاك بوس بطرف‌زمین می‌برد.



نمای خارج قصر دلمه باغچه



تالار سلام قصر دلمه باغچه

موضوع وصلت پادشاه ایران با خاندان سلطنتی عثمانی

بعداز خاتمه جنگ جهانی اول باشکست عثمانی و ازدست رفتن سوریه و لبنان وعراق وحجاز و یمن ومصر و اشغال استانبول از طرف قشون متفقین خانواده سلطنتی عثمانی زوال امپراطوری را به بدترین شکلی مشاهده کردند آنوقت برای نگاهداری آناطولی و تراکیا بخیال سلطنت با تاجداران مسلمان افتادند. والاحضرت عبدالمجید افندی که ولیعهد عثمانی بود از آینده سیاست اروپا بسیار نگران شده من غیر مستقیم باحتشام‌السلطنه گوشزد کرده بود که میل دارد یکی از دختران خانواده سلطنتی را بازدواج مرحوم سلطان احمدشاه درآورد، احتشام‌السلطنه هم محرمانه با تهران مذاکره کرده بودجواب داده‌بودند که‌موضوع تا آمدن‌شاه باستانبول مسکوت بماند.

وقتیکه سلطان احمد شاه باستانبول آمد، والاحضرت اسمعیل‌حقی بیك پسر کامل پاشا صدراعظم‌معروف عثمانی و دامادسلطان‌محمدششم که‌از دوستان من بودچون نزدیکی و محرمیت مرا با مرحوم سلطان احمدشاه شنیده بود این موضوع را با من درمیان گذاشت. برای شاه این سه شاهزاده خانم را درنظر گرفته بودند.

فاطمه گوهرین سلطان بنت والاحضرت سیف‌الدین افندی پسرمرحوم‌سلطان عبدالعزیز خان تولد ۲۲ رمضان ۱۳۲۲.

شکریه سلطان بنت‌مرحوم یوسف‌عزالدین افندی ولیعهد متوفی پسرمرحوم سلطان عبدالعزیزخان تولد ذی قعده ۱۳۲۲

دریه سلطان بنت والاحضرت ضیاءالدین افندی پسر سلطان رشادخان ولادت ۱۳۲۲

با والاحضرت مشارالیه چندین بار در این باب صحبت کردیم عکس‌های دختران خانواده سلطنت را نشان دادند. یك روزهم والاحضوت عبدالمجید افندی ولیعهد عثمانی‌مرا احضار نمود ودراین باب و نتایج آن مذاکره بسیار کردیم بالاخره مرحوم سلطان احمدشاه با این وصلت موافقت کردند وقرارشد شرایط شاهزاده‌خانم‌ها را بشنویم. شرایط مشارالیهما ازاینقرار بود:

۱ ــ روی من سلطان احمدشاه زن دیگر نگیرد.

۲ ــ ملکه ایران باشم.

۳ ــ اختیار طلاق بامن باشد.

۴ ــ شاه زنهای دیگری که دارد طلاق بدهد.

سلطان‌احمدشاه مرحوم سه‌شرط اول را قبول کرد ولی از قبول شرط‌چهارم استنکاف ورزید و موضوع بهمین‌جا خاتمه یافت و شاه از استانبول باروپا رفت.



والاحضرت عبدالمجید افندی ولیعهد عثمانی

آمدن مشاورالممالك باستانبول

در جمادی‌الاول ۱۲۳۸ بهمن ۱۲۹۸ شاهزاده نصرةالدوله وزیر امور خارجه از پاریس بمن تلگراف کرد که دولت خیال دارد مشاورالمالك‌را در استانبول سفیر کبیر کند از بابعالی برای مشارالیه پذیرش بخواهید .

در آن ایام علیرضا پاشا صدراعظم و مصطفی رشید پاشا وزیر امور خارجه عثمانی بود من به‌بابعالی رفته چنانکه معمول است شفاهاً برای مشاورالممالك پذیرش خواستم . سه هفته طول کشید و جوابی نیامد یك روز مسیو لدو ترجمان اول سفارت فرانسه بسفارت ایران‌آمد و گفت :

– به بخشید یك سئوالی دارم که خارج از وظیفهٔ من است ولی نظر بسابقه دوستی کـه با شمـا در میان است امید عفو دارم، آیا برای مشاورالممالك پذیـرش خواسته‌اید ؟

– گفتم آری سه هفته قبل خواسته‌ام .

– چه جواب دادند ؟

– هنوز هیچ .

– اظهار داشت که از وزارت امور خارجه پاریس بسفارت فرانسه استانبول نوشته اند که اگر بابعالی در دادن پذیرش‌تعلل دارد ما اقدامات لازمه بنمائیم وهرطور هست پذیرش بگیریم .

یك هفته بعد مصطفی رشید پاشا وزیر خارجه عثمانی مراسله‌ای بمن‌نوشت



سفارت علیقلی خان انصاری مشاورالممالك

نشسته از راست بچپ : عبدالله خان ممتاز نایب سفارت ـ میرزا سیدجوادخان‌اصفهانی... مشاورالممالك ـ رئیس‌تشریفات دربار ـ رئیس تشریفات وزارتخارجه ـ معظم‌السلطنه‌دولت

ایستاده از راست بچپ : محمدعلی قواص سفارت ـ حسن مقدم اتاشه ـ میرزامحسن کاتب ترکی ـ حاجی‌هاشم‌بیك غلام باشی سفارت ـ مظفرخان مافی اتاشه

که‌دولت عثمانی بمشاورالممالك پذیرش میدهد وماموریت اورا باستانبول قبول میکند من هم فوری بشاهزاده نصرةالدوله مراتب را تلگراف کردم .

روزیازدهم‌جمادی‌الثانیه۱۳۳۸ مطابق۱۳ اسفند۱۲۹۹ آقای مشاورالممالك علیقلی خان انصاری ازطرف دریای سیاه باستانبول آمد . نظر بعادت معمول ازطرف

کونسولگری باتباع ایران خبر دادند که تا کنار دریا باستقبال سفیر کبیر بروند . من هم با اعضای سفارت و کونسولخانه به اسکله سر که‌جی رفتیم و با سفیر بسفارت آمدیم. بعداز چندروز منزلگاه خودم را از سفارت به (مودا) که یکی ازمحلات آسیائی استانبول است نقل کردم و ایشان را درسفارت راحت گذاشتم .

روز ۱۵ اسفند مشاورالممالك به ملاقات صالح پاشا صدراعظم عثمانی رفته برای تقدیم نامه پادشاه ایران تشرف بحضور سلطان را تقاضا نمود .

احوال دولت عثمانی چنانچه سابقاً دیدیم خصوصاً در این ایام خیلی پیچیده و تاریك بود کم کم قوای ملی در اناطولی قوت گرفته و علناً با آرزو و آمال متفقین مخالفت میکرد. درمجلس مبعوثان استانبول هم طرفداران قوای ملی زیاد شده بی‌پرده رفتار متفقین را انتقاد میکردند و همه‌جا ابراز مقاومت مینمودند . با وجود اینکه شهرت داشت دول اشغال کننده راه دریارا برملپون اناطولی بسته‌اند انجمن‌های سری مرتباً اسلحه ومهماتی را که عثمانیها درموقع اشغال قشون اجنبی پنهان کرده بودند هرروزوهرشب بوسائل مختلف ازاستانبول وسواحل اروپا پنهانی به‌اناطولی حمل میکردند و در تمام شهر استانبول هرچه مرد و جوان کاری و جنگی بود بآسیای صغیر میگریزاندند .

دولت استانبول که با هر دوطرف کج‌دار و مریز راه میرفت دیگر بکلی بی‌قدرت شده بود. هواخواهان قوای ملی تبلیغات برضد متفقین را بجائی رسانیدند که درشهر استانبول‌هم که تحت‌اشغال‌لشکر بیگانه بودبیم همه‌قسم انقلاب میرفت .

روز ۲۸ اسفند دو کشتی‌زره پوش‌انگلیسی هنگام‌طلوع آفتاب جلوی پل‌غلطه آمده توپهای اژدر اوبار خودرا بطرف شهر دراز کردند، کشتی های جنگی دیگرهم از دهنه دریای سیاه تا وسط مرمره توپها را بطرف شهر کشیده و راه‌آمد وشد ما بین سواحل آسیا و اروپا را قطع کردند، درهمان‌احوال یك دسته سربازان متفقین مجلس مبعوثان‌را تصرف کرده و کلا را توقیف‌نموده وبکشتی‌های جنگی بردند. یك دسته قشون دیگر اجنبی وزارت جنگ و سربازخانه‌های میدان بایزید را متصرف شده

باقی‌مانده صاحب منصبان عثمانی را توقیف کرده وبکشتی‌ها فرستادند . دسته دیگر دارالفنون و دانشگاه را متصرف شده و دانشجویان را بیرون کردند و درشهر هر جا که اشخاص مظنون بطرفداری ملیون سراغ داشتند دستگیر کرده و همه را بجزیره مالت فرستادند .

بدیهی است با این‌وقایع کابینه صالح پاشا ساقط‌شد و رفتن مشاورالممالك بحضور سلطان‌لاعلی‌التعیین‌ماند. ایندفعه هم سفارت فرانسه میان داری کرد وهمانطور که برای دریافت‌پذیرش ازعثمانیها جدیت نموده بود حالاهم‌برای رفتن مشاور بحضور سلطان جهد بلیغ کرد .

روز ۱۹ اسفند ۱۲۹۸ خورشیدی مسیو لدو بسفارت ایران آمده گفت : با وجود این وقایع فوق‌العاده امروز بهر ترتیبی بود مسئله تشرف مشاورالمالك را بحضورسلطان انجام داده و بروز نوزدهم مارس ۲۸ جمادی‌الاخر قرارداده‌ایم. دراین بین از بابعالی هم همین خبر رسید .

ازطرف سفارت ایران فوراً سواد اعتبار نامه مشاورالممالك را بانضمام سواد نطقی را که در حضور سلطان خواهد کرد برای ترجمه و اطـلاع از مضمون آن به بابعالی فرستادیم و نیز صورت اعضاء سفارت را که بحضور میروند با رتبه و مقام هر یك برای اداره تشریفات وزارتخارجه فرستاده شد .

روز ۲۹ جمادی‌الاخر اول فروردین ۱۲۹۹ سه ساعت بعدازظهـر از سرای سلطان چهار کالسکه سلطنتی که هشت نفر سوار از گارد همایون همراه آنها بود بسفارت کبرای ایران‌آوردند، سفیر و اعضاء سفارت با لباس تمام رسمی‌حاضر بودند.

در کالسکه اول که شش اسبه بود رئیس‌تشریفات بابعالی با مشاورالممالك نشستنددر کالسکه دوم که چهار اسبه‌بودمن باتفاق معاون تشریفات‌نشستیم،در کالسکه های سوم و چهارم که دو اسبه بودند اعضای سفارت نشستند .

چهار کالسکه زرین سلطنتی با کالسکه چی ها وسواران گارد همایون که روی لباسهای سرخ و کبودشان کلابتون دوزی شده بود درآفتاب بهاری آهسته آهسته

از راه تربت سلطان محمود بدیوان یولی و ایاصوفیه و پل‌غلطه وتوپخانه و قندیللی و بشکطاش بطرف سرای ییلدیز رهسپار بودند و این منظره بخصوص پس‌از واقعه بیست وهشتم اسفند که دو روز بیشتر نگذشته بود برای بینندگان بسی شگفت‌آور و جلب توجه کرده بود میتوان گفت که افراد عابرین سبیل خودرا گم کرده ومتحیرانه از خود میپرسیدند اگر سلطنت عثمانی هنوز برجاست پس واقعه روز بیست وهشتم چه بود و اگر برجای نیست پس این بساط چیست .

مثل این بود که این را کسی باور نمیکرد چون جمعی از مردمان محترم مدتی همراه کالسکه ها می‌آمدند ومتعجانه نگاه میکردند و از همه جالب دقت‌تر چهارنفر از سپاهیان هندوستان که‌از علامت وستاره‌هاشان از اهل پنجاب بودند وقتی که ما از سفارت بیرون‌آمدیم چشمشان بما افتاد و از همانجا تا سرای ییلدیز که بیشتر از یك فرسنگ راه است همراه کالسکه‌های ما می‌دویدند و درهرقدم باچشمان پر از شادی و شگفت بطرف ما می‌نگریستند .

بر در سرای ییلدیز گارد ارطغرل سلام زد با کالسکه داخل قصر شدیم توی سرسرا رئیس تشریفات دربار بما خوش‌آمد گفت در دوطرف سرسرا که به تالار پذیرائی سلطان میرفت طرف دست راست وزیر دربار بامنشی‌ها و مترجمین حضور و سایر درباریان صف کشیده بودند پس ازآنکه رسم معارفه بعمل‌آمد سه چهار دقیقه ایستادیم آنوقت رئیس تشریفات خبردار گفته درتالار پذیرائی را باز نمودند سفیر کبیر که نامه پادشاه ایران را در دستش بود با اعضای سفارت وارد تالار شدیم همه بعادت ایرانی کرنش کردیم. اعلیحضرت سلطان محمد ششم که‌لباس نظامی دربرداشت سرپا بود، صفابیك وزیرخارجه کابینه سابق که تا تعیین‌هیئت وزراء جدیدکار میکرد پشت سر سلطان ایستاده بود .

مشاورالممالك نطقی بفارسی ایراد کرده ونامه پادشاه ایران را تقدیم‌داشت

سلطان هم نامه‌را گرفته بوزیر امورخارجه‌داد و نطقی بزبان ترکی ایراد نمودآنوقت مشاور اعضای‌سفارت‌را یکان‌یکان معرفی کرد سلطان هم بهمه اظهار لطف نمودآنوقت مرخصی حاصل کرده بیرون آمدیم . پس از بیرون آمدن ما را باطاق دیگر بردند وهمه آنهائی که در دوطرف در تالار پذیرائی سلطان ایستاده بودند برای پذیره ما آمدند پس‌ازصرف قهوه‌وچای وشیرینی وشربت بهمه‌خدا نگهدار گفته همانطوریکه آمده بودیم بسفارت‌خانه برگشتیم .

روز دوم فروردین ۹۹ مشاورالممالك بدیدن سفرای کبار رفته و برای هر یك کارت گذاشت و دعوت نامه‌ای تقریباً باین مضمون چاپ کرده برای وزراء مختار و اعضاء سفارتخانه‌ها و وزراء عثمانی و اعضاء مجلس سنا وماموریں کشوری فرستاد:

« علیقلی خان انصاری مشاورالممالك سفیر کبیر ایران که نامه اعتبار خود را بحضور اعلیحضرت سلطان تقدیم داشته در روز بیستم مارس ۱۹۲۰ در کاخ سفارت پذیرائی میکند »

روزمذکور در سفره‌خانه سفارت شیرینی و بستنی و چای تهیه کرده همه اعضای سفارت‌لباس رسمی پوشیده به‌معیت‌سفیر کبیر درتالارسفارت ایستاده ازواردین پذیرائی میکردند .

تقریباً از دویست نفر عثمانی که دعوت کرده بودیم قواصهای سفارت بیشتر ازصدنفر پیدا نکرده بودند و روی بقیه پاکتها که واپس‌آوردند نوشته‌شده بود : فرار کرده - دستگیر شده - اسیر مالت شده - معلوم نیست کجا رفته است -

صالح پاشا و وزراء هیئت سابق که سقوط کرده بود جزو رجال‌عثمانی‌آمده بودند .

درهمان هفته سلطان محمد ششم داماد فریدپاشا را که شوهر خواهرش بود صدراعظم کرد وزارت امورخارجه‌راهم خود داماد فرید پاشا قبول نمود. مطابق‌قوانین

جاریه وقتی سفیر کبیری بمحل ماموریتش وارد میشود پیش‌از تقدیم اعتبارنامه‌اش به پادشاه یا رئیس جمهوری بدواً میرود رئیس‌الوزراء و وزیر خارجه را ملاقات میکند و برای تقدیم اعتبار نامه بار میخواهد پس‌ازتقدیم اعتبارنامه اگرهیئت وزراء تغییر کـرد هر کس وزیر خارجـه شد بهمه سفارتخانه ها برای معرفی خودش کارت میگذارد.

چنانکه درفوق ذکرشد تشرف سفیر کبیر بحضور سلطان مصادف گردید با ایامی که کابینه صالح پاشا ساقط شده و کابینه فرید پاشا هنوز تشکیل نشده بود. مشاورالممالك با صالح پاشا وصفابیك وزیر خارجه‌ملاقات کرده بود بعداز آنها داماد فریدپاشا هم صدراعظم وهم وزیر خارجه‌شد مشاورالممالك چنین می‌پنداشت که چون فرید پاشا وزیرخارجه‌است باید اول اوبسفارت بیاید وخودش‌را معرفی کند،فریدپاشا خیال‌میکرد که‌چون‌صدراعظم‌است بایداول مشاور از اودیدن بنماید.این مشاجره تا روز حرکت‌مشاورالممالك‌از استانبول که پنج‌ماه‌بطول کشیده‌شدبرقرار بود ویکدیگر را تاآنروز ملاقات‌نکردند وهروقت کارلازمی پیدا میشد من برای ملاقات صدراعظم میرفتم. اتفاقاً روزی به بابعالی رفتم که خیرالله افندی قاضی عسکر سابق مصر را اعلیحضرت سلطان بسمت شیخ‌الاسلام عثمـانی تعیین کرده بود و میبایستی معرفی رسمی بعمل آید و فرمـان سلطان را بـا حضور سرداران لشکر و سران کشور بخوانند.

درسال گذشته‌ایامی که‌اعلیحضرت‌سلطان احمدشاه باستانبول آمد دامادفرید پاشا صدراعظم بود در مهمانیها وملاقاتها بایکدیگرآشنا شده بودیم همینکه من‌وارد اطاق صدارت شدم داماد فرید پاشا گفت عزیزم من باید الان شیخ الاسلام جدید را معرفی کنم خواهش دارم شماهم با من بیائید درتالار بزرگ بابعالی و این‌مراسم‌معرفی را تماشا کنید. باهم وارد تالار شدیم خودش در جلو پنجره محاذی در ورود دروسط

روی صندلی قرار گرفت در دست راستش شیخ‌الاسلام و وزراء ومعاونین وزارتخانه‌ها نشستند . در دست چپش جمعی از اعضای سنا و رجال و رؤسای ادارات و اینجانب نشستیم . قاصد سلطان را که (آمدی سرای همایون) مینامیدند کیسه تافته قرمز سر بمهری در دستش بود وارد اطاق شده فریاد کرد فرمان سلطان‌است همه ازجای‌خویش بلندشدند قاصد فرمان‌را بدست فرید پاشا داد او کیسه را بوسیده به رئیس دارالانشاء صدارت داد رئیس دارالانشاء کیسه را باز کرده فرمان را درآورده و بلند قرائت کرد بعد از خواندن فرمان خطیبی معمم باللباس سیاه در وسط تالار دعا خواند بسلطان و وزیرش دعا کرد و همه آمین گفتند بعد از آن همه بطرف شیخ‌الاسلام رفته و تبریک گفتیم .

مالیات تمتع و زد و خورد با ژاندارم

یك روز هیئتی ازتجار و اصناف ایرانی نزد سفیر کبیر آمدند وحرفشان این بود : درصورتیکه عثمانی‌ها ازاتباع خارجه مالیات نمی گیرند چرا ازایرانی‌ها بدون حق مالیات تمتع می گیرند وچون اتباع خارجه بهیچ‌وجه مالیات نمیدهند اتباع ایران هم نباید بدهند.

بطوریکه در دفاتر سفارت ضبط است و ایـن جانب هم در کتاب (تاریخ روابط سیاسی ایران وعثمانی) به‌تفصیل نوشته‌ام سالها برای این موضوع مابین‌سفارت وبابعالی چندین شیشه مرکب صرف شده وبجائی نرسیده است . (۱)

در ماده چهارم مقاوله نامه مابین سفارت و بابعالی ذکر شده که اتباع ایران هم مثل اتباع عثمانی حقوق اصنافیه خواهند پرداخت . در زمان شارژدافری مستنصرالسلطنه عثمانیها گفتند چون ما ازاین‌تاریخ اصنافیه‌را موقوف کرده‌ایم‌وبجای آن از این ببعد مالیات تمتع خواهیم گرفت لهذا ایرانی ها هم باید همان مالیات را بدهند .

دولت ایران‌ازهمانوقت اظهارداشت که اصنافیه‌ربطی بتمتع نداردداماعثمانیها نشنیدند وبزور این‌مالیات را از ایرانی‌ها گرفتند وهرچه سفارت ایران اعتراض کرد بجائی نرسید .

اکنون هیئت نمایندگان تجار واصناف از مأمورین سابق که نتوانسته اند از این ظلم ناروا جلوگیری کنند انتقادبسیار کرده همه را بطرفداری عثمانی‌ها متهم

(۱) مالیات بردرآمد .

ساخته واظهارداشتند فقط امیدما بورود سفیر کبیری مثل حضرت‌اشرف بود که چندین دفعه وزیرامور خارجه شده وحالیه هم از نمایندگی در کنفرانس‌صلح برمی گردند، دولت ایران الحق لایقتر وصلاحیتدارتر ازحضرف‌اشرف کسی‌را ندارد که بتواند مارا ازظلم فاحش عثمانیها خلاص کند.

آقای مشاور الممالك هم بدون اینکه سابقه مطلب را از من که شبها تا صبح دفاتر سفارت و سوابق امور را مطالعه کرده‌ام، مدتی مستشار سفارت و سپس شارژدافر شده‌ام سئوال کند یا پرونده و نوشتجات را مراجعه نماید به هیئت مزبور فرمودند:

خیر - خیرشماهم مالیات ندهید.

همه گفتند خداوندسایه مبارك‌را ازسراتباع کم نکند، مکررعرض کرده‌ایم که حضرت اشرف بداد ما خواهند رسید و بی کفایتی مأمورین سابق را تلافی خواهند فرمود.

یکی دونفر ازتجار که زرنگتر وفهمیده‌تر بودند سئوال کردند:

اگر بزور خواستند بگیرند چه بکنیم؟

فرمودند: بزنید.

همه افراد هیئت ستایش کنان وثناخوانان بیرون‌آمده به(خان والده) رفتند و ایرانیها را جمع کرده فرمایش سفیر را بهمه گفتند که در همه محلات استانبول ابلاغ شود.

یك‌هفته بعد نزدیك‌اسکله اسکدار تحصیلدار مالیه رفت ازیك بقال ایرانی مالیات بگیرد بقال گردن کلفتی کرد وتحصیلدار را کتك زد تحصیلدار هم چند نفر ژاندارم آورد که بقال را توقیف کنند ایرانیهای‌آن محله که یکی‌هم حاج‌علی‌اصغر پیشخدمت سفارت‌بود بحمایت بقال درآمدند وبا ژاندارمهازد وخورد کردند ژاندارمها پس‌از آنکه کتك مفصلی بآقایان زدند دکان بقال را غارت کردند وخودش را بزندان بردند. ایرانیهای کتك خورده بسفارت‌شکایت آوردند، از همه بامزه‌تر این بود که

محکمه جنحه استانبول یك احضاریه بـرای حاج علی اصغر بسفارت فرستاد حاجی مزبور تفصیل‌را بسفیر عرض کرده واظهارداشت که تا کنون معمول‌نبوده که مستخدمین رسمی سفارت را بمحاکم محلی احضار کنند ، باین جهت او هم نخواهدرفت، آقای مشاورالممالك جواب داده بود : غریب مسئله‌ایست کتك‌کاری کرده‌ای حالا میخواهی بمحکمه هم نروی .

حاج علی‌اصغر پیش‌من آمد رفتم نزد سفیر کبیر و گفتم .

– نظر بفرمایش شما که آنروز فرمودید بزنید کتك‌کاری کردند .

– من که نگفتم ژاندارم دولت را بزنند .

– پس کی را فرمودید بزنند؟

– من چه میدانم .

– حالا چه باید کرد ؟

– حاجی علی‌اصغر را بفرستید محکمه .

– زیان اینکار بدتر از رسوائی اولی است چون سابقه غریبی خواهد شد .

– پس خودتان هرطور میدانید بکنید.

من‌ازخدمت سفیر پائین‌آمده مأمور عدلیه را صدا زده تکلیفش را فهماندم اوهم رفت .

پیش‌از تشریف آوردن مشاورالممالك درایام شارژدافری من ابراهیم قواص سنندجی درقهوه توپخانه بحمایت مسلمانان با عیسویها جنگ کرده و شش‌لول کشیده یك امریکائی هم درآن گیرودار کشته شده بود با این تفصیل نه مأمورین عثمانی ونه پلیس متفقین با آن قدرتی کـه داشتند جسارت اینکه بدر سفارت ایـران بیایند و قواص‌را جلب بمحکمه کنندنداشتند اکنون پلیس عثمانی برای جلب حاج علی‌اصغر بسفارت می‌آمد .

احضار کنسولهای ایران در خاك عثمانی

تعیین کنسول برای روسیه وامریکا ـ مقرری سفارت ـ حرکت مشاورالممالك وتعیین مفخم‌السلطنه بجنرال کنسولگری استانبول

جناب سفیر کبیر در بدو ورود باستانبول کنسولهای ایران مقیم آدانا و ازمیر و حلب و سامسون را احضار کردند که (دستورالعمل) بدهند آنها هم اطاعت کرده وآمدند اما متأسفانه بسبب ملاقات نکردن سفیر کبیر ایران باصدراعظم عثمانی روابط باباب‌عالی مقطوع شده بود واحوال زار عثمانی‌ها در زیر پنجه متفقین مزید بر علت شده دیگر کاری برای سفارت و کنسولگری ایران باقی نمانده بود که دستورالعملی لازم باشد.

کنسولهای نامبرده هم هرروز آمدند سفارت و حاشیه اطاق‌ها می‌نشستند و دستورالعمل می خواستند . تکلیف معلوم بود در این حمامی که هر کس را سر کیسه میکنند آنهاهم باید عرق کنند وبگذرند ـ کردند و گذشتند .

(دستورالعمل) دادن سفیر استانبول بکنسولهای ایران درخاك عثمانی سابقا هم بسیار دیده شده بود و چیزی بس عادی بنظر می‌آمد اما از استانبول برای ممالك روسیه و امریکا کنسول تعیین کردن و (دستور العمل) دادن راستی که خارق‌العاده بود ولی آقای مشاور که دو دفعه وزیرامورخارجه شده بود شاید حق اینکار راداشت؟! بهرحال یك روز در دفتر سفارت (معلوم‌است بدون اطلاع اشخاص نامحرم) سه فقره حکم صادر شد .

اولی ـ سفیر استانبول یك ایرانـی تاجر را کنسول نووروسیسك انتخاب کرده بود .

دومی - یکنفر تبعه روس را کنسول کی‌اف فرموده بودند.

و سومی یك نفر را کنسول نیویورك تعیین کرده بود.

آقایان نامبرده با احکام فوق روانه شدند دیگر نتیجه چه شد آن را خدا میداند؟

آقای سفیر کبیر در وقت حرکت از پاریس مقرری یك ساله سفارت را پیشکی گرفته بودند اما چون پول آلمان بعداز جنگ شکسته ومارك ارزان بود پولها را مارك خریده ودر دویچ بانك برلن گذاشته بودند که ترقی کند باین‌جهت وقتیکه وارد استانبول شدند خودشان که پول نداشتند سهل‌است مقرری اعضای سفارت هم در دویچ بانك مانده بود.

لهذا پیوسته بصندوق تذکره کنسولگری حواله میدادند صندوق مزبور هم در آنوقت سال عایدی چندانی نداشت وانگهی اگر چیزی هم بود از خود کنسولخانه زیاد نمی‌آمد. ترجمان الممالك فرهنگ رئیس‌صندوق مرکزی‌بسبب‌اینکه حوالجات سفیررا نکول کرد ایشان‌هم رئیس‌صندوق‌را که ازطرف‌وزارت‌مالیه مأمور بود توقیف کرده تمبرهای تذکره و اسناد را از مشارالیه گرفته بکنسولگری ها قسمت کردند و وجوهش را نیزخودشان تصرف نمودند. هیچکس‌هم نگفت چرا؟ حساب تمبرها هم معلوم نشد ولی کفاف کی‌دهد این باده‌ها بمستی ما لهذا سرتلگراف رمز بوزارت امور خارجه باز شد که:

«فقر وافلاس ازحد گذشته ـ سفیر کبیر واعضای سفارت گرسنه وتشنه اسیر دست طلبکار ولازم‌است بفوریت حقوق سال گذشته سفیررا باستانبول بفرستند وحقوق سال‌آینده را در تهران بمنزلشان بدهند». وزارتخارجه هم هیچ نپرسید وجوهی را که پیش‌ازحرکت از پاریس گرفتید چه شد.

یکی پرسید ازآن گم کرده فرزند — که ای روشن روان پیر خردمند
ز مصرش بوی پیراهن شنیدی — چرا در چاه کنعانش ندیدی
بگفت احوال ما برق جهان است — گهی پیدا و دیگر دم نهان است

گهی بـر تارك اعـلا نشینم گهی تا پشت پای خود نه بینم

احوال اداره محاسبات وزارتخارجه هم‌همینطور بود گاهی درصورت‌حساب بعضی از مأمورین ذغال زمستان را هم برای سفارتخانها قبول نمیکنند و گاهی برای روز پذیرائی‌خصوصی‌خانواده مأمورین دیگرپول کلوچه قندی راهم‌میپردازند. بعضی ازسفارتخانه‌هاهرچه‌تلگراف کنند ولوامور شخصی‌باشد اداره محاسبات پولش رابدون چون وچرا قبول‌می کند وبرای بعضی ازسفارتخانه‌ها درپرداخت‌پول پست مکاتیب هم اعتراض‌دارد . بامزه‌تر این‌است که‌حقوق برخی‌از مأمورین‌را سالیان‌سال نمیرسانند و بیعضی‌دیگر شاید سهوا دو دفعه‌مقرری‌میدهند...

درجه بخشندگی وعدم التفات اداره محاسبات باشخصیت مأمورین وزرنگی وکیلی که درتهران دارند و خصوصا بامقدار ارمغانهائی که ازطرفشان میرسد تناسب کلی دارد آقای مشاور الممالك که چندیـن سال معاون وزارت خارجه بودند البته بصیرت کامل باحوال وزارتخانه مطبوعه و همقطاران عزیز داشتند وبه تجربه دریافته بودند که در آن مکان شریف چطور دعوات مأمورین اجابت می شود و چگونـه حاجتشان بر می‌آید اما هرچه باین ترتیب وصول می‌شد باعضای سفارت مربوط نبود زیرا که :

پول آن گرفت جان برادر که پول داد .

چنانکه در فوق دیدیم (۱) روابط سفیر ایران باباب‌عالی و حکومت رسمی عثمانی بسبب اینکه ازملاقات باصدراعظم امتناع ورزیدند کم کم مقطوع شد وفرید پاشا هم از عدم ملاقـات ایشان بهیچوجه نگرانی نداشت . قوای ملـی آناطولی و طرفدارانشان هم که بافریدپاشا مخالف بودند وراجع بمشاورالممالك هم علنی اظهار میکردند که جای بسی تعجب است کسی که جزو تقاضانامهٔ کـه به کنفرانس صلح

(۱) بصفحه ۱۲۸ مراجعه نمائید.

پاریس داده یك قسمت عمده ممالك عثمانـی را ادعا کـرده بود در استانبول سفیر کبیر شود (۱) .

بدین جهت همه کارهای سیاسی و تجارتی وحمایت اتباع ایران ـ هم در قلمرو ملیون آناطولی وهم درقسمت استانبول یکسره بزمین‌ماند وبهردری که مأمورین کنسولگری میرفتند بسته بود . مثل این بود که سفیر کبیر از این اوضاع هیچگونه تأثری نداشت چون دوساعت بظهرمانده ازخوابگاه پائین می‌آمد ، پیش ازظهر ازیك معلمهٔ قشنگی درس انگلیسی‌میگرفت ـ سپس سرناهار میرفت بعداز صرف‌غذا بایکی ازاعضای سفارت دوسه ساعتی شطرنج میزد بعدازآن بااتومبیل بگردش میرفت وامور سفارت بدین منوال میگذشت .

که ناگهان درسیزدهم مرداد ۱۲۹۹ ـ (۸ ذی‌قعده ۱۳۳۸) یك تلگرافی از میرزا حسن‌خان مشیرالدوله رئیس‌الوزراء برای جناب سفیر رسید که دولت‌ایران ایشان را بسفارت فوق العاده بمسکو می‌فرستد . مشاورالممالك که پنج ماه بملاقـات صدراعظم نرفته وخساراتی که از این نازکردن عاید دولت واتباع ایران شد باکمال بی‌قیدی تلقی نموده بود دوروز قبل ازحرکتش بی‌مقدمه بملاقات فرید پاشا رفت در آن ملاقات خیریت علامات از امور معوقه مابین سفارت و بابعالی بهیچوجه مذاکره نشد فقط دو کار تاریخی انجام دادند : یکی‌از بابت پولی که شرکت اسلامیه ایران درایام جنگ بسفارت عثمانی تهران‌قرض‌داده بود تقاضا کردند پنجهزارلیره انگلیسی برای حقوق عقب‌افتاده اعضای سفارت ایران(که همه گرسنه وتشنه هستند) بایشان داده شود .

از آنجائی که وضعیت فرید پاشا با قوت گرفتن کار ملیون در آناطولی و افتتاح کنگره ارضروم و نفوذ روس‌ها در آنجا خیلی متزلزل بود پیرمرد هشتاد ساله بخیال اینکه دوستی سفیرفوق‌العاده ایران درمسکو بدردش‌خواهد خورد این تقاضارا فورا پذیرفت ؛

(۱) جریان این ادعاهم داستانی داردکه مربوط باینجا نیست انشاءالله درجای خود نوشته خواهد شد .

اما کار تاریخی دومی برای یکی‌از دوستانشان یك نشان‌عثمانی ازفریدپاشا تقاضا کردند باوجودسخت کمانی عثمانی‌ها فرید پاشا برای اینکه تلافی دلسردی‌ها و بی‌اعتنائی‌های پنج‌ماهه‌را درآورد فردای‌آن روز حواله پنج‌هزار لیره انگلیسی را با یك نشان عثمانی بسفارت فرستاد .

چون سیفر کبیر در سر خرید وفروش مارکهای آلمانی ضرر کرده وتجربه حاصل کرده بود ایندفعه و جه مزبور را تبدیل بپول طلا کرده وبروسیه بردند . پس مقرری اعضای سفارت چه شد ؟ رفت همانجائی که مارکها رفتند آنجا که عرب رفت و نی انداخت .

حرکت سفیر از استانبول بروز سیزدهم ذی‌قعده مقرر گردید روز دوازدهم بنده را بسمت شارژدافری به‌باب‌عالی معرفی کردند روز سیزدهم‌اسبابهاشان را بکشتی فرستادند که به باتوم ببرند در توی کشتی من ملتفت شدم که باروبنه احتشام همایون سرکنسول محترم جزو آنهاست ازسفیر پرسیدم که احتشام همایون‌هم در خدمت شما می‌آید گفت بلی .

در این بین حاجی‌کاظم وهاب زاده که حاضربود یك انگشتر برلیان به‌سفیر سرراهی داد که درروسیه به‌تجارتخانه برادران‌وهاب‌اوف‌مساعدت کند مفخم‌السلطنه هم که چند روز بیش‌از پاریس مراجعت کرده بود درجزو مشایعت کنندگان مشاهده شد نزدیك حرکت کشتی جناب مشاورالممالك سفیر کبیر **بهمان مفخم السلطنه‌ای که خودشان دوهفته قبل رسماً بامهر دولتی تصدیق کرده بودند که وکالتنامه جعلی ساخته** است بدون‌اطلاع تهران حکم‌جنرال کنسولی استانبول داده وحرکت کردند وبمن‌نامه‌ای نوشتند که خواهش‌دارم بامفخم‌السلطنه مساعدت کنید. من‌مات و متحیر شدم !

از کشتی که بیرون آمدیم مفخم‌السلطنه گرم و نرم زیر بازوی مرا گرفت و با من روانه شد من بترکی گفتم کداین چه شعبده بازی بود که بی‌سابقه و بی‌خبر صورت گرفت ؟

دانشمه ـ دو هزار لیره در کشتی آوردم و گفتم تو که میروی و دیگرهم برنمیگردی مرا جرنال کنسول کن اوهم حکمم را داد.

پرسیدم احتشام همایون را چطور دست بسر کردی.

ـ بآن پسره هم هزار لیره دادم و گفتم برو گمشو اوهم گرفت وراه افتاد

وقتی که از کشتی بیرون آمدیم نامه‌ای را که مشاورالممالك باو نوشته بود بمن نشان داد سفیر کبیر نوشته بود **بوزارت امور خارجه نوشته‌ام که حکم و فرمان شما را بسمت جنرال کنسولی استانبول بفرستند شما تا رسیدن فرمان واحکام مرکز بکنسولخانه بروید ومشغول کار باشید**

علیقلی .

فردای آنروز میرزا سید جواد خان طباطبائی بسفارت آمده نامه ذیل را که مشاورالممالك بمن نوشته بود جلومن گذاشت .

سفارت کبرای دولت علیه ایران

اسلامبول

بتاریخ ۲۰ ماه محرم سنه ۱۳۳۸

نمره ۱۵۴۷ ع/خ

جناب مستطاب اجل آقای جلال الملک دام اقباله

جناب آقای میرزا سید جواد خان ... السلطنه با رتبه ترجمانی بنیابت ... دار احتیه

در سفارت کماکان مشغول ... تا ترتیب ... از طرف

وزارت جلیله خارجه ... [illegible]

عین نامه مشاور الممالك

سید جواد خان که فراماسون بودند بجناب میرزا حسن‌خان مشیر الدوله هم مسلك محترمشان از من شکایت کردند مشیر الدوله هم کتبا از ایشان توصیه کرد من در جواب نوشتم در عوض توصیه بفرمائید حکم و فرمانش را صادر کنند و بفرستند بدون فرمان پادشاه نمی‌توانم او را باین سمت بشناسم وبه‌بابعالی معرفی کنم.

من در حیرت افتادم با سابقه جعل و کالتنامه کسی را که برای عملیات او حاجی میرزا فتحعلی‌میخواست خودش را درحضور شاه آتش بزند باصدور حکم‌انفصال دائم ازخدمت دولت باجریان محاکمه جنائی که درجریان است چطورمفخم‌السلطنه را کنسول ژنرال کرده است. (۱)

من گفتم بدون فرمان همایون و حکم وزارتخانه مطبوعه چگونه می‌توانم شما را رسما به‌بابعالی‌معرفی کنم البته آقای مشاورالممالك سمت‌شمارا بتهران پیشنهاد کرده‌اند چندی صبر کنید تااحکام شما برسد.

دو سه روز بعد حیدربك رئیس کابینه وزارت خارجه عثمانی از بابعالی تلفن کرد شخصی بنام میرزاسیدجوادخان که روی کارتش ترجمان اول سفارت نوشته ازطرف شما آمده ومفخم‌السلطنه را بسمت کنسول ژنرالی معرفی میکند من‌روانه‌اش کردم و گفتم خودم باید آقای شارژدافر را ملاقات کنم. من از این انتخابات و مراسلات وعملیات گیج و مبهوت و حیرت‌زده شدم ولا حول میخواندم. آقای میرزا

(۱) بصفحات ۵۹-۶۶-۷۰ رجوع شود.

نوروز ۱۳۰۰ خورشیدی درسفارت استانبول جشن باشکوهی گرفتم شیرینی و شربت و هفت‌سین و سایر لوازم جشن کاملا تهیه شده بود همه وجوه ایرانیان مقیم استانبول ودوستداران‌ایران برای‌تبریك‌آمدند شاگردان‌دبستان ایرانیان بامعلمینشان درجشن‌حاضرشدند وبهمه عیدی نوروزی داده شد.آقای حسین‌دانش که دعوی شعر و ادب مینمودند قصیدهٔ ذیل‌را بنام خودشان خواندند. (۱)

رسید گام زن ایدر زره روان نوروز
که از دوازده مه بد ز رهروان نوروز

خجسته گام و همایون قدم مبارك پی
رسید از ره یکساله میهمان نوروز

مگوجلالی وسلطانی است یا عضدی است
بود ز عهد کیومرث و ز کیان نوروز

شناسد آنکه شناسد جم و عجم با هم
کجـا شناسد هـر خام قلتبان نوروز

به عیش همره و با خرمی است هم‌آغوش
بلهو همدم و بـا لعب همزبان نوروز

بجان زنده دلان بـر فرود بـاز نشاط
بخاك مرده به بخشید بـاز جان نوروز

---

(۱) حسین دانش پدرش اصفهانی ومادرش چرکس بود بتوصیه سفارت انگلیس در دیوان عمومیه عثمانی مستخدم شده بود وجزو ادبا وشعرا محسوب میشد .

بهـار مـژده فـریـاد عندلیب آورد
ز لکلك وز پرستو دهـد نشان نـوروز

بخشك مغـز شجر نـامیه دوانید آب
خود از برای همین آمده دوان نوروز

شه بهـار بسان سپه بیـار نشست
ز ره رسید دو اسبه سبك عنان نوروز

گرفت خانه بهرام وکرد بیت شرف
بفرحـی بـه شهنشاه خـاوران نوروز

نهاده است بسر تـاج اردشیر اشجار
نموده است ببر رخت اردوان نوروز

مگر که مزد کیش کیش‌رسم زردشتی‌است
که زند با فی خواهد ز زند خوان نوروز

به قصد انده زال زمـانـه چون رستم
فرا کشیده ز قوس و قزح کمان نوروز

اگر زمانه بـود افیوان مرد او بار
ز سبزه کور کند چشم افیوان نوروز

قلم نمود وعلم کرد کوش و دنب و گریخت
چو شد بدیدهٔ دمدار دی عیان نوروز

چه کرده بود سپندارمذ که بشکستش
بزیر پا ز لـگدکـوب استخوان نوروز

بکردش از بلد اخراج و هم ز فروردین
گرفت بـر عدم جان او ضمان نوروز

فسرده در ره اندام دی ز برد عجوز
ببزم‌هـا شد زان نقـل ناقلان نوروز

بباغ و راغ بخنده است هر چه وابینی
بکامشان مگر آکنده زعفران نوروز
بکش بطرف چمن رخت وجام گیر که زابر
بفرق سبزه بر افروخت سایبان نوروز
بپای بید و لب آب و سایه شمشاد
بساط چیده و گسترده است خوان نوروز
پی پذیره یاران بباغ پای انداز
بگستریده ز دیبا و پرنیان نوروز
ز باد دستی بر خاکیان نمود نثار
ذخیرهٔ همهٔ برو بحر و کان نوروز
بسان مریم دوشیزه حاملند اشجار
دمید است پی حملشان روان نوروز
زدست برد خزان شاخ مانده بد بی برگ
به حلهاش بیار است چون جنان نوروز
تمام گوش شده پیلگوش و مرز نگوش
کشان بگوش چه گوید ز سوزمان نوروز
زمان پخت و پز آش هفت دانه گذشت
کنون پر از سمنو کرده دیگدان نوروز
کلاه کاغذی طفلکان به بین که بسر
ز بهر بخشش و احسان نهادشان نوروز
بر بزد آقچه و سکه بهر نور وزی
ز برگهای شکوفه بهم کنان نوروز
سه بر که تحفه دهد خلق را وز ابر برخ
گلاب ژاله فشاند بجرعه دان نوروز

کشیده پـای شکوفـه چو طفلـکان بفلك
دهد بسهم نشان شاخ ارغوان نوروز
سزد بروح کمال این قصیده را از من
برد بشاد روان سوی اصفهان نوروز

پس از ختم قرائت این‌قصیده که همه حضار برحسین دانش تحسین وآفرین کردند من‌ساکت بودم چون که قصیده مزبور را در دیوان‌مرحوم‌میرزا حبیب‌اصفهانی متخلص بدستان دیده بودم کـه شریطه آن در ایـن دو بیت باسم معین‌الملك سفیر کبیر بود :

زحق بخوبی تحویل حال‌خواهانست
دهد ز بزم امیر اجل نشان نوروز
امیرتومان دستور شه سفیر کبیر
معین ملك که باداش‌آن بآن نوروز



ابوالقاسم خان لاهوتی کرمانشاهی

سپس آقای ابوالقاسم‌خان لاهوتی کرمانشاهی مدیر مجله پارس استانبول که



سرای ییلدیز

از شعرای نامی ایران ونسبت بحقیر لطف مخصوص دارند نوروزنامه‌ای بنام اینجانب سروده وقرائت نمودند چون‌ترجیع بند مزبورحا کی وضعیت سیاسی‌ایران واحساسات ایرانیان نسبت بمعاهده ۱۹۰۷ و مهاجرت وجوه مردم ایران بخاك عثمانی و معاهده ۱۹۱۹ میباشد لذا بدرج آن مبادرت ورزید .

بوستان بانابگشا در بستان امروز
آب پاشی کن بر لاله و ریحان امروز
که به بستند خلایق در دکان امروز
کودکان ترك نمودند دبستان امروز
مرد وزن پیر وجوان شهری ودهقان امروز
بشتابند بصحرا ز شبستان امروز

از پی تهنیت جشن گل و عید بهار

چند مه پیش زمستان در بستان را بست
رشته نظم گـلستان همه از هم بگسست
زلف سنبل به برید و بدن غنچه بخست
پرده گـل بدرید و قدح لاله شکست
گشت با خاك بساط چمن از جورش پست
لال شد بلبل از این غصه وخاموش نشست
هم از این درد بمردند هزاران چو هزار

نو جوانان چمن دور ز کاشانه شدند
مرغکان یکسره آواره و بی لاله شدند
در بدر بر در این‌خانه و آن خانه شدند
بطـرفداری دی خائن جـانانـه شدند
گرچه بـا بی شرفی تا ابد افسانه شدند
لیك ویرانـه شد . از فتنه آنـان گلزار

رای دادند که سرما به گلستان تا زد
لشکر باد خزان بر سر بستان تا زد
سپه دی بحریم گـل و ریحان تا زد
بچمن برف وتگرگ ویخ و طوفان تا زد
همچو دیوی که باورنگ سلیمان تا زد
جیش زاغـان بسر بلبـل نـالان تا زد
نگـذارند ز گلـزار بمانـد آثـار

مرغکان را نگذارند که بـاهـم بپرند
گلوی فـاخته و قمری و بلبـل ببرند
موی سنبل به برند آبـروی گل ببرند
شاخـه نـارون و بیخ صنوبـر ببرند

سبزه را پاك لگد کوب کنند و بچرند
نه به‌اطفال ریاحین بمروت نگرند
نه نمایند ترحم بصغار و بکبار

دی شود حاکم با دارو توانا در باغ
گردد آئین بهاری همه ملغا در باغ
جمله احکام زمستان شود اجرا در باغ
نبرد فاخته بی رخصت سرما در باغ
نکشد بلبل بی امر وی آوا در باغ
باغبان بی کس و بیچاره و تنها در باغ
سنبل آشفته، چمن سوخته ، گل گردد خوار

بوستان لال شوم . خانه اعدا بشود
باغ مستملکه کشور سرما بشود
لاله و سوسن و نسرین همه یغما بشود
سپس اخطار به گلزار و بصحرا بشود:
که بداحالت آن مرغ که گویا بشود
یا گیاه و علفی کاید از او بوی بهار

حامیان گل از این واقعه دلتنگ شدند
گرچه با این همه بی‌رنگی‌شان رنگ شدند
پیش دنیا خجل از ذلت این ننگ شدند
در بر مردم آزاده سبك سنگ شدند
همه با هم ز پی چاره هم آهنگ شدند
وز پی راندن سرما همه دادند قرار

عهد بستند فداکاری بیحد بکنند
سعی و جانبازی و اقدام مؤکد بکنند

حکم و مولائی دی را بچمن رد بکنند
بوستان را تهی از اهرمن و دد بکنند
باغ را از زغن و زاغ مجرد بکنند
راه بیداد زمستان همه را سد بکنند
تا تمامیت گلزار بماند پا دار

زان سپس هریك ازآن دسته بیك‌جا رفتند
از پی چاره بهر گوشه دنیا رفتند
تا به امر یك و با فریق و اروپا رفتند
هم ز دریا و هم از جانب صحرا رفتند
به‌شکایت به بر مسلم و ترسا رفتند
به پناه حرم و دیر و کلیسا رفتند
همه جا فتنه دی را بنمودند اظهار

خلق گفتند که بایست خزان خوار شود
تا جلوگیری از این فتنه و آزار شود
جیش سرما بدراز ساحت گلزار شود
بخت خوابیده مرغان همه بیدار شود
بوستان مستقل و خرم و پادار شود
شاخه سیب و به و نار پر از بار شود
بلبل از وصل رخ گل بشود برخودار

اینکه کردست زمستان ز تغافل بوده است
همه بیداد وی از روی تجاهل بوده است
تا جهان بوده چمن خانه بلبل بوده است
گلستان ز اول دنیا حرم گل بوده است

باغ آرامگه سوسن و سنبل بوده است
تا که بوده است چنین‌دوروتسلسل بوده‌است
گل شهنشاه چمن بوده و سرما ز اغیار

لیک چون فصل بهار و مه خرداد شود
بـاغ از ظلم زمستان ز نـو آزاد شود
باز این خانـهٔ ویران شده بنیاد شود
دل غمدیده مرغان چمن شاد شود
بوستان خرم و پر نعمت و آباد شود
شرط اینست و نباید دگر از یاد شود
که جـوانان چمن باز نمانند از کار

باید از مستی غفلت همـه هـوشیار شوند
باید از خـواب جهالت همه بیدار شوند
باید آماده بـه آبـادی گلزار شوند
بـایـد انـدر پـی علـم و هنر و کار شوند
ور معاذالله تـن پـرور و بیعار شوند
به ستم هـای خزان بـاز گرفتار شوند
جز اسارت ندهد شاخهٔ نادانـی بار

باید اطفال چمن غیر نکوئی نکنند
دو دلی ودو زبانی ودو روئـی نکنند
ظاهراً گرچه دور نکند دو روئی نکنند
با همه خلق بجـز نیکو خوئـی نکنند
خو باخلاق بد و بیهوده گوئی نکنند
بهر بدبختی خود واسطه جوئـی نکنند
یکسر از تنبلی و جهـل نمایند فرار

اینك آثـار بهار از همه جا آمد باز
پیك شاهنشه گـل بـاد صبا آمد باز
سپه ابـر بهـاری بهـوا آمد باز
رعد چون توپ مسلسل بصدا آمد باز
به تن لخت چمن برگ و نوا آمد باز
سحر از ساحت گـلزار ندا آمد باز
که خدا یار بهار است وز سرما بیزار

مژده ای باغ نشینان مه فروردین است
ماه عیش و طرب و خرمی و آئین است
عید میلاد گل و نسترن و نسرین است
باغ چون خلد برین لاله چو حورالعین است
راغ چون جنت شداد پر از تزئین است
فتوی محکمه شرع بهـاری ایـن است
که حرام است نشستن بچمن بی می وتار

یازده مـاه در اندوختن مکنت و مال
کار کردند همه مـردم و برنـد و بـال
هیچ در جمع زر و سیم نکردند اهمال
وانچه اندوخته‌شان شد ز زر مال ومنال
همه در مدت سی روزه مه آخر سال
مصرف جامه نـو گشت برای اطفـال
وانچه مانده است‌شود صرف می‌ونقل ونگار

طرف هـر جوئی و در سایه هـر نا رونی
پای هر سروی و در پهلوی هر یاسمنی

دور هر گلبن و نزدیکی هر نسترنی
زیر هر شاخه بیدی و کنار چمنی
قصه کوتاه بهر مزرعه و هر چمنی
هست از مردم هر طایفه ای انجمنی
همگی مست می ساقی و محو رخ یار

هرچه در روی زمین اند سراسر مستند
عالی و دانی و مسکین و توانگر مستند
زاهد و محتسب و شیخ و کلانتر مستند
مرد و زن شاه و گدا ومهتر و کهتر مستند
نیك و بد پیر وجوان رهزن و رهبر مستند
تو مپندار که بی باده و ساغر مستند
ساغر از لاله گرفتند و می از جوی بهار

اندرین هفته و یك هفته که آید از پی
روزگار همه با عیش و طرب گردد طی
کوری چشم زمستان و بنا بودی دی
هر کجا بگذری و بنگری اندر هر شئی
هی بساط است و ربابست ودف وبر بط ونی
هی کلابست وکباب و مزه ساغر و می
سبزه و عطر و گل وشربت و شیرینی و تار

مردمان یکسره در گشت و گذارند همه
سیزده روز قرین با می و تارند همه
گرم آسایش و معذور ز کارند همه
در پی دیدنی خویش و تبارند همه

دوستان باهم در بوس و کنارند همه
خرم از دولت جمهور بهارند همه
که خوش از روز زمستان بدر آورد دمار

عید نوروز مهین جشن نژاد عجم است
یادگار خوشی از دورهٔ جمشید جم است
این ودیعت زهمان منبع فضل و کرم است
آنکه نامش بشرف تا بقیامت علم است
تاجهان است بر اهل جهان محترم است
بانی عدل و امان ناجی جور و ستم است
بنده ایزد و کیفر ده اهریمن و مار

اهل ایران ز وجودش همه شادان بودند
بدلیری و شرف شهره دوران بودند
از نفاق و غرض کینه گریزان بودند
خصم کین و حسد و زشتی و بهتان بودند
همه بر مذهب اورمزد نگهبان بودند
مومن پاك و پرستنده یزدان بودند
نیك پندار و نکو گفته و نیکو کردار

هرکجا تخم نکوئی بجهان افشاندند
آهریمن صفتان را همه از خود راندند
داد مظلومان از اهل ستم بستاند
در گلستان جهان تخم وفا بنشاندند
دانش و داد از آن دوره بگیتی ماندند
روشنائی همه را نور خدا میخواندند
ویژه خورشید که بد معنی نورالانوار

بسکه نورانی وپاکست ودرخشان خورشید
همه گفتند بود مظهر یزدان خورشید
آیتی باشد از آمرزش سبحان خورشید
بهترین پرتو دادار جهانبان خورشید
تربیت بخش نباتست بکیهان خورشید
هم مربی است بحیوان و بانسان خورشید

روز ایجاد اگر او نبود گردد تار

نه زبان جنبد درهیچ دهان بی خورشید
نشود آبی از چشمه روان بی خورشید
نه زمین باقی ماند نه زمان بی خورشید
باز ماند فلك از این دوران بی خورشید
نبرد هیچ تنی بهره ز جان بی‌خورشید
چون نه‌جان باقی‌ماند نه‌جهان بی‌خورشید

بی‌شك این آیت حق است و ندارد انکار

اولین روز مه مهر که این چشمه نور
دور تر از کره خاك بگردد بمرور
مردم ازبهر وداعش چه ز نزدیك وچه دور
جمع گردند و نمایند بپا جشن و سرور
همه آتش بفروزند و بسوزند بخور
شامگاهان بخدا حافظی از دور به هور

این یکی دست تکان میدهدآن یك دستار

همه گویند نگهدار تو یزدان بادا
پرتو روی تو پیرایه ده جان بادا

باقی از پرورشت عالم امکان بادا
لطف تو باکره خاك فراوان بادا
سایه تربیتت بر سر ایران بادا
در مسیر تو نه افراط و نه نقصان بادا
بروای پرتو یزدان بامید دیدار

روز نوروز که خورشید فکن آید باز
آن سفر کرده بنزدیك وطن آید باز
همه را جان نو امروز به تن آید باز
گل پی تهنیت او بـه چمن آید باز
بلبل از شوق رخ گل بسخن آید باز
همچو آن جان که دوباره ببدن آید باز
مهر در برج بره جای کند دیگر بار

اینك امروز همان روز دل افروز بود
جشن فرخنده و روز خوش نوروز بود
بهترین روز نژاد عجم امروز بود
ایزد امروز باهریمن پیروز بود
گیتی از فر بهاری شرف اندوز بود
تهی امروز دل از محنت جانسوز بود
عیش ایران بود امروز تماما سرشار

خاصه امروز که گردیده مصادف ز فضا
عید نوروز ابا جشن شه هر دو سرا
مظهر قدرت حق مظهر آیات خدا
داور سر و علن دادگر ارض و سما

علت غائی ایجاد (علی) اعلا
که خدا نیست ولیکن ز خدا نیست جدا
گرچه دارند گروهی بخدائیش اقرار

انبیا یکسره از روز ازل کهتر او
اولیا بنده ملا یك همه فرمانبر او
آسمان کسب شرف کرده ز خاك در او
پادشاهان چو غلامند بر قنبر او
قدر او کس نشناسد بجز از داور او
من بغیر از علی دوده نام آور او
بخدا در دو جهان می نشناسم دیار

باد فرخنده و با میمنت این جشن سعید
به مهین وارث شاهنشه ایران جمشید
آنکه بیننده گیتی به ازو شاه ندید
آنکه گردید از او قاعده عدل پدید
آنکه با دادگری ریشه بیداد برید
همسرش تا که جهان است ومهست وخورشید
مادر دهر نزاید پسری نیك شعار

تا جهان است جهان باد بفرمان ملك
آسمان باد چو گو در خم چوگان ملك
آفرین باد ز یزدان به تن و جان ملك
باد آباد ز داد ملك ایران ملك
باد دادار نگهبان محبان ملك
خاصه کان خرد و عز و شرف خان ملك
منبع معرفت آن مهتر فرخنده تبار

ای که امروز باین خلق نگهبانی تو
نایب خاص و فرستادهٔ سلطانی تو
اندرین ملك نمایندهٔ ایرانی تو
از نژاد علی و دوره ساسانی تو
دشمن اهرمن و بنده یزدانی تو
آگه از منفعت دانش و عرفانی تو
سعی فرمان باحیای معارف زنهار

از علی ارث بری غیرت و آئین و داد
فرو حشمت ز مهین دوده بهرام و قباد
هرچه شایسته مردیست طبیعت بتو داد
خرد و علم و مروت هنر و دانش و داد
هم وطن خواهی و دانشور و فرخنده نژاد
یارب از حادثه دهر گزندت مرساد
که ودیعت ز نبی هاشمی و سام سوار

قسطنطنیه

قسطنطنین اول امپراطور روم برای جلو گیری از حملات اشکانیان برمتصرفات روم تصمیم گرفت در نزدیکی سرحدات ایران شهری بسازد و آنرا پای تخت امپراطوری قرار دهد بدین منظور در محل شهرقدیمی بیزانس درسال ۳۲۴ میلادی قسطنطنیه را بنا نمود که بچندین دلیل بهترین انتخاب بود بدواً اینکه محل مزبور در انتهای شبه جزیره‌ای واقع است که میتوان بخوبی آنرا محصورساخت که یك طرفش دریای مرمره و طرف دیگرش خلیجی بطول هفت کیلومتر واقع شده که ممکن است با کشیدن یك زنجیراز ورود کشتی های دشمن جلو گیری کرد. بعلاوه و ضعیت سوق الجیشی این شهر که میتواند در آن واحد راههای دریائی را که از سواحل دریای سیاه بـه مدیترانه میرود و راههای خشکی که اروپا را باسیا متصل میکند زیر نظر داشته باشد.

قسطنطنین مذکور پس از ساختن قصور سلطنتی و کلیسای ایا صوفیا ومیدان اسب دوانی آنجارا مرکز سیاست امپراطوری ومرکز دینی بیزانس قرارداد دوردیف حصار نظامی درسه طرف شهر کشیده و در کنارآب برج و با روی محکم بنا نمود که از سال ۳۲۰ تا هزار و دویست وسه میلادی مانع از تصرف مهاجمین گردید . درسال ۵۷۵ میلادی خسرو نوشیروان ساسانی ودرسالهای ۶۲۶ خسروپرویز آنجارا محاصره کردند. بعدازآن در ۹٤۱ میلادی مطابق ۳۳۰ هجری روسها برای تصرف آنجا اقدام کردند ولی موفق نشدند . در ۱۳۰۴ میلادی مطابق با ۶۰۱ هجری سرداران جنگ های صلیبی



صور استانبول از بناهای بیزانش

قسطنطنیه را تصرف کرده امپراطوری لاتن را تشکیل دادند ولی مجدداً در ۱۲۶۱ میلادی بیزانتن‌ها دو باره آنجارا اشغال کردند تاآنکه درسال ۱۴۵۳ میلادی مطابق با ۸۵۷هجری بتصرف عثمانیان درآمد . (۱)

(۱) هنگامیکه سلطان‌محمد دوم قسطنطنیه را محاصره کرده بود آق شمس‌الدین مرشد برای قوت قلب سپاهیان و ازدیادشوق‌آنها بتصرف قسطنطنیه بدون هیچ سندی شهرت دادکه ایوب‌علمدار حضرت ختمی‌مرتبت در جنگی که لشگریان معاویه برای‌تصرف پای‌تخت بیزانس آمده بودندکشته شده ودر پشت حصار شهر مدفون گردید در صورتیکه این واقعه بنظر مورخین حقیقت تاریخی ندارد .

مورخین یونانی مینویسند داریوش اول درسال ۵۱۴ قبل از میلاد از تنگه بسفر عبور کرده تا کنار روددانوب رفته‌است. ازیاد بودهای‌آن لشکرکشی هنوز در نزدیکی سرحد بلغارستان درحدودقرخ کلیسا درنقطه‌ای موسوم به(بینارباشی)چشمه های (ته اورس) دیده میشود و اینجا همان نقطه ایست که هرودت مینویسد دارای سی وهشت چشمهٔ آب گواراست و داریوش بزرگ وقتیکه سیت ها را تعقیب میکرد بدانجا رسید وعمارتی‌ساخت که بالای سر درش با کلمات مطنطن نوشته بودند(آبهای ته روس گواراترین آبها و داریوش پادشاه بهترین مردان است .

عثمانیها امروز آنجارا (ته راسوئی) مینامند که‌آبهای‌آن داخل نهرارکن میشود و ازآنجا برود ماریتسا میریزد (۱)

محل عبور داریوش از آسیا باروپا که تنگ‌ترین نقطه تنگه بسفر و سیصد متر عرض دارد همانجائی است که اناطولی حصار ساخته شده است .

یادبود دیگری که ایران درآن‌نواحی دارد محلی است که مأمورین وصول خراج ازطرف خسرو نوشیروان ساسانی هرساله درآنجا اردو میزده‌اند . شرح این موضوع چنین است که درسال ۵۴۰ میلادی انوشیروان دادگر پس ازتصرف شامات‌و سواحل لازیکا کنار دریای سیاه(طرابوزان و باتوم) نزدیك بیست و دوسال‌باژوستی‌نین امپراطور بیزانس‌مشغول‌جنگ‌بود در۵۶۳ که در نزدیکی‌نصیبین‌ژوستی‌نین‌ازلشگریان ایران شکست سختی خورد با ایران صلح کرد یکی از شرایط صلح‌این بود که ایران لازیکارا بدولت بیزانس‌مسترد دارد و درعوض سالیانه خراجی هنگفت دریافت نماید لذا هرساله نماینده نوشیروان بکنارمرمره می‌آمد و در محلی که امروز موسوم به اسکدارو روبروی استانبول واقع است اردو میزد و خراج میگرفت .

سیزده سال بعدازصلح باژوستی‌نین که‌سال دوم بعثت پیغمبراکرم‌صلی‌الله‌علیه واله بود خسروپرویز با امپراطور بیزانس‌بمبارزه برخاست‌وقسطنطنیه‌را محاصره کرد بقیه یادبود هائی که‌ایران در این‌شهر دارد ازآمدن سفرا وبستن معاهدات

(۱) هامر پورکسال تاریخ امپراطوری عثمانی صفحه ۲۳۴ جلد اول ،



صور استانبول از بناهای بیزانس

و غیره همه‌را در کتاب (تاریخ روابط سیاسی ایـران و عثمانی) به تفصیل نوشته‌ام در اینجا حاجت به تکرار نیست مساجد و معابد ایـن شهر را دیگـران نوشته‌اند بخصوص پدرم رحمةالله در سفری که از راه استانبول به مکه معظمه رفته مفصلا شرح داده‌است(۱) فقط دراینجا از کشفیاتی که‌دراین‌اواخرواقع‌شده‌است‌چند کلمه‌مینویسم:

۱ ـ سفرنامه مکه معظمه بقلم حاجی میرزا محمد حسین فراهانی به‌کوشش آقای حافظ فرمانفرمائیان در سال ۱۳۴۲ درچاپخانه دانشگاه بطبع رسیده است.



برج و باروی استانبول از بناهای بیزانس

نظر باینکه شهر استانبول همیشه از دوطرف در خطر محاصره بوده ودرطول مدت محاصره که گاهی سالها طول میکشیده احتیاج فراوان بآب نوشیدنی داشته است کلیه سطح زیر بن شهررا آب انبارهای عظیم ساخته بودند ازجملهٔ آب انبارهای بزرگ که در این اواخر کشف شد یکی را عثمانیان موسوم به بین بیردیرك (هزار ویك ستون) و دیگری را (یره باتان سرائی) (قصر زیرزمینی) نام نهاده اند .

آب انبار موسوم به هزار و یك ستون که در نزدیکی میدان سلطان احمد کشف شد شصت مترطول و پنجاه متر عرض دارد و دارای ۲۲۴ ستون سنگی دوطبقه

است . فاصله ستون ها ازیکدیگر چهارمتر و ارتفاع آنها قریب ده متر است . آب انبار مزبور درپانزده متری زیر سطح زمین واقع شده و ۳۵۰۰ متر مربع میباشد .

ازحیث جسارت طراحی وقدرتی که در پوشیدن چنین‌فضائی به‌ظهورپیوسته آن را درصنعت معماری نظیر ایا صوفیا نوشته‌اند .

آب‌انبار موسوم‌به (یره‌باتان سرائی) که درنزدیکی سفارت ایران کشف‌شده یکصد و سیزده مترطول و شصت و یك متر عرض‌دارد معادل ده هزار وسیصد متومربع سر پوشیده است که ارتفاع ستونهای آن درحدود سیزده متر است این‌آب انبار که‌از ایام امپراطوری بیزانس باقی مانده هنوز چندین مترآب دارد کـه درون آن هنگام توقف من در استانبول چراغ برق روشن کردند و قایق انداختند ومحل تفریح وتفرج عموم گردید .


میرزا حبیب اصفهانی متخلص بدستان

قسطنطنیه

اثر طبع استاد سخن مرحوم میرزا حبیب اصفهانی متخلص بدستان که درمراجعت حاجی شیخ محسن خان مشیرالدوله از ایران انشاد کرده است .

زهی شهر زیبای قسطنطنیه سواد دل آرای قسطنطنیه
بنا کی توان کرد بنای فطرت بنائی ببالای قسطنطنیه
نه شهری بنا کرده گوئی جهانی بنازم به بنّای قسطنطنیه
تماشا اگرخواهی الکای جنت تماشا کن الکای قسطنطنیه
درازا و پهنای گیتی است یکسر درازا وپهنای قسطنطنیه
نه گوی زمین بلکه سطح فلك را کند عرضه سیمای قسطنطنیه
خط استوا مشرق مغربش را خلیج مصفای قسطنطنیه
زهی آن بنائی که خلق جهان را کشد جمله برنای قسطنطنیه
بود سرمه دیده هفت اختر غباری زغبرای قسطنطنیه
کشوده فلك چشم حیرت برانجم برای تماشای قسطنطنیه
بشکل و بوضع و بهطرح و به هیئت یگانه سراپای قسطنطنیه
باقطار و آفاق و کیهان سراسر به پیچیده‌آوای قسطنطنیه
جهانیست‌اندر جهان گشته مضمر تعالی هیولای قسطنطنیه

سوادی بدین اعظمی کس ندیده　　کجا هست همتای　　قسطنطنیه
چه خوش روح‌افزاست برجسم خاکی　　شمال فرح زای　　قسطنطنیه
بدنیا کجا هست تا رفته جائی　　ز نعما وکالای　　قسطنطنیه
کهین و مهین را رسیدست نعمت　　زپاکیزه نعمای　　قسطنطنیه
بخیزد زهر شهر کالا ولیکن　　نه مانند کالای　　قسطنطنیه
بود اسم بغداد در الف لیله　　بخط از مسمای　　قسطنطنیه
به نیل است پا تا بسر مصر دائم　　زتشویر دریای　　قسطنطنیه
باسلام و اسلامیان بلخ وقتی　　بدی قبه برجای　　قسطنطنیه
کنون بلخ کو از پی کسب ایمان　　زند بوسه برپای　　قسطنطنیه
برون ازحساب وبرون ازشماره　　ز اقصا به اقصای　　قسطنطنیه
مساجد جوامع مدارس مکاتب　　زوایا تکایای　　قسطنطنیه
ز اشجار یک بیشه‌افزون‌تر آید　　منار مصلای　　قسطنطنیه
سریر خور فق نگردد معادل　　بکمتر زوایای　　قسطنطنیه
بود هریکی همچو دژ هخت کنگی　　هزاران کلیسای　　قسطنطنیه
دمنها همه چون چمن سبز وخرم　　ز گلهای بویای　　قسطنطنیه
نمیگردد از خاطر اهل عشرت　　فراموش شبهای　　قسطنطنیه
تصور کند آنچه فهم و تفکر　　نجوید معمای　　قسطنطنیه
نیارد خرد یافت لفظی که باشد　　مؤدّی معنای　　قسطنطنیه
نکو بود و بالذات گردد نکوتر　　ز امروز فردای　　قسطنطنیه
بنوش ایکه تسنیم‌و کوثرت باید　　ز آب گوارای　　قسطنطنیه
بهشت برین گر بخواهم به نسبت　　بود نقص برجای　　قسطنطنیه
بجنت کجا میتوان راند عیشی　　چو عیش مهنای　　قسطنطنیه
گر او جنت نسیه نقد است اینک　　جنان معلای　　قسطنطنیه
همه کوی خلد و همه سوی حوران　　زغلمان‌وحورای　　قسطنطنیه

زهرصنف وهر نوع وهرجنس‌خوبان مرکب شد اجزای قسطنطنیه
عروسان ارمن نکویان یونان همه سر و رعنای قسطنطنیه
زسکلابیان و ز بلغاریانش چمن‌دشت وصحرای قسطنطنیه
زتاتار و گرجی و از چرکسانش شده زهره رسوای قسطنطنیه
نیابی بچین و نیابی بماچین چوخوبان سیمای قسطنطنیه
زهر گوشه مهری فروزنده آرد ثرا وثریای قسطنطنیه
نزاید دگر مادر دهر خوبان بتان قمرزای قسطنطنیه
بصد تبّت وخلخ و کشمر ارزد یکی شوخ ترسای قسطنطنیه
جمال ونکوئی وحسن وملاحت دهد بار خضرای قسطنطنیه
گیاه وگل وآب و برگ‌وطراوت دمد از گل ولای قسطنطنیه
اگر کعبه خواهی تماشا نمودن نگر عید اضحای قسطنطنیه
همه شب شب قدر و هر روز عیدی بنازم عطایای قسطنطنیه
اگر محشرت آرزو هست دیدن ببین صوم عذرای قسطنطنیه
همه وصف قسطنطنیه بگوید چو پرسی ز اعدای قسطنطنیه
قبا کی بود دوخته پای لختی به بالای والای قسطنطنیه
مشید قصور فرادیس اعلا به‌حشمت علالای قسطنطنیه
زهی قصرهای همایون شاهی بهر سو و هرجای قسطنطنیه
بیرزد بفردوس هر یك سرائی ز زیبا سراهای قسطنطنیه
بود هریکی زان محل خلافت بفرخنده‌مولای قسطنطنیه
یکی از سفیران درگاه او بد به تدبیر و با رای قسطنطنیه
سفیرا وزیرا امیرا کبیرا فراقت بابنای قسطنطنیه
فراق پسر بود بر پیر کنعان بایزد تعالای قسطنطنیه
به قدهای رعنا برخ های زیبا به چشمان شهلای قسطنطنیه

بسیب زنخدان و نارنج پستان | بهر خوب ویکتای | قسطنطنیه
بکش وفش وآب و تاب وچم وخم | بدلکش اداهای | قسطنطنیه
که در غیبت هیچکس را نبودی | سر سور و سودای | قسطنطنیه
مرا بیشتر از همه کار گربد | بپرس از احبای | قسطنطنیه
بحمدالله آمد بجان از ورودت | یگانه تمنای | قسطنطنیه
بنا یایی اللهدرسخن سنجی آمد | حبیب تو عنقای | قسطنطنیه

بود از تولای حق دور آن را
که باشدتبرای قسطنطنیه

طریقت مولوی یادگاری از مولانا جلال‌الدین بلخی (۱)

هرجمعه درمولویخانه استانبول ذکرسماع و رقص و خواندن اشعار مولوی باسم (آئین شریف) معمول بود بعلاوه در روزهای اعیاد هم اشعاری باسم (نعت شریف) که درمدح پیغمبر اکرم صلوات‌الله‌علیه یامولای متقیان علیه‌السلام و یا نعت مولانا جلال‌الدین ساخته شده بود باصدای بلند وساز و آواز میخواندند.

روز عیداضحی برای حضور در آئین شریف بمولوی‌خانه استانبول رفتم ایامی بود که چلبی بزرگ از نواده‌های مولانا در استانبول بود واجرای آئین در حضورخود او انجام میشد .

قبل‌ازاجرای آئین مزبورهمینکه چلبی فهمیدحقیر نماینده ایران هستم مراسم احترام بجای آورد و بامحبت تمام پذیرائی کرد و سپس باهم وارد تالار رقص شدیم در یک طرف تالار مدور روی تخته پوست سیاهی نشست و دراویش یکان یکان با خرقه سیاه و پیراهن بلند سفید بی‌آستین که تنوره مینامند وارد تالار شدند دوزانو

---

(۱) جنابی مورخ عثمانی مینویسد مولانا جلال‌الدین بلخی با پدرش بهاءالدین از بخارا در جلوحمله مغول به قونیه آمده بدربار علاءالدین کیقباد پناه آوردند، در دربار علاءالدین علما و فضلای بسیار جمع شدند مثل شمس الدین تبریزی مدرس و استاد مولانا که دیوانش‌را باسم‌او کرده است، صدرالدین قونوی مؤلف کتاب مفتاح‌الغیب، برهان‌الدین محمد تبریزی ـ حصام‌الدین ارومیه‌ای که باسم فاضل ارموی معروف‌است، جلاالدین وپدر و پسرش را هر کدام به‌لقبی میخواندند به بهاءالدین سلطان‌العلماء میگفتند جلال‌الدین را امیرسلطان یاخوندگار و پسرش را سلطان‌ولد مینامیدند.



چلبی بزرگ نواده مولانا جلال‌الدین بلخی که چهلمین نسل مولانا میباشد هنگام توقف من در اسنانبول پیرطریقت بود

روبروی چلبی نشستند یکی از آنمیان بپاخاست و این غزل مولانا را با صدای بلند خواندن گرفت .

این خانه که پیوسته درآن چنگ وچغانه است
از خواجه بپرسید که اینخانه چه خانه است

این صورت بت چیست اگر خانهٔ کعبه است
وین نور خدا چیست اگر دیر مغانه است

چون روز قیامت که کسی را سر کس نیست
از ذوق ندانی که فلان است و فلانه است

سبس دونفر نی‌زن شروع بنواختن کردند یکی با صدای زیر خفیف و دومی با صدای بم رسا جواب میداد در این وقت پیشقدمان طریقت که از معمرین قوم بودند وارد شدند و عقب سرشان دراویش مولوی بدون لباس رسمی آمدند وقتیکه آنها هم نشستند دراویشی که‌لباس رسمی پوشیده‌بودند برخاستند و بطرف جایگاه چلبی‌تعظیم نمودند آنوقت یکان یکان عقب سرهم دور تا دور شروع براه رفتن کردند و سه‌دور گردا گرد تالار راه رفتند .

مولویها این گردش سه دوره را مقامات روح مینامند که بعداز زندگی‌دوباره و وصول بحق‌شروع میشود سه دور که تمام شد واصل شده‌اند. درآنوقت چلبی‌سرحلقه سالکان‌قرار گرفت اول‌کاری که کرد دوسه قدم جلو رفته به‌تخته پوست که محل‌نشستن پیرطریقت است‌سلام داد سپس رو به‌عقب بر گشته بدراویشی که عقب سرش می‌آمدند مؤدبانه سلام کرد و سه دور با آنها بدور تالار راه رفت آنوقت نشست و اجازه رقص داد و درویش‌ها در میان حلقه سالکین یکایك خرقه‌ها را انداخته وارد میدان رقص شدند پس از سلام به‌تخته پوست یعنی جایگاه حضرت مولانا دستهارا بلند کردندمثل اینکه میخواهند پرواز کنند کف دست راست رو بآسمان و کف دست چپ رو بزمین یعنی از آسمان فیض میگیرند و باهل زمین نثار میکنند شروع به چرخیدن کردند تنوره سفید بی‌چاك در وقت چرخیدن بـاد زیرش می‌افتاد مثل لاله سرنگون میشد مطرب خواننده باساز ونقاره این‌غزل‌را شروع کرد آئین شریف (در عشیران‌عجم)

آه که بار دگر آتش در من‌فتاد — وین دل‌دیوانه باز روی‌به‌صحرا نهاد
آه که‌دریای‌عشق بارد گرموج‌زد — وزدل‌من‌هرطرف‌چشمه‌خون‌بر گشاد

سر بگریبان در است صوفی اسرار ما
تا چه برآید ز غیب عاقبت کار ما

صنمابه‌چشم‌شوخت که‌بچشم‌اشارتی کن



مقبره مولانا جلال‌الدین بلخی در قونیه

کعبة العشاق باشد این مقام　　　هر که ناقص آمد اینجا شد تمام

این شعر بالای در ورودی مقبره نوشته شده است .

روزهافکرمن این است وهمه‌شب‌سخنم　　که چرا غافل از احوال دل خویشتنم

ترنم

آن خواجه خوش لقا چه دارد　　بازار مرا بها چه دارد
از رحمت شمس دین تبریز　　هر سینه جدا جدا چه دارد

بعد از یکربع ساعت برای تجدید نفس توقف کردند ویك دور گردا گردتالار راه رفتند. عده‌مطربها ده نفربود ویك نفرمثل تعزیه گردان نواهائی را که باید درهر دور نواخت بمطربها میگفت:

سلام‌دوم‌دراصفهان

ای چنگ پرده‌های سپاهانم آرزوست　　وی نای ناله خوش سوزانم آرزوست
ای باد خوش که در چمن عشق میوزی　　بر من گذر که بوی گلستانم آرزوست
زین همرهان سست عناصر دلم گرفت　　شیر خدا و رستم دستانم آرزوست

رورو که نه‌ای‌عاشق ای‌زلفك‌وای‌خالك
ای‌نازك وای چشمك پابسته به‌خلخالك

یك جرعه ز جام تو تمامست تمام　　جز عشق تو در دلم کدامست کدام
در عشق تو خون دل حلالست حلال　　آسودگی عشق حرام است حرام

ترنم

بیا کز عشق تو دیوانه گشتم
که‌ازشهری بدان‌ویرانه گشتم

سلام سوم درنهاوند

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست　　بگشای لب که قند فراوانم آرزوست
دی شیخ با چراغ همی گشت گردشهر　　کزدیو و دد ملولم و انسانم آرزوست
گفتم که یافت می‌نشود گشته‌ایم ما　　گفت‌آن که یافت می‌نشودآنم آرزوست

ای خسرو مهرویان ای جان جمالت خوش
ای خسروای شیرین ای‌نقش خیالت خوش

تبریز بگو آخر بـا فتنه شمس الدین

صورتگر و نقاشم هرلحظه تبی سازم　　باز آنهمه بتهارا در پیش تو بگدازم
صد نقش برانگیزم با روح در آمیزم　　چون نقش تو را بینم در آتشش اندازم

ترنم

ای نالهٔ عشق تو رباب دل من　　ای نامه شده همه جواب دل من
آن دولت معمور زمن پرسیدی　　یابی تو ولیك در خراب دل من

سلام چهارم در دوگاه

ای‌قوم بحج رفته کجائید کجائید　　معشوق همینجاست بیائید بیائید
گرصورت بی صورت معشوق به‌بینید　　هم خواجه وهم خانه و هم کعبه‌شمائید

راز دل عاشقان ز مطرب شنوید
با ناله او بگرد دلها بروید
در پرده چه گفت اگر بدو میگروید
یعنی که ز پرده هیچ بیرون نروید

شهباز جلال ذوالجلال است سماع　　فراش قلوب اهل حال است سماع
در مذهب منکران حرام است سماع　　در مذهب عاشقان حلالست سماع

مطربا عیش ساده از سر گیر
یك دو ابر بشمك فروتر گیر
جنگ بگذار و با حریفان ساز
چنگ بگزار و جام ساغر گیر

ترنم

مرده بدم زنده شدم　　گریه بدم خنده شدم
دولت عشق آمد ومن　　دولت پاینده شدم

بعد از هردور یك‌ربع ساعت برای تنفس گرد تالار راه رفتند و دوباره رقص را شروع کردند و درآخرهرآواز یك‌مقام تندی بادف ونقاره نواختند.

برنامه (آئین شریف) چهل پنج است و هر یك از آنها مشحون باشعار دیوان



دراویش مولوی درحال سماع

شمس و مثنوی مولانا میباشد. اسباب موسیقی که با آنها مقامها و نواهای ایران را میزنند ومیخوانند شش‌قسم است : نای ـ سه‌تار ـ کمانچه ـ طبل ـ سنج کوچودف.
هر کس که بخواهد داخل طریعت مولوی بشود باید هزار ویکروز تقسیم به بیست و پنج چله درآشپزخانه خدمت کند پس از آن لباس رسمی طریقت را به‌تنش میکنند لباس مزبورعبارت‌است از یك کلاه‌نمد زرد رنك‌استوانه‌ای شکل بشکل کلاه‌مانویان

یك‌شال کمر که‌اسمش لام الف لاست، یك جلیقه شبیه به پستك نمدین دارای آستین که اسمش گل‌دسته‌است ویك جبه‌ برنگهای مختلف که خرقه‌مینامند وبدوش‌میاندازند روز تولد مولای متقیان سلام‌الله علیه برای تبریك چلبی بزرگ بمولویخانه رفتم آن روز جشنی باسم (نعت شریف) برپا بود این غزل را باساز ونواز می‌خواندند ومیزدند.

زهی موجود جاویدان علی‌بن ابی‌طالب
زهی موجود انس و جان علی‌بن ابی‌طالب

توئی‌حنان توئی‌منان توئی‌دیان‌توئی سبحان
توئی فرد عظیم الشان علی‌بن ابی‌طالب

حکیم وحاکم و دانا سمیع و سامع و بینا
توئی داننده و دانا علی‌بن ابی‌طالب

زمین از فضل تو خرم توئی بخشندهٔ عالم
جهان از فضل تو شادان علی‌بن ابی‌طالب

اگرخواهی نجات‌خودچه‌دردنیاچه در عقبی
بروز وشب بخوان ازجان علی‌بن ابی‌طالب

چو مولانا که میباشد محمد شمس تبریزی
چوشمس‌الدین‌علی را دان علی‌بن ابی‌طالب

مولویهامیگویند راه وصول بحق که سالك می‌پیماید سه‌طریق بیش نیست‌یکی توسط علم است دوم بتوسط‌چشم سوم توسط هردو اما مولانا جلال‌الدین از همه‌راهها سماع را سهل تردانسته است. بطوریکه مولانا حکایت کرده روزی پیغمبراکرم بعلی علیه‌السلام‌اسراری چند بیان‌فرمود علی که نمیتوانست آن اسرار را بدیگری‌بگوید و سنگینی بار آن اسرار ناراحتش کرده بود بدصحرا رفته سررا در چاهی خم کرده و آن اسرار را بچاه گفته است چنانکه فرماید:

هرزمان خواهم که یك آهی کنم چون علی سررا فرا چاهی کنم

از درون آن چاه‌بزودی یك‌نی‌سبزشد چوپانی آن‌را بریدوونای هفت بندساخته

ومینواخت بطوریکه هر کس می‌شنید بدور او جمع میشد حتی‌شترها از چرا میماندند وقتی که چوپان شروع بنواختن میکرد همه شنوندگان بگریه می‌افتادند و غش میکردند پیغمبر اکرم فرمود این تفسیر اسراری است که من بعلی گفته بودم.

و نیز میگویند مولانا جلال الدین همیشه یك نی هفت بند و یك دف کوچك همراه داشته در وقت دور زدن و رقصیدن شعرمیگفته و مطربها می‌نوشتند و میزدند. وهمیشه میفرموده که رقص وسماع پیش از او هم معمول بوده و او چیزتازه‌ای نیاورده است. واین مسئله مسلم است که رقص چندین قرن‌پیش از جلال‌الدین میان صوفیان معمول بوده و جمعی از مقدسین مخالفت بسیار کرده‌اند. السخاوی میگوید در۸۵۲ فرمانی در مصر برعلیه رقص این طایفه صادر شد.

در مثنوی معنوی جلد چهارم مولانا فرماید که چرخیدن پروانه‌ها نمونه و تقلیدی از گردش اجسام سماوی است ابن طفیل هم در رساله خود همین موضوع را متعرض شده و نتیجه خواب آور آنرا ذکر کرده است. همه فقها دراویش مولوی را بسبب‌موسیقی‌و رقص تکفیر کرده‌اند. ابن بطوطه گوید در زمان او باین سلسله‌دراویش جلالی میگفتند نه مولوی.

مولویها برئیس طریقت ملاخونگار - حضرت پیر- چلبی ملا - عزیز افندی میگفتند. در حقایق الاذکارمولانا اسم ۲۶چلبی ذکرشده وتا ۳۹ چلبی هم آمده‌است. چلبی بزرگ همیشه در قونیه می‌نشست و رئیس تکیه مغنیا بعد از چلبی قونیه بود. سلطان سلیم اول در ۹۲۲ هجری که ایرانیها را تعقیب میکرد فرمان داد که مولوی‌خانهارا خراب کنند اگرچه این امر اجرا نشد ولی از احترام ومقام رئیس طریقت کاسته شد وچیزی نگذشت که مقام اولیه را احراز کرده وسلطان مرادچهارم درسال ۱۰۴۴ مالیات قونیه‌را به‌چلبی واگذارنمود. در این اواخرسلطان عبدالعزیز خان و سلطان رشاد داخل طریقت مولوی بودند و سلطان رشاد قسمت عمدهٔ مثنوی مولانا را از حفظ بود.



دراویش مولوی هنگام دور زدن و سلام

دوم‌هست. هفت‌مولونخانه‌درجه‌اول‌درقونیه ـ مغنیا ـ قره‌حصار ـ بهاریه ـ قاهره مصر گالی‌پولی و بروسه هست. مولویخانهای درجه دوم یکی باسم شمس تبریزی در قونیه است همچنین در مدینه طیبه ـ دمشق ـ بیت‌المقدس ـ کانه (جزیره کریت) قهرمانی رمله ـ تسالی ـ تامپه ـ ازمیر ـ سالونیك‌وقبرس‌همه مولویخانهای درجه دوم بودند که همه آنها جشن نوروز ایران را از زمان جلال‌الدین تا ایام سلطان حمید همه ساله می گرفتند.

لیکن با فرمان چهارم سبتامبر ۱۹۲۵ (پانزدهم صفر ۱۳۴۴) قمری همه این تشکیلات که هزاران نفر برای خواندن اشعار مولانا زبان فارسی‌می‌آموختند ونواهای ایران می‌نواختند و همه دل بسوی ایران‌زمین داشتند تعطیل شد همه‌تکایا را بستند و اوقاف مولویخانهارا ضبط کردند ونفوذ معنوی ایران که از جزیره کریت تا حجاز

و از مدینه طیبه تا تراکیا و آناطولی گسترده بود یکباره برچیده شد و محو گردید و هیچکس درایران نفهمید نگفت و ننوشت. گفتی که هرگزچنین چیزی نبوده‌است. چلبی بزرگ نواده مولانا جلال‌الدین که جانشین وی بود در طبقه پنجم مهمان‌خانه بزرگ استانبول مغزخودش را متلاشی کرد و ایران خواب آلوده از همه این وقایع بی‌خبر بود .

در دخمه کردندسرخ و کبود　　تو گفتی که سهراب هرگزنبود

بکتاشی‌ها

بطوریکه نوشته‌اندحاجی بکتاش ولی از نیشابور خراسان به‌آسیای صغیر رفته است. درآن زمان درمغرب اناطولی جنبش‌های مذهبی چندی از قبیل باقی‌ماندگان (مهری)ها و فتوتی‌ها و علی اللهی‌ها و غیره وجود داشته است که حاجی بکتاش بآنها تشکیلات جدیدی داده است.

تواریخ عثمانی مینویسند که در زمان اورخان دومین سلطان آل عثمان قشون ینکی‌چریك که تازه تاسیس شده بود حاجی بکتاش آنها را مسلمان کرده یعنی بآئین و طریقت بکتاشی آشنانموده است لذا ازآن ایام شغل‌قاضی عسکری ینکی‌چریك‌ها به بکتاشی‌ها محول میشده و آنهارا فرزندان حاجی بکتاش مینامیده‌اند.

مقارن ظهور شاه اسمعیل صفوی یکی از پیران بکتاشی موسوم بـه بالین بابا دسته‌هائی از علی‌اللهی‌های اناطولی و کردستان و قزلباشهای ولایت و درسم و تکیه و آیدین وتخته‌چی‌های آن‌نواحی و غیره را جمع‌آوری کرده و تشکیلات منظم سخت‌تری داده است.

قبل از بالین بابا تاریخ پیران بکتاشی به‌تحقیق معلوم نیست مشارالیه در سال ۹۹۲ هجری‌قمری وفات کرده است.

اصول‌عقاید بکتاشی: لااله الاالله محمدرسول الله علی‌ولی‌الله‌است

بکتاشی‌ها اگرچه ظاهراً خود را در ممالك عثمانی سنی مینامند ولی ازغلات شیعه‌محسوب میشوند خلفای سه‌گانه را بزشتی یاد می کنند ـ به‌دوازده امام مخصوصاً جعفرصادق سلام‌الله‌علیه عقیده و اخلاص فراوان دارند بچهارده معصوم پـاك احترام

میگذارند زیارت قبور ائمه‌اطهار برای آنها جای گزین عبادات است.

امـا آنچه از یادبود های آئین مسیحائی یا مهری در نزد ایشان باقی مانده یکی همین تثلیث است که علی جای مسیحا را گرفته است .

دوم ـ هنگام اجتماع در تکیه‌ها نان و شراب و پنیر تقسیم می کنند و مثل مهری‌ها همه باهم میخورند.

سوم ـ برای زنها حجاب ممنوع است.

چهارم ـ درمیانشان رهبانیت معمول است وعده‌ای که ازدواج نمی نمایند حلقه‌ای در گوش میکنند و رئیس مخصوص دارند موسوم به (مجرّدبابا) که درتکیه مرکزی عثمانجیك، نزدیك اسگیشهر زندگی میکنند .

پنجم ـ سابقاً تعیین پیر طریقت مثل مهری‌ها انتخابی بوده و اکنون چندی است که ارثی شده است.

ششم ـ گناهان را به بابا اعتراف می کنند و او می‌بخشد.

هفتم ـ به‌تناسخ قائلند .

بکتاشی‌ها محل اجتماع را تکیه مینامند و رئیس تکیه را بابا میگویند اعضاء تکیه را مرید و علاقه مندان به‌آئین بکتاشی را منتسب مینامند .

بکتاشی‌ها به سراعداد معتقدند در نزد ایشان عدد چهار اهمیت فراوانی دارد جاویدان نامه فضل حروفی را بفارسی و عاشق‌نامه فرشته اوغلو را تدریس میکنند.

لباس بکتاش‌ها عبارت است از یك جبّه سفید که سکه مینامند ـ کلاه دوازده ترك باسم دوازده امام که باباها فقط حق دارند دور آن شال‌سبزی به‌پیچند همچنین به‌گردنشان سنگی آویزان میکنند که سنگ تسلیم مینامند لباسشان بایك تبرزین دو دم ویك عصای بلند تکمیل میشود .

باباهای بکتاشی بسبب بستگی فوق‌العاده با ینگی‌چریك وهم کیشی با آنها در مدت چندین‌قرن‌درممالك عثمانی اهمیت‌سیاسی فراوان داشتند و درشورشهای آنها بر



درویش مولوی در حال سماع

دوم ینگی چریك هارا قتل عام کرد و اغلب رؤسای آنها را تبعید نمود و از اهمیت بکتاشی‌ها کاسته شد ولی بتدریج اگرچه مقام اول را بدست نیاوردند اما کم کم خود را جمع آوری کرده و انتشار فوق‌العاده پیدا کردند .

در ولایت ارضروم در ناحیه حاجی بکتاش دراویش بکتاشی یکهزار وپانصد و نوزده نفرند . تکیه حاجی بکتاش در میان باغ بزرگی با آب جاری واقع است . درویشهاهمه جور درخت و سبزی و گل بعمل می‌آورند. درون حصار تکیه دومسجد هست یکی برای عبادت است و دیگری متصل است به تربت حاجی بکتاش ولی که درب ورودی نقره کوب دارد.

دورحیاط اطاق‌های بسیار ساخته شده که همه تمیزند و قریب‌شصت نفردرویش درآنهامنزل‌دارند. برای زیارت تربت حاجی بکتاش عیسویها بسینه‌شان‌صلیب‌میکشند و مسلمانان‌فاتحه میخوانند . بهمدزائرین آش وپلو میدهند وپذیرائی کامل مینمایند. تکیه مزبور آشپزخانه عظیمی دارد و دیگی که درون آن گذاشته شده دورش یك مترونیم و عمقش یك‌متروبیست‌و پنج سانتیمتراست.

حکومت عثمانی برای تکیه مالیات چهل و دو قریه را وقف کرده است که نصف آن عایدات باندورات را چلبی افندی رئیس تکیه میگیرد. راجع باصل ونسب چلبی افندی حکایت‌های مرموز نقل‌میکنند می گویند زنی‌عقیم یك استکان ازخونی که از رك حاجی بکتاش می‌آمده نوشیده و جد چلبی افندی بدنیا آمـده است . هنگام قربانی در خانقاه گوسفندها را با ذکرجلی سرمی‌برند .

درآلبانی

شش دهم سکنه آرناودستان نیزبکتاشی هستند. مرکزطریقت در آقچه حصار نزدیك تیرانا میباشد. مشهوراست که یکی از کوچك ابدال‌های حاجی بکتاش ولی اژدهائی راکه در آن حوالی بذر دهقانان را خراب میکرده کشته است. تمام سکنه ناحیه سالی یکمرتبه برای زیارت قبرش در یك غاری که مشرف بآقچه حصار است میروند یکی از زیارتگاه‌های دیگرمقبره بابا حجت است:

از قبایل بزرگ آلبانی یکی قبیله مردهاست که ازمازندران بطرف مغرب ایران مهاجرت کرده وعده کثیری در کوههای لبنان ومغرب اناطولی ساکنند. قبیله‌مردهای آلبانی پنج‌شعبه‌است که در حدود بیست و پنج هزار نفرمیباشند و رئیس خـودشان را شاهزاده خطاب میکنند .

زبان آلبانی شباهت بسیار بزبان فارسی دارد خودشان میگویند که از ایران به‌آن مملکت رفته‌اند وخودشان را ایرانی میدانند. یك ناحیه در شمال شرقی آلبانی وجود دارد که آنرا (ایرانیا) مینامند .

بکتاشی‌های آلبانی در ماه رمضان فقط سه روز روزه میدارند از اول محرم تا روز عاشورا هم همگی روزه میگیرند. هرگز بقرآن مجید قسم نمیخورند. درجشن‌ها حماسه‌سرائی‌میکنندو درآخرسرودملی‌را که پرازجنگجوئی‌است همه‌باهم میخوانند. لباسشان قبای کوتاه پرچین تا زانو که یقه‌اش از دوطرف باز میشود مثل لباس مردم سیستان، کلاهشان به‌کلاه گوشی معمول دراصفهان که مثل کلاه نمدی نوکش بطرف جلو خم شده شبیه است وباسم دوازده امام دوازده ترك دارد شلوارشان‌هم همان شلوار ساسانیست که کردها و سیستانی‌ها میپوشند.

شیعیان و غلات شیعه در آسیای صغیر

شیعه در اماسیه	۱۲۵۰۰
« عثمانجیك	۲۳۰۰
« حاجی کوی	۵۳۳۵
« لاویك	۱۰۶۶۵
« منجید	۶۲۰۰
قراحصار	۱۲۸۳۰

غلات شیعه

معمورة العزیز قزلباش مرد	۹۱۰۰۰
« « زن	۹۱۰۰۰
خارپوت مرد	۴۴۰۰۰
« « زن	۴۴۰۰۰
عرب کیر قزلباش مرد و زن	۲۶۰۰۰
اکین	۲۰۰۰
کبان معادن	۲۴۰۰۰
سنجاق ملاطیه قزلباش مرد	۳۳۰۰۰
« « زن	۳۳۰۰۰
شهر ملاطیه قزلباش	۲۰۶۱۶
قضاء بهستی	۳۷۹

قضاء آقچه داغ	۱۲۰۰۰
حصن منصور	۱۳۲۰۰
کباده	۱۰۲
مرکزقضاءارکا	۶۳۱
سنجاق‌درسم قزلباش مرد	۱۳۰۰۰
« « « زن	۱۴۰۰۰
خوزات‌مرکزحکومت‌درسم	۱۸۰۰
مزارع‌جزء قضا	۵۰۰۰
چمشکزك جزو درسم	۵۰۷۵
ولایت سیواس شیعه‌وقزلباش	۲۷۹۸۳۴
ولایت آنقره	۴۸۸۳۳
جمع	۹۰۰ ۰۰۰

قزلباش

قزلباشها در آسیای صغیر متفرق‌اندواهل‌تسنن آنهارا شیعه میدانند عقایدشان خیلی شبیه به عقاید نصیریهای شام است خودشان را علوی مینامند یك دسته شان به کردی سخن میگویند و بقیه ترکی حرف میزنند. برخلاف سنی‌ها سر و ریش را نمی‌تراشند ـ نماز نمی‌خوانند ـ شراب می‌نوشند و ماه رمضان روزه نمی گیرند فقط دوازده روز اول ماه محرم را روزه میگیرند و برای حسن و حسین گریه و زاری میکنند. علی‌بن‌ابیطالب سلام‌الله‌علیه را مظهر الوهیت‌میدانند که قبل از اوهم درعیسی ظهور کرده بوده بمریم باکره احترام فراوان میگذارند و بافتخار او سرودمیخوانند هنگام شب سر سفره اتحاد جمع میشوند و جشن میگیرند. شیخ پیشوای روحانی بشرف علی‌بن‌ابیطالب و عیسی‌بن مریم آواز میخواند در حالیکه در دستش یك چوب بید است که به‌آب میزند، آن‌آب را بخانه‌ها تقسیم مینمایند.

درمیان‌جشن مریدان گناهان‌خود را اعتراف میکنند پیشوای روحانی‌مجازات گناهکاران‌را باگرفتن وجه نقد یا جنس می‌بخشد آنوقت چراغهارا خاموش‌میکنند و برای گناهائی که کرده‌اند گریه و زاری مینمایند سپس چراغهارا روشن‌میکنند و شیخ پیشوا عفورا اعلام میکند آنوقت یك گیلاس شراب در دست میگیرد و درآن نان فرو میبرد و بحضار تقسیم مینماید. باشخاصی که همسایه از آنها رضایت ندارد از آن نان و شراب نمیدهد، درآن شب جشن کردها یك گوسفندهم قربانی میکنند و گوشتش را تقسیم مینمایند.

روحانیون قزلباش مراتب‌معین دارند که در رأس‌شان دونفرپیرطریقت میباشد

که مریدان آنها را از طرف علی‌بن ابیطالب ومنصوب از طرف خدا میدانند یکی‌از آنهـا شیخ خوبیار نزدیك سیواس است که در تکیه دور از مردم زنـدگی میکنند و عثمانیها باو شیخ صوفی میگویند. زیر دست او روحانیون دیگرهستند که آنهارا دده مینامند و واسطه خدا وخلق میباشند.

قزل باشها چندین عید عیسویان را مراعات میکنند عید فسح که پیش از آن هشت روز روزه میگیرند همان یکشنبه ایست که ارمنی‌ها هم عید میکنند .

در عید سن‌سر کیوس که نهم فوریه است قزل‌باشها هم جشن میگیرند ، طلاق را جایز نمیدانند برای بعضی درختها احترام قائلند، برای خورشید وماه چشمه‌سارها و رودخانها عبادت میکنند.

معابـد مهمشان بعلاوه تکیه خـوبیار ، تکیه سون‌جی ، پیرسلطانعلی ، یالین جاك و حاجی بکتاش‌است بنظرمی‌آید که دینشان‌بقیه مهرپرستی‌است مخلوط باقرمطی وشعب‌اصلی‌وفرعی آنها باضافه‌یك‌روپوش نازك‌اسلامی عده‌شان یك‌ملیون بیشتراست‌مرکب از کردهای درسم ـ ملاطیه ـ ترجان ـ ارزنجان‌قسمتی ازسیواس وبتلیس‌ترك‌زبانهای آنها درولایت معمورةالعزیز وسیواس وآنقره‌زندگی میکنند.

شبك

شبكِ بروزن قدك یکی از فرق سری کرد نژاد غلات شیعه است که دراطراف موصل سکونت‌دارند عده آنهارا بده‌هزارتخمین زده‌اند که در دهات علیرش، ینگجه خزانه، تل‌آرا وغیره‌ساکنند مثل اهل‌حق‌نسبت‌بعلی‌بن‌ابیطالب سلام‌الله‌علیه دلبستگی مخصوصی دارند ، هرگزسبیل‌ها را کوتاه نمی کنند و در وقت غذا خوردن آنها را با دست چپ نگاه میدارند که آلوده نشوند . مردم بعضی عادات ناسزا به آنها نسبت میدهند معروف است که سالی‌یك شب زن و مرد درغازی جمع میشوند وشب رامثل فرقه صاری‌لیه و سایرفرق سری آن‌شب را لیلةالکفشه مینامند.

شبك‌ها در قسمت سفلای رود زاب بزرگ در ناحیه عشایر [illegible]

مقدسشان بفارسی نوشته شده است .

فرقه سری دیگری نیز در میان آنها ساکنند معروف به (باجوران) که آنها هم از اکراد وخود را علی‌اللهی مینامند و در دهات عمرخان، طوپراق زیارت، تل یعقوب وباش پتیا ساکنند. (باجورانها) شاه اسمعیل صفوی را بامامت قبول دارند و در دهه عاشورا برای واقعه کربلا گریه و زاری میکنند. از اول محرم برایگان خوار وبار جمع مینمایند و روز نهم انفاق میکنند .

وقتیکه شیخ پیشوا بملاقات مریدان می‌آید هرمردی باید هفت تخم مرغ تازه تقدیم‌شیخ نماید شیخ‌مذکور هریك از آنهاراهفت قسمت مینماید و در ظرفی‌میگذارد حاضرین همه‌شراب مینوشند شیخ بعد از خواندن ادعیه تخم‌مرغ را باسم قربانی‌تقدیم شاه اسمعیل صفوی مینماید .

بستگی فرق کرد بایران زمین بسبب علی‌بن ابیطالب و حسین بن علی وشاه اسمعیل بسیار جالب نظراست . عقاید شبك‌ها چیزی میان عقیده یزیدیها و اهل‌حق است‌اسنادی که اخیراً درخراسان بدست آمده این موضوع را تایید مینماید.

شبك‌ها تکیه‌ای دارند باسم امام رضا علیه‌السلام که در آنجا هر کس را قبول میکنندوبی‌نهایت‌مهمان‌نوازی‌مینمایند. مثل‌این‌است که‌بارواح‌قائلند.بغذا دست‌نمیبرند مگرآنکه کلمه‌ای مثل (پیشت) اداکنند همان کلمه‌ای که برای بیرون کردن گربه ادامیشود. نماز نمیخوانند ولی دعاشان این است «امام‌رضا ارواح خبیثه را دور کند» اگرارواح‌خبیثه بطرف تومی‌آیند که تورا از راه‌بدربرند سه‌دفعه بگومن شبك‌هستم»

صاری‌لیه

یکی از فرق سری غلات شیعه صاری‌لیه است که در جنوب موصل در چهار قریه سمت چپ و دوقریه در سمت‌راست زاب بزرگ قدری پیش ازآنکه داخل‌دجله بشود سکونت دارند.

بزرگترین قریه سمت‌راست زاب موسوم به‌ورسك وبزرگترین قریه سمت‌چپ موسوم به (صفیه)است. صاری‌لیه‌ها مثل سایرفرق سری جزیره از قبیل یزیدی وشبك

و باجوران هرگزاز دین و آئین‌شان گفتگو نمیکنند ولی مجاورین‌شان نسبت‌های عجیب به‌آنها میدهند و میگویند زبان سری مخصوص بخود دارند مرکب از فارسی و کردی و ترکی. بخدای یگانه و بهشت و جهنم معتقدند واز شیخ پیشواشان زمین بهشت را خریداری مینمایند و قبض رسیدش را در کفن‌شان میگذارند که بدربان بهشت نشان بدهند.

صاری‌لیه ها یك دفعه در سال قمری جشن میگیرند که هر یك از افراد فرقه موظف است یك خروس بابرنج ویا گندم بجوشاند و درسرسفره اتحاد که همه باهم‌غذا میخورند بیاورد بعد از صرف غذا که آنرا (اهل المحبه) مینامند چراغها را خاموش میکنند، آنهارا خروس کشان و چراغ کشان مینامند.

صاری‌لیه میگویند که نژاداً کرد و ازقبیله کاکه هستند، دین وآئین‌شان مثل یزیدیها سری است ومثل آنها اسامی اسلامی دارند وشیخ‌شان در سال ۱۳۰۵ هجری خورشیدی در ملاطیه بوده است .

زیبق

زیبق‌ها در حوالی ازمیر ساکنند نژاد آنها هنوز بتحقیق معلوم نشده است عثمانیها به‌آنها گبر می گویند.

این نژاد کوهستانی جنگ‌جو و آزادمنش از سکنه مجاور مخصوصاً از جهت لباس متمایزند کلاهی بی‌اندازه بلند سرمیگذارند شلواری کوتاه میپوشند که قسمت عمده ماهیچه پا پیداست ، جلیقه کوتاه بارنگ‌های مختلف برمیکنند که سرمه دوزی شده و آن را چپ کن مینامند.

یك چند عثمانیها قدغن کردند که زیبق‌ها لباس مخصوص خودشان را نپوشند ولی آنها شورش کردند و عصیان آغاز نمودند حکومت مجبور شد آزادشان بگذارد. تا این اواخر از حکومت عثمانی اطاعت نمی کردند . نه‌تنها لباسشان باعث تعجب مسافرین خارجی است بلکه اندام بلند و قوی ایشان نیز جلب نظر میکنند، زن و مرد

تخته‌چی

یکی ازفرقه‌های غلات شیعه آناطولی تخته‌چی است که مثل زیبق جزوقزلباش محسوبند تخته‌چی‌ها یك قسمت جداگانه سکنه آناطولی را از حیث نژاد و مذهب تشکیل میدهند بزراعت و گله داری و چوب بری مشغولند . آنها را در اواخر قرن هفتم و اوایـل قرن هشتم هجری از ایران بـه آناطولی آورده‌انـد اصل و نژادشان کاملا معلوم نیست ولی بموجب گزارش کونسول اطریش در آدالیا باسم اینکه تبعه ایرانند مدتها زیربار حکومت عثمانی نمیرفتند.

چنانکه میدانیم پیش از شاه اسمعیل صفوی هم عقاید تشیع در آناطولی رواج داشت شباهت تام اخلاق و عادات آنها با مریدان زمان شاه اسمعیل کاملا روشن است شراب مینوشند گوشت خوك میخورند. خوردن نان وشراب در سرسفره اتحادمیانشان معمول و مرسوم است . زنها بی‌حجاب میگردند از ترکها می‌پرهیزند و از ایرانیان و عیسویها پذیرائی میکنند خصوصاً اسم علی و اسمعیل را محترم میشمارند . بیشتر تخته‌چی‌ها درناحیه‌تکیه طرف آدالیا ساکنند در زمستان گوسفندانشان را بسواحل مدیترانه میبرند و در تابستان درکوه‌ها زیرچادر زندگی میکنند .

نصیری

نصیری‌ها در کوههای انصاریه شام واقع بین نهر الکلبیر ودریای مدیترانه سکونت دارند .

بنظرمی‌آید که قسمتی از قبائل یمنی وحمدانی وغسانی‌هستند که در اوایل اسلام درطبریه وجبل عامل شیعه شده‌اند و دسته‌ای از آنها هنوز باسم متوالیون در بعلبك ساکنند .

درقرن سوم هجری مهاجرین‌قبیله طی‌نیز برآنها اضافه شدند سپس غسانی‌ها درموقع‌مراجعت صلیبیون در تحت ریاست امیرحسن بن محزون (متوفی ۶۳۸) بآنها پیوستند . از قرن ششم هجری گاهی با صلیبون و زمانی بااسماعیلی‌های قادموس در

زد وخورد بودند تا آنکه سلطان سلیم اول (مقارن جنگ چالدران) آنها را قتل عام کرد .

۱ـ هسته مرکزی آنها عبارت از دویست و سیزده هزار نفر است که در سال ۱۳۰۰ هجری خورشیدی (۱۹۲۱ میلادی) در سرزمینی بوسعت ۶۲۰۰ کیلومتر مربع دولتی باسم علوی تشکیل دادند .

۲ ـ در ولایت اسکندرون پنجاه وهشت هزار نفر زندگی می کنند ودو نماینده به پارلمان می فرستند .

۳ ـ درحمص وحما بیست ونه هزار وششصد ونود وسه نفر هستند ویك وکیل به پارلمان می فرستند .

۴ ـ در دومحله حلب نزدیك جسر ودرشمال دریاچه هوله سه هزار وششصد نفر نصیری زندگی می کنند .

۵ ـ درفلسطین ودرشمال نابلس دوهزار نفر ند.

۶ ـ در کلیکیا و در طرسوس وآدنه از قرن نهم هجری به بعـد هشتاد هزار نفر ند .

۷ ـ در کنار فرات و کردستان وایران باغلات شیعه دیگر مخلوطند.

پیشوایانشان موسوم به بشار شاعری و ابوالخطاب نوشته اند که معنی ذات احدیت در پنج اسم جلوه گر شده یعنی در اسم محمد وعلی و فاطمه و حسن وحسین. در نزد نصیری ها مقام هرپنج نفرمساوی بوده یعنی همان پنج نفری که درمباهله ذکر شده ولی درنزد دروزیها این پنج تن عبارتند ازمحمد وفاطمه وحسن وحسین ومحسن ومقام علی بن ابی طالب (ع) را که ذات احدیت در اوجلوه گرشده بالاتر ازآن پنج تن قرار می دهند ونصیریها هم همین صورت راقبول کرده اند. بعداز پنج تن مقام سلمان فارسی را ازهمه بالاتر می دانند.

نصیریها همهٔ جشن ها وسوگواری ها و اعیاد شیعه را می گیرند مثل عیدفطر

ربیع‌الاول جشن می گیرند وپانزدهم شعبان که روز وفات سلمان فارسی است سو گواری می نمایند.

بعلاوه این اعیاد نوروز ومهر گان و۲۵ دسامبر تولد مهر وششم ژانویه ظهور عیسی (اپی‌فانی) و۱۸ آزار را عید می گیرند.

لباس نصیریها عبارت است از یك شلوار پارچه سفید وگشاد و یك پیراهن سیاه یا آبی رنك (غیر سفید) یك عمامه کوچك سفید یك خرقه نازك از پشم بز. سر را می‌تراشند و سبیل و ریش را می گذارند و تراشیدن آنها را بی‌شرفی می‌دانند منزلهاشان باسنك وگچ یا باخشت‌خام‌است متمولین‌خانه‌های چندطبقه دارند که زیرش طویله حیوانات است.

اهل حق

اهل حق یا علی‌اللهی یکی از غلات شیعه‌ست که فعلا در سرحدات غربی ایـران پراکنده‌اند و معتقدند که خدای یگانه جل شانه در وجود علی‌بن ابیطالب سلام‌اله علیه حلول کرده است جمعی آنها را با نصیریهای شام مشابه دانسته‌اند. این فرقه خودشان را اهل حق می‌نامند هر گز بمسجد نمی‌روند ـ نجاست شرعی را نمی شناسند ـ شراب مـی نوشند ـ تعدد ازدواج در نزد ایشان ممنوع است. در جشن عروسی بطور حلقه زن و مرد دست یکدیگر را می گیرند و می رقصند درنزد ایشان طلاق جایز نیست.

معتقدند که خداوند جل شأنه در پنج تن ظهور و بروز فرموده وامور خلقت را به‌آنها واگذار کرده است وآن پنج تن یاپنج قوه اینها هستند.

پیر پادشاهم ـ پیر بن یامین ـ پیر داود ـ پیر رهبر ـ پیر موسی.

یکی از مراسم اتفاق و اتحادشان بر این است که همه باهم سر یك سفره می‌نشینند و گوسفند قربانی را باشربت وشیرینی صرف می کنند ودرجشن های بزرگ یك گاو قربانی می کنند و آن جشن را (گاوبران) می نامند. رئیس روحانی که بوراثت بآن مقام رسیده پیر می نامند و بنماینده او دلیل می گویند که تشریفات

مذهبی را او اداره می کند پیر مذکور یك خلیفه هم دارد که غذای سفره انحا درا او تقسیم می نماید .

علی‌اللهی‌ها هشت فرقه‌اند : ابراهیمی - داودی - میری - سلطان بابری - خاموشی - یادگاری - شاه‌ایازی - خان‌تاش، می گویند که باباطاهرعریان وبی‌بی‌فاطمه خواهرش وسید حمیری بدین وآئین آنها بوده‌اند .

کتابهای مذهبی‌شان بزبان کردی نوشته شده و مهمترین آنها موسوم است بکتاب سنچنار یا کتاب چهار ملك . پیرعلی‌اللهی بدرون آتش گداخته می‌رود بدون آنکه آسیبی به‌بیند .

شیعه‌ها آنهارا خروس کشان می‌نامند زیرا عادتشان براین‌است که در آخر روزه سه‌روزه یك‌خروس‌قربانی‌می کنند وآنرالای‌پلو گذاشته سرسفره عمومی‌می‌آودند وهمه باهم صرف می‌نمایند .

بنظر چنین می‌آید که عقاید وعادات و رسوم غلات شیعه مجموعه‌ایست از عقاید مهری‌ها و قرمطی‌ها با یك روپوش نازکی از اسلام .

خرقه شریف

در وسط سرای کهنه عمارت کوچکی است که درب آهنی دارد و خرقه منسوب بحضرت ختمی مرتبت صلوات اله علیه درون صندقی در میان آن اطاق گذارده شده است . سابقاً وصول باین صندوق تشریفات‌مخصوص داشته است همه‌ساله روز پانزدهم ماه‌رمضان سران کشوری ولشکری و عده‌ای از روحانیون که روز قبل بتوسط چاوشان خبر شده بودند دم(درسعادت) که درب دوم سرای‌است حا ضر میشدند وزراء و علما در دست راست و لشکریان‌در دست چپ می نشستند و منتظر آمدن صدراعظم میشدند همینکه بمشارالیه اطلاع میدادند که رئیس‌الکتاب شیخ‌الاسلام را بایا صوفیا آورده صدراعظم باتفاق در باریان بایا صوفیا میرفته‌و نماز ظهر را بجماعت ادا میکردند سپس همگی بقصر سلطان میرفتند .

پس‌از گذشتن از تالار دیوان عرایض و تحصیل اجازه برای ورود باطاق خرقه شریف دو نفرازائمه جماعت قصر سلطنتی رو بروی صندوق می‌نشستند و هر کدام یك حزب از قرآن کریم میخواندندآ نوقت‌سلطان‌شخصاًدرب صندوق‌رابازمیکرد و اجازه میداد که حضار پیشانی خودشان را به‌خرقه شریف بمالند اول صدراعظم و سپس شیخ‌الاسلام‌ودیگران خرقه را با پیشانی مسح میکردند و هر کدام بجای خود باز میگشتند و سرپای می‌ایستادند روحانیون دعا میخواندند وبترتیبی که آمده بودند خارج میشدند . بلشگریان شربت و شرینی و مخصوصاً باقلوامیدادند .

خرقه منسوب بحضرت رسالت پناهی جبه‌ایست سفید رنگ با آستین های گشاد که ازپنبه وپشم بز بافته شده است.درضمن ادای‌مراسم یکی از تشریفاتچی‌های



سرای کهنه جایگاه خرقه شریف

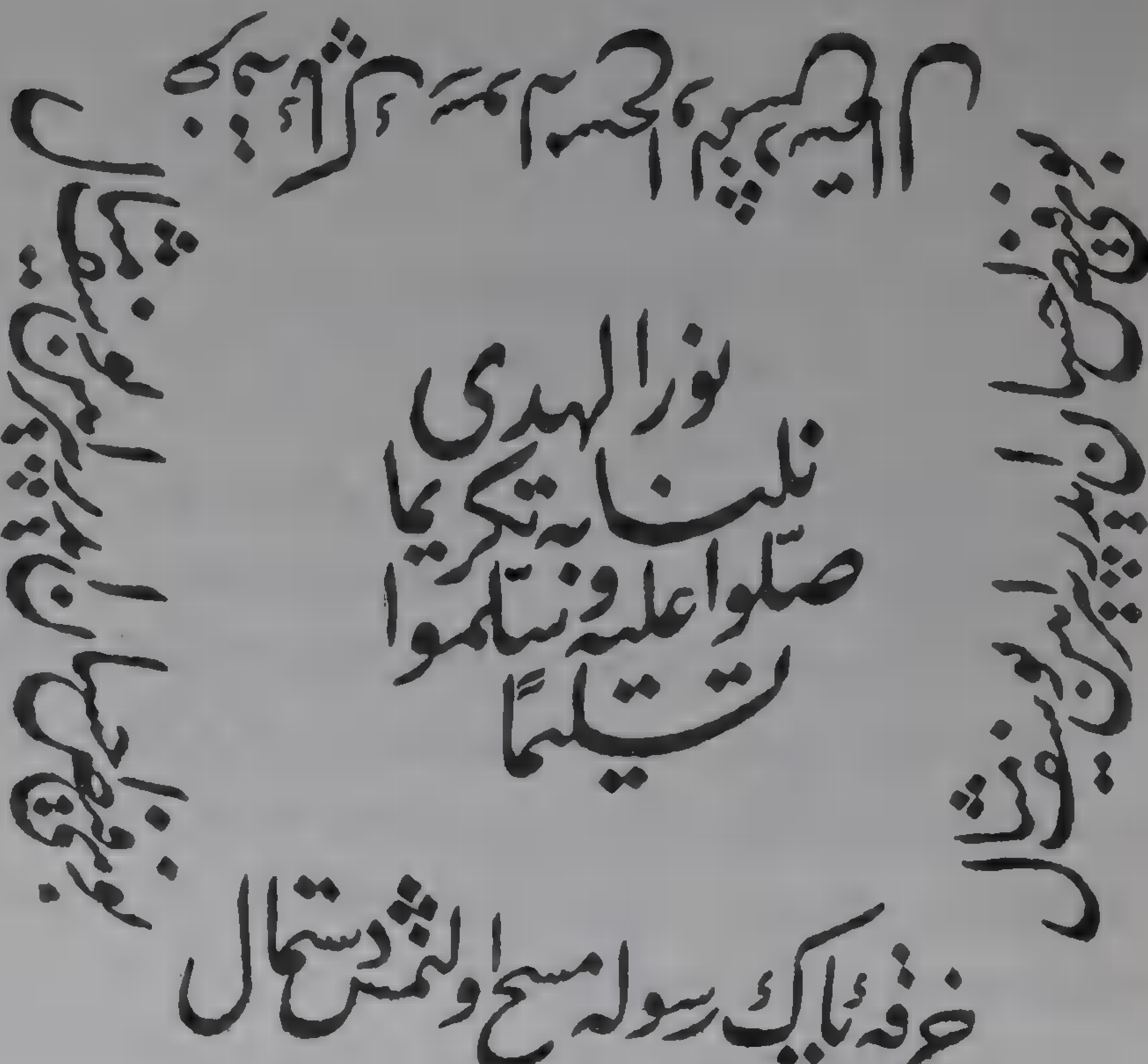
دربار مقداری دستمالهای نازك نخی بعرض و طول چهل سانتیمتر که در وسط چاپ شده (نورالهدی نلنا بـه تکریما صلواعلیه و سلمو انسلیما)و دورش این بیت بخط نستلیق نوشته شده است

خرقه پاك رسوله مسح اولنمش دستمال بوی فیض احسان ایدر پیراهن یوسف مثال

مورخین می نویسند کعب بن زهیر ازشعرای جاهلیت در اول اسلام با حضرت ختمی مرتبت مخالفت میورزید وقتیکه مسلمان شد قصیده لامیه‌ای معروف بـه قصیده برده در مـدح آنحضرت انشاء نمود که مطلعش این است :

بانت سعاد فقلبی الیوم متبول متیم اثرها لم یفدمکبول

وقتیکه قصیده را خواند پیغمبراکرم خرقه‌ای کـه دربر داشتند بدوش او انداختند



دستمال متبرک

بود ،هولا کوخان که بغداد را تصرف کرد و آخرین خلیفه عباسی را هلاك نمودخرقه نامبرده را آتش زد ولی عثمانیان معتقدند که‌یکی از اولادبنی عباس که فراراً بمصر رفت و در آنجا باسم خلیفه زندگی‌میکرد خرقه مزبوررا باخودبقاهره برد وهنگامیکه خلافت را بسلطان سلیم فروخت خرقه را هم تسلیم سلطان نامبرده نمود .

موسیقی عثمانی

ابوالفرج اصفهانی صاحب کتاب الاغانی مینویسد معاویه پسر ابوسفیان در شهر دمشق مسجدی میساخت روزی بسر کشی ساختمان مسجد رفت یکی از بناها آوازی میخواند که اوهرگز نشنیده بود بنای‌مزبور راصدا زد و پرسید که‌تو کیستی و این چه آوازی است بنا درجواب او گفت ایرانی هستم و این‌آواز ایران است. معاویه چندین نفر از ملازمانش را برای یاد گرفتن آواز ها بایران زمین فرستاد و سایر بزرگان عرب هم باوتاسی کرده وکسان خودرا بدین منظور بایران فرستادند.

بزرگترین موسقیی‌دان دوران بنی امیه یك مولای سیاه بنام نبوجماح بود که اشعار عرب را با آوازهای ایرانی میخواند ابن‌میسحج ابوعثمان سعید نوا های ایران را از دهان بناهای ایرانی که‌درمکه کار میکردند شنیده بود بعد برای‌تحصیل موسیقی بشام رفت و نزد طنبور زنان آنجا که ایرانی بودند مشغول تحصیل شد از آنجا بایران رفت که غنا و ضرب ایران را بیاموزد در مراجعت به حجاز آنچه از ایران یاد گرفته بود داخل موسیقی عرب کرد . مقدسین مسلمان شکایت او را بـه حمان‌الا شقرحا کم‌مکه معظمه بردند که ار راه موسیقی‌بعقاید مسلمانان لطمه‌میزند عبدالملك خلیفه(۷۰۵ ـ ۶۸۴) امرداد ابن‌میسحج را به‌دمشق بفرستند در نزد خلیفه یك آواز کاروان ویك آواز متقن خواند خلیفه نه تنها بخشیدش‌بلکه جایزه هم‌باوداد.

ابن‌میسحج شاگردان بسیار داشت که آواز ایرانی را تعلیم میدادند. کتاب الاغانی مینویسد عربها درهمین ایام عود ایران را برای نواختن قبول کردند واساس موسیقی عرب روی‌عود ایرانی قرار گرفت همچنانکه اساس موسیقی ...

موسیقی ایران روی اصل چهار ضرب نباشد، که عربها همان را گرفته‌اند صفی‌الدین عبدالمؤمن ابراهیم و اسحق موصلی (۱) نیز همین اصل را گرفته و ادوار را روی همین اصل گذارده‌اند، رسائل اخوان‌الصفا ومحمدبن احمدقزوینی در مفاتیح‌العلوم و ابن‌سینا در شفا و فخرالدین رازی و نصیرالدین طوسی همه روی همین اصل چهارضرب که مسلما از ایران است پایه موسیقی خودرا قرار داده اند .

بعد از آنکه عثمانیها استانبول را گرفتند قسمتی از نواهای کلیسای بیزانش هم داخل موسیقی عثمانی شده پ‍ـدر دو نوبت بازهم موسیقی ایران برتری پیدا کرد یکی وقتی که امیر گونه‌خان که ازطرف شاه‌صفی حاکم ایروان بود و قلعه آنجا رابخیانت تسلیم عثمانیها کرد عده از موسیقی دان‌های ایران را همراه خود باستانبول برد، دوم درزمان‌شاه صفی که سلطان مراد چهارم بغداد را از ایران گرفت وسی‌هزار نفر ایرانی را قتل‌عام کرد شاه قلی استاد موسیقی رادسته بسته بحضور آوردند شاهقلی رو بسلطان کرده و گفت من برای زندگی خودم اهمیت قائل نیستم ولی برای هنر التماس میکنم زیرا صنعت‌بامن به‌تابوت میرود، یك تار شش سیمه‌خواست که فوراً حاضر کردند بدواً یك آواز محزون سپس یك آواز ظفرآسا راجع به فتح بغداد نواخت هنرمندیش موردتوجه‌سلطان‌شده واورا همراه خودش‌باستانبول برد رواج موسیقی ایران در پایتخت امپراطوری عثمانی از شاهقلی است (۲)

---

(۱) ابراهیم‌موصلی پسرماهان پسربهمن در ۱۲۵ متولدشده و در۱۸۸ فوت شده است
(۲) هامرپورگسال‌تاریخ امپراطوری عثمانی جلد نهم

موزه های استانبول

موزه اشیاء باستانی در عمارتی است مرسوم به (چین لی کوشك) که در ۸۷۷ هجری قمری بامر سلطان محمد دوم معماران و کاشی سازان ایرانی بسبك بسیار زیبا و دلربای ایران ساخته و همه جا امضا کرده‌اند.

اگر من سفرنامه یا کتابی راجع بهنر های زیبا مینوشتم البته از بهترین نمونه حجاری و سایر اشیاء گرانبهائی که از ممالك پهناور امپراطوری عثمانی در موزه استانبول جمع‌شده سخن میراندم ولی چون مبنای‌این کتاب بر یاد بودهاوتأثیرات شخصی است فقط دردو موضوع‌شمه‌ای مینگارم:

یکی راجع بسنك مکعب میان خالی تراشیده عظیم الجثه‌ایست که به قبر اسکندر مقدونیه‌ای معروف است. این تابوت در سال ۱۳۰۵ قمری در بیرون شهر صیدا که یکی از بنادرسوریه است با بیست‌دو تابوت سنگی دیگر در گودالی کشف شده است.

در چهار طرف دیواره بیرونی تابوت مزبور نقش های برجسته از جنك سواران و شکار شیران و غیره دیده میشود که بسبك حجاری آسیا ساخته شده وآثار حجاری یونان در آن کمتر مشاهده میشود. جمعی از باستان شناسان گفته اند که این تابوت متعلق بیکی از **ساتراب‌های ایرانی است که در زمان هخامنشیان در فنیقی حکمرانی‌داشته‌است.** جمعی دیگر گفته‌اند متعلق‌بیکی از شاهزادکان‌بومی صیدا میباشد. برخی دیگر گفته‌اند حجاری این تابوت‌متعلق به‌قرن پنجم قبل ازمیلاد

بهر حـال اروپائیها نام کسی را کـه هویت و شرح زندگانیش مشکوك میباشد باین تابوت گذاشته اند تابوتی که بقول خودشان معلوم نیست در چـه قرنی ساخته شده و قبر چه کسی بوده است اگر از بی اطلاعی است جای افسوس خوردن واگر از روی اغراض خصوصی است لایق افسوس کردن است .

دوم

در سرای کهنه که منزلگاه سلاطین سابق بوده یك موزه سلطنتی هست که جواهرات و اشیاء متعلق بسلاطین عثمانی را درآنجا گذارده‌انـد . درمیان آنها یك تخت سلطنتی جواهرنشان هست که میگویند تخت شاه اسمعیل صفوی است که در جنك چالدران بدست عثمانیها افتاده است . اولا بطوریکه در تـواریخ مسطور است شاه اسماعیل وقتی شنید عثمانیها بطرف آذربایجان آمده‌اند از دره جزین همدان که مشغول شکار بود بطور ایلغار بایك عده سواران زبده بطرف آذربایجان حرکت کرد و بمحض رسیدن به قشون عثمانی بدون آنکه متوجه توپخانه آنها بشود ـ چون در آن ایام جنك با توپ تازه معمول‌شده بود ـ بااعتمادبرشادت خود وقورچیانش بدشمن حمله کرد و در برابر شلیك‌توپهای‌عثمانی مجبور به عقب نشینی شد و همه مورخین و منقدین نظامی این روش را بنظر نظامی انتقاده کرده وگفته‌اند میبایستی در برابر قشون عثمانی اردو بزند و از قدرت اسلحه دشمن اطلاع حاصل کند و منتظر حمله دشمن شود نه اینکه از راه رسیده بایك عده سوار و اسبان‌خسته ومانده و عده معدود فدائیان بقلب دشمن بزند پس باین ترتیب تخت سلطنتی کجا بوده که بدست‌عثمانیها بیفتد و آنگهی پس از دقت به‌زرگری و قلم زنی آن واضح است که تخت مزبور کار استادان استانبول است نه‌کار زرگری ایران شاید سلطان بایزید این تخت را ساخته بوده که درجنك باتیمور گورکان پس از شکست تیمور روی آن تخت جلوس کند.

یك موزهٔ دیگرهم در اداره اوقاف استانبول هست که قرآنهای بسیار نفیس و خطوط استادان خوش‌نویس در آنجا برای نمایش گذارده‌شده است . واکثرقرانهای مزبورهم از ایران به‌عثمانی رفته است .

ونیز مساجد اناطولی که در زمان سلجوقیان و دوران اول سلطنت عثمانیان



موزه استانبول که معماران ایرانی ساخته‌اند از روی بناهای ایران معروف به چینی خانه

ساخته شده‌مثل‌مسجد بزرك سلطان علاءالدین کیقباد درقونیه و مدرسه آنجا، همچنین مدرسه صالح عطا در قونیه ومدرسه خاتونیه‌در قهرمان و کاروانسرای سلطانی نزدیك قونیه و مدرسه قراطائی قونیه و مقبره فخرالدین علی در قونیه و محراب بزرك حکیم بیك درقونیه ومسجدصاحب‌عطا درقونیه همه را معماران ایرانی ساخته و کاشی کاری آنها نیز کار استادان ایرانی است .

ادبیات عثمانی

قرنها ادبیات عثمانی ازشعر ونثر وعروض مقلد ادبیات ایران بود و مکاتبات رسمی دولتی هم به‌زبان فارسی انجام میشد.در اواسط قرن سیزدهم هجری که پای محصلین عثمانی به مملکت فرانسه باز شد پس از مراجعت بوطن تقلید از نوشتجات اروپا وادبیات مغرب زمین شروع گردید.

در ۱۲۶۰ هجری که اصلاحاتی باسم تنظیمات در کلیه شئون مملکت شروع شد پس از تغییرات سیاسی و اجتماعی به اصلاح مدارس و مکاتب پرداختند. انجمنی باسم انجمن‌دانش در۱۲۶۹ برای‌تدوین کتب درسی تشکیل‌شدوعده‌ای‌شاگرد برای تحصیل باروپا فرستادند.

تحصیل کرده‌های فرانسه‌بعد از مراجعت بوطن‌مکتب جدید ادبیات عثمانی را تأسیس کردند و یکی از مؤسسین آن نامق کمال بیك پایه گذار مکتب جدید گردید.

نامق کمال‌بیك دارای چهار خصلت بود که به مکتب جدید موفقیت کامل می‌بخشید نخست مردی لایق و هنرمند بود دوم مبارزی خستگی‌ناپذیر بودسوم نویسنده‌ای پرکار و چهارم وطن پرستی با ایمان‌برای او هنر وسیله بیدار کردن‌مردم بود که بوسیله نمایش‌نامه‌های تاتر- مقالات سیاسی - رمانها و اشعار وطنی وتحقیقات تاریخی و انتقادات ادبی در ادبیات راکد عثمانی انقلاب انداخت.

بادبیات کهنه عثمانی حملات سخت کرد ونوشت که باعروض قدیم ممکن نیست که بتوان اشعار ترکی ساخت ولی درعین حال نتوانست خودرا از قید همان عروض رهائی بخشد.

عبدالحق حامدبیك شاگرد نامق کمال درشعر ترکی انقلاب دیگری بوجود آوردوازشکل سابق بکلی آزاد کرد. تغزل و اشعار هیجان انگیز به تقلید دانته و کرنی و راسین وشکسپیر می‌ساخت دیگران هم باو تاسی کردندوادبیات جدیدپدیدار گردید.
پدرعبدالحق حامد خیرالهافندی از سال ۱۲۸۲ تا ۸۴ در تهران سفیر کبیر عثمانی بود عبدالحق حامد در تهران متولد شده چندین سال در ایران بود سپس برای تحصیل بفرانسه رفت و سبك جدید را در ادبیات عثمانی پیشوا شد بعلاوه سبك نوین در ادبیات سبك و رفتار اروپائیان رانیز در زندگانی خصوصی پیروی میکرد.
عبدالحق حامد بسیار خوش لباس نیکو محضر ودوست داشتنی بود ایران‌را فراموش نکرده بانگارنده دوستی داشت و مـراهموطن خود می‌خواند. اکنون اغلب نویسندگان جدید عثمانی پیرو مکتب نامق کمال و عبدالحق حامد هستند.

پرچم عثمانی

هر روز که ازسفارت بیرون می‌آمد از دیدن ماه و ستاره روی پرچم عثمانی بفکر می افتادم که مناسبت این علامت که از هزاران سال یکی‌از نشانهای ایرانیان است در چه زمان و چطور پرچم عثمانی شده است.

هلال ماه را بالای دهنه طاق بستان که از بناهای اشکانیان است واضح و بر جسته مشاهده میکنیم . پس ازآن در حجاریهای برجسته و مجالس دین مهرهلال ماه و ستاره را می‌بینیم که جزء لایتجزای مجلس مهر است .

پس از دوره اشکانی‌ماه‌وستاره‌را درروی سکه‌های‌پادشاهان ساسانی ملاحظه میکنیم و درشاهنامه فردوسی این اشعار را میخوانیم

پس پشت گودرز گستهم بود	که فرزند بیدار کژ دهم بود
ابا لشکر کشن و آراسته	پراز گرزو شمشیر وپرخواسته
یکی ماه‌پیکردرفش ازبرش	با بر اندر آورده تابان سرش

و نیز در موقع رای زدن توس و گودرز درکار جنك میفرماید

فراوان درفش از میان سپاه	بر آمد به کردار تابنده ماه
به پیش اندرون گرگ پیکریکی	یکی ماه پیکر ز دور اند کی
درفش دگر اژدها پیکرش	پدید آمد و شیر زرین سرش

و همچنین درآگاه شدن فرود از آمدن لشکر ایران جلد اول شاهنامه صریحاً میخوانیم که نقش هلال ماه روی متن قرمز بوده و حاشیه‌اش ریشه سیاه داشته است .

درفشی پس اوست پیکر چوماه — تنش لعل و جعدش چومشك سیاه
ورا بیژن گیو خواند همی — که خون باسمان بر فشانه همی

بعداز اسلام درو قتیکه یاقوت حمومی از بلخ بآذربایجان میرسد درمعجم البلدان در کلمه شیز مینویسد که در این شهر آتشگاهی از بناهای هرمز هست ساسانی که بالای گنبدش هلال ماه عظیم الجثه‌ای از نقره نصب شده است .

روی پرچم سلطان محمد دوم فاتح استانبول لااله الاالله محمد رسول الله نوشته شده بود از آن پس راجع به پرچم عثمانی آقای ارمناك سر کیسیان در مجله سی ریا ۱۹۴۱ (جزوه اول) مینیاتوری منتشر کرده که در لشکر کشی سلطان سلیمان باطریش ومحاصره و ینه درجلوی اردوی عثمانی شش طوق هر کدام با دو دم اسب مشاهده میشود.

مرا جادوهسون سفیر پادشاه سوئد در دربار سلطان در تاریخ مفصل عثمانی جلد سوم صفحه ۴۱۹ مینویسد بعداز اعلان جنك صدراعظم یکی از سه طوق که



دارد در وسط حیاط خانه‌اش افراشته میدارد اگر سلطان شخصاً بجنك میرود دوطوق از جمله شش طوق مخصوص‌پادشاه را وسط اولین حیاط سرای باحضور رؤساوبزرگان دولت افراشته میدارند اگر با اروپا جنك دارد در داود پاشا وا گر با ایران جنك دارد دراسکدار کهیابیك رئیس تشریفات وفرمانده قشون منظم رئیس این اردومیشود وشیوخ مساجد دائماً دعا و قرآن میخوانند .

در زمان سلطان سلیمان کـه فرنك ابراهیم پاشا در ۱۵۲۹ مامور جنك با اطریش شد به عده‌ای طوق ها افزود، تا آن زمان‌عدهٔ رایت هاچهارتا بود یعنی دوسفید و دوسبز که روی آنها آیه قرآن با ابریشم طلا سوزن دوزی شده بود در آن تاریخ سه رایت دیگر برآن افزودند، حسن بیك زاده‌میگوید هفت رایت معرف هفت‌سیاره میباشند که ممالك شاهانه در زیر آنها واقع‌است . ازاین سه رایت یکی سفیددومی سبز و سومی زرد دوتا قرمز و دوتاهم راه را بودند .

دایره‌المعارف بزرك فرانسه در کلمه هـلال صفحه ۴۶۳ مینویسد یك قسم علامتی است که از هلال ماه اخذ شده در نزد یونانیها در پیشانی ونوس و آرتمیس دیده میشوداز آن پس می‌بینیم که جزو زیور زلف‌خانمهای رم درآمده . چطورعلامت



خسرو پرویز　　　خسرو پرویز



یزد گرد سوم

امپراطوری عثمانی شد ؟

از قدیم الایام بطوریکه چندین مدال شهادت میدهند علامت بیزانس بود، وقتیکه عثمانیها مالك استانبول شدند آیا این علامت را نگاه داشتند و مثل علامت مشخصه امپراطوری تازه قرار دادند که مثلا سر نوشتش این است که بزرگ شود و بدر گردد ؟

آیا در طالع عثمان دیدند ؟ شاید برای هر دو فقره ؟

بهر حال هلال ماه علامت مشخصه امپراطوری عثمانی را بالای گنبدها و مناره ها مثل زیور نصب می کردند بعلاوه علامت فوج ینکی چریك قرار دادند این طوق عبارت از این بود که هلال را سر یك چوب قرار می‌دادند که زنگوله‌های نقره بسیار از آن آویزان بود ودر انتهای آنها دو دم اسب آویخته بودند یکی سفید ویکی قرمز طوری بود وقتیکه چوب را تکان میدادند صدای عظیمی بگوش میرسید .

بالجمله نشان دین مهر که علامت مخصوص اشکانیان شده و سپس اختصاص به تاج پادشاهان ساسانی داشته وبقول فردوسی نقش رایت بیژن گودرز بوده و همچون علامت مشخصه دین مهر و زردشت در بالای آتشگاهها نصب میکرده اند چگونه در چه زمان و بچه وجه پرچم عثمانی و همه ممالك اسلامی گردیده و بالای گنبد مساجد و مناره‌ها نصب کرده‌اند . ؟.؟ !!!

بسیار خوشوقت خواهم شد اگر کسی این مجهول مرا معلوم کند .

روزنامه‌ها ومجله فارسی استانبول

روزنامه اختر

در سال ۱۲۸۱ در استانبول یك روزنامه فارسی باسم ترکستان طبع میشده که حاج‌میرزا حسین‌خان مشیرالدوله یك‌نمونه‌آن‌را بوزارت‌خارجه تهران فرستاده است. راجع بروزنامه مزبور دردفاتر سفارت بیش‌از این بنظر نرسید.

در سال ۱۲۹۲ به‌تشویق ومساعدت حاجی‌شیخ محسن خان‌معین‌الملك سفیر ایران روزنامـه اختر در استانبول تاسیس شد. شماره اول آن روز پنجشنبه ۱۶ ذی حجه ۱۲۹۲ هجری بمدیریت آقا محمد طاهر تبریزی منتشر گردید. معین الملك به وزارتخارجه مینویسد «چون آقا محمد طاهر خودش نمیتوانست ازعهده آن برآیدمن میرزا نجفعلی خان‌را گفتم باو کمك کند (۱) درمراسلهٔ نیز مینویسد (روزنامه اختر شصت‌نمره درآمد وبعد خوابید یکصد لیره که التفات فرموده‌اید انشاالله دوباره دایـر خواهد شد) (۲).

در ذی حجه ۱۲۹۳معین‌الملك بوزارتخارجه مینویسد« عید قربان بملاقات سلطان رفتم واز بسته شدن روزنامه اختر اظهار تکدر فرموده و گفتند حیف است در اسلامبول زبان فارسی که اساس زبان ترکی واعزب‌السنه است روزنامه نباشد وخیلی اظهار تمایل بانتشار روزنامه فارسی نمودند».

(۱) ـ حاجـی میرزا نجفعلی خان خوئـی نایب اول وترجمان سفارت وسرکنسول استانبول بود.

(۲) ـ در تاریخ جـرائد ومجلات ایـران تالیف محمد صدر هاشمی نوشته شده کـه روزنامه اختر بانویسندگی میرزا مهدی‌اختر انتشار می‌یافت‌ولی درآرشیو سفارت استانبول اسمی ازاین شخص بنظر نیامد.

« ۲۸محرم ۱۲۹۴ نظر به تشویق سلطان روزنامه اختردو باره دایرشد نسخه اولش را بحضور فرستادم ۵۵ نسخه آبونه شدند وپولش را فرستادند بیست نسخه به وزارتخارجه وبیست نسخه بمعارف وده نسخه بدربار وپنج نسخه بشاهزادگان قسمت فرمودند یك نسخه هم علیحده برای خودشان خواستند گویا خیال دارند یك عطیه‌ای مستمراً برای آقا محمد طاهر بفرستند باهر چاپار اخبار ایران را بفرستید . روزنامه این دفعه باشرکت تاسیس‌شده عثمانیهاهم شریك‌اند حاجی میرزا نجفعلی خان سفارت راترك کرده بروزنامه اخترفته. این هفته شرحی ازقریحه خویش درحال دولت‌علیه‌و روسیه نوشته وچنان بهم زده که اصلاحش در کمال اشکال است کمترین بعضی از نسخ راجمع کردم . حاجی رضا قلی مدیر اداره وآقا محمد طاهر صاحب امتیاز راملامت کردم. چون بستن روزنامه‌بجهت اینکه اتباع عثمانی شریکند ونظارت عمومی آن‌در دست حکومت است ممکن نخواهد بود ولابد ازنسخ ایصال شده در روزنامهای دیگر نقل میکنند دور نیست‌از طرف‌روسها بمقام گفتگو برآیندلابد میشوم سمت ماموریت نداشتن او را چنانکه خودش ترك کرده بامضای یك نفر ایرانی بی اسم ابلاغ نمایم . بیست نسخه ازآنرا باچاپار فرستادم .

سیصدتومان‌به‌صیغه‌انعام‌باداره اخترالتفات کنیدعجالة درمقابل یاوه گوئیهای روزنامه‌های ترکی اسلحه‌ای بهتر از این نداریم » .

موضوع مقاله‌ای که مذاکرات‌ایران وروسیه رابهم زده ودرفوق معین‌الملك بآن اشاره کرده از اینقرار است که در موقع جنگ روس وعثمانی ۱۲۹۴ روسها در تهران مشغول مذاکرات بودند که ایران را بوجهی راضی کرده وبر علیه عثمانی به گمارند حاجی میرزا نجفعلی خان سر کنسون ونایب اول وترجمان سفارت ایران در روزنامه اختر مقالـه‌ای بامضای خود برضد دولت روس نوشت روسها هم باین رفتار مامور رسمی ایران اعتراض کرده ومذاکرات تهران راقطع کردند دولت هم نویسنده مقاله راظاهراً ازخدمت خارج کرد(۱) چنانکه ملاحظه میشود هما نطوریکه‌روزنامه

---

(۱) ... کتاب (تاریخ روابط سیاسی ایران وعثمانی) تألیف خان ملك ساسانی

جبل‌المتین چاپ کلکته از نایب‌السلطنه هندوستان الهام‌میگرفته روزنامه‌اختر استانبول هم‌ازسلطان‌عثمانی کسب‌الهام میکرده وبعدازبرهم زدن مذاکرات ایران وروس‌وبرای اتحاد اسلام قلمفرسائی میکرده ، قتل‌عام شیعیان سامره وقتل وغارت کربلای معلی که بامر سلطان انجام شد نشنیده میگرفته است. باخاتمه سفارت معین‌الملك روزنامه‌اختر تعطیل‌شد وهنوزدر ۱۳۱۰ تعطیل بوده است. درآن‌تاریخ وزارتخارجه تهران‌بسفارت استانبول مینویسد روزنامه اختر از بانك شاهی بد نوشته جلوگیری کنید علاءالملك در جواب مینویسد اگر بانك شکایتی دارد ازاداره مطبوعات عثمانی بخواهد .

بعدازبرچیده‌شدن بساط سلطان‌حمید‌سیدحسن‌تبریزی‌روزنامه‌شمس‌رامنتشرساخت.

روزنامه شمس

شماره اول در ۸ شعبان ۱۳۲۶ منتشرشده وهفتگی بوده صاحب امتیازمحمد توفیق بیك و کلیه امور اداره وتحریر بامدیر آن سیدحسن شمس است .

مرحوم سید احمد کسروی درجلد سوم تاریخ مشروطه ایران مینویسد «از کارهای ایرانیان دراستانبول این‌بود که روزنامه‌ای‌بنام‌شمس بازبان‌فارسی بنیادنهادند اگر چه ناشایستگی ازخود نمود وهمانا دارنده ونویسنده آن سید حسن تبریزی زود فریب میخورده‌وبیك خواهش یابچشم داشت سوداز هر کس بستایش میپرداخته است».

سیدحسن قزوینی الوصل معروف به‌شمس مردپنجاه ساله‌ایست دردانشمندی وفهم و کیاست وانصاف اغلب روزنامه نویسهای‌ایران درنزدش ابوعلی سینایندچنانکه ادیب‌الممالك فراهانی در باره قضات عدلید فرموده است . بنزد هریك حجاج چون انوشیروان به‌پیش هریك یابو ابوعلی سیناست .

ازچهارده‌سال باینطرف روزنامه نویسی را کسب‌خود قرار گذاشته وروزنامه نویسی را به بدترین شکلی تناسخ داده است واخیراً برای اینکه بتواند خدمات بر جسته‌تری بوطن بنماید تبعه عثمانی شده است .

یك روز اقاشیخ اسدالله ممقانی نزد من آمد که‌سید حسن شمس مستاصل و پریشان است اگر کمکی بمشارالیه بشود الحق سزاوار است من‌هم پنجاه لیره داده و

ازحقارتش معذرت خواستم. چند روز بعدیك كاغذی ازجناب شمس رسید که برای من سیصدلیره بدهید بیاورند و اگر این وجه‌را نفرستادید نسبت بشما در روزنامه چنین و چنان خواهم نوشت. باخود گفتم هزار رحمت به‌روزنامه نویس‌های تازه‌چرخ تهران. آقای شمس‌را احضار کرده و گفتم برادر عزیز بی گدار به آب زده‌ای - آنهائی که به تهدید روزنامه نویس‌ها از میدان در رفته وپول مفت میدهند هر کدام هزار کثافت کاری دارند من بحمدالله بعداز بیست وچهار سال خدمت بدولت آلوده نشده‌ام ودر دو موقع که‌ناخوشی روزنامه نویسی درایران‌شیوع پیدا کرد یعنی یکی‌بعدازاستبدادصغیر ویکی بعداز ختم نیابت سلطنت ناصرالملك آتش روزنامه دامن مامورین دولت را گرفت مگر مرا وانگهی چون ارباب جرائد کمترین را بشاگردی قبول دارند. و درجر گه ارباب قلم محسوب میدارند اگر گاهی هم درتحت تأثیرات محیط ایران به جای‌مستحب مکروهی سرزده باشدهمه آنها که تیغشان ازچاقوی قزوینی شماهم تیزتر است هر گز خیال تراشیدن سر هم‌کاررا نکرده‌اند. علاوه براینها اگر دولت حقوق‌ما را مرتب داده بود وسال بسال طلبکار نبودیم بازهم بیشتر از پنجاه لیره بشما نمیرسید زکوة تخم‌مرغ است پنبه دانه - ولی‌این شکل‌کاغذ نوشتن وتهدید کردن درمن بی‌اثر وبرای خودت تولید هزار گونه زحمت میکند.

روزنامه های ایران که در داخله مملکت رعایت نزاکت منظور نمیدارند وحکومت هم جلوگیری نمیکند غیراز وضعیت‌ما درمملکت خارجه است‌معهذا بشما اخطار میکنم که اگر نسبت بسفارتخانه ومامورین دولت اطاله لسان‌بکنی برای‌حفظ آبروی دولت روزنامه را توقیف خواهم کرد.

آقای سید حسن شمس رفت بیرون وفوراً دایره کشید عموم حلال زاده‌های ایران که هر یك دامنشان بنوعی آلوده وتوقعات نامشروع از سفارت داشتند محض خدمت بوطن پولی رویهم گذارده ویك شماره بالا بلندی چاپ کردند که ذکرمناقب وفضائل این حقیر کمترین را بالغات افعل‌التفضیل ذکر کرده بودند حقیر هم از راه شکسته نفسی گفتم روزنامه رادد مطبعه توقیف کردند پول وطن پرستان قلابی ازمیان

مجله پارس

در فروردین ماه یکهزار وسیصد خورشیدی بتشویق ومساعدت من مجله‌ای باسم (پارس) بفارسی وفرانسه‌در استانبول منتشر شد. شماره‌نخستین آن‌اول اردیبهشت ۱۳۰۰ خورشیدی درسی‌ودو صفحه انتشاریافت که نصفش‌فارسی ونصف دیگرش‌فرانسه بود . درشماره مزبور برنامه مجله را اینطور نوشته است :

برای اینکه ملل غرب از آثار ادبی زبان فارسی وملل شرق از افکار ادبی مغربیان بهره‌مند شوند نخستین بار مجله‌ای بزبان فارسی و فرانسه در اسلامبول که چهارراه شرق وغرب است منتشر میشود .

ازیکطرف راجع بآثارشعرا ودانشمندان گذشته ایران تحقیقات ومطالعاتی مینماید که خودی وبیگانه راسودمند تواند بود معاصرین شعرا وادبای ایران را بـه دنیای‌ادبی می‌شناساند وآثارآنان رابااندازه مقدور ازدست برد نیستی ونابودی‌میرهاند وبازبان جهانگیر پارسی آثار ادبی مغرب رادر عالم شرق منتشر میسازد .

ازطرف دیگربرای روح‌ادبی مغربیان که دراین کشمکش عالم گیر فرسوده شده از ادبیات کهنه وتازه پارسی ارمغانهای دلنشین می آورد وآنها را بگـردش های دانش‌آگین بازمیدارد تادرهنگام خستگی ازمسائل‌اجتماعی دوره حاضر جان‌فرسوده وروح پژمرده خودرا در گردشگاه ادبی پارسی ازچنگال ملالت برهاند .

(مجله پارس) عجالة ماهی دو مرتبه وهرشماره در ۳۲ صفحه منتشر میشود وامید است که بیاری یزدان‌وهمت نویسندگان فرهمند علاقه ومساعت‌ورزان ارجمند درآینده نزدیك هفته‌ای یکبار وباصحایف بیشتر بیرون آید ومن‌الله التوفیق .

صاحب امتیاز وسردبیر قسمت فارسی ابوالقاسم لاهوتی بود. حسن مقدم(۱) وابسته سفارت قسمت فرانسه آن را اداره میکرد خود من با نام مستعار (مهراسپند) مقاله وبراستان مینوشتم. مجله مزبور اشعار چاپ نشده ایرانیان وشعرای فراموش‌شده ایران رامنتشر میساخت ازشعرای کرمانشاه‌مثل حسینقلی‌خان گلهر متخلص‌به‌سلطانی، میرزای سالك ، میرزای بیدل ، ابوالقاسم لاهوتی شرح حالی یا غـزلی نوشته میشد .

ازاصفهان اشعار منتشر نشده میرزا حیدر علی کمالی بچاپ میرسید .

از شیراز اشعار حاجی فصیح‌الملك شوریده وتوحید وصال کـه چاپ نشده بود بطبع میرساند .

از استانبول غزلهای میرزا جعفر رضائی دیلمقانی را ازدل خاموشی بیرون می‌آورد .

در قسمت فرانسه حسن مقدم با نام مستعار (علی نوروز) با هر شماره یك پـرده انتقادی یا یـك کمـدی مینوشت از رمان و تأتـر وانتقادات ادبی اروپـا بحث

(۱) حسن مقدم پسر محمد تقی‌خان احتساب‌الملك خالوی من‌بود پدرش اورا در سال ۱۲۸۷ خورشیدی‌درسن ده‌سالگی نزدمن بسوئیس‌فرستاد من‌اورا بمدرسه گذاشتم ودر تربیت اوبسیار کوشیدم بعداز آنکه تحصیلات متوسطه راتمام کرد براثر من‌در قسمت علوم اجتماعی دانشگاه لوزان به‌تحصیل پرداخته ودر این رشته امتحان دکترا داد سپس بادسته هنرمندان بالت روس دور اروپاگردید ودر نمایشهای آنها شرکت کرد وفتیکه من مأمور استانبول شدم اورا بسمت‌وابسته سفارت ازسوئیس‌احضار کردم وباهم‌کارمی‌کردیم .من‌که‌از استانبول رفتم او هم به تهران رفت وکمدی جعفرخان از فرنك آمده نوشت وزارت امور خارجه مأمور مصرش کرد در آنجا بمرض سل مبتلا شد برای معالجه به (لبزن) رفت ودر آنجا درسن ۲۸ سالگی بدرود حیات‌گفت .

حسن مقدم که در کلژ کلاسیك لوزان زبانهای یونانی ولاتین تحصیل کرده بود فرانسه رامثل يك‌نفر استاد فرانسوی مینوشت. درجه اطلاعات اودر زبان فارسی ازکمدی جعفرخان ازفرنك آمده هوید است دراین دو زبان صاحب قلم وچیره دست بود . موسیقی ایران واروپا رابسیار خوب می‌فهمید دراقسام رقص‌های شرقی وغربی استاد بود با مرگ او ایران يك نویسنده زبر دست ـ يك‌منقد ادب ـ يك هنرمند واقعی را ازدست داد وخاك

میکرد و اشعار شیوای مسحور کننده فارسی را بفرانسه ترجمه مینمود . چندین نفر از نویسندگان معروف فرانسوی مثل فرانز توسن، لوسین‌بورا، آندره‌ژید با مجله پارس همکاری میکردند .

هنوز ازانتشار مجله مزبور سه‌شماره بیشتر نگذشته بود که از آنجمن‌های ادبی اروپا صدها مشتری پیدا کرد ومتصدیان آن را تقدیر وتشویق همی کردند اما متأسفانه شماره ششمش درنیمه تیرماه ۱۳۰۰ خورشیدی باماموریت من خاتمه یافت .

خاتمه کار حاجی میرزا فتحعلی اصفهانی

وکیل حاجی میرزا فتحعلی درمحکمه بدایت تصدیقنامه جنرال کونسولگری ایران را راجع به جعلیت وکالتنامه ای که مفخم‌السلطنه ساخته بود ارائه‌داد محکمه تصدیقنامه مزبور را به بابعالی فرستاد کـه مهر رسمی جنرال کونسولگری ایران را گواهی کنند . وزارت خارجه عثمانی سند مزبور راثبت وتصدیق کرد .

اولین‌نتیجه‌تصدیقنامه مزبوراین‌شد که بابعالی‌دیگر به‌نوشتجات کونسولگری اعتنا ننموده وبعدازاین مهررسمی کونسولگری ایران راکان‌لم‌یکن پنداشت زیراهمان کسی‌را که‌یك مقام رسمی ایران چندماه قبل تقلبش راتصدیق کرده بود همان شخص اکنون جنرال کونسول ایران شده بودلذا تمام معاملات تابعیت خرید وفروش املاك معاملات حقوقی ـ ترکه متوفیات واجازه عبور مسافرین همه معوق مانـده هـرروز خسارت کلی متوجه ایرانیان شد . ثانیاً ـ در ضمن محاکمه مسائل دیگری درآمد که هریك‌برای برباد دادن اعتبار وآبروی سفارت و کونسولخانه‌بدتر ازدیگری بود: خریدارکارخانجات‌حاجی میرزافتحعلی موسوم بآلتی‌بارماقیان ارمنی‌تبعه مسلمه‌ایران کـه سی سال متوالی مطابق ثبت دفاتر جنرال کونسولگری استانبول تذکره ایرانی گرفته ادعای تابعیت اطریش کرد ودر نتیجه تحقیقات معلوم شد که بدستیاری شخص مفخم‌السلطنه جنرال کونسول ایران قبل از متارکه جنگ مود روس تذکره اطریش گرفته معلوم است من‌بسفارت ایطالیا که بعداز جنگ درآن‌قسمت اطریش یعنی‌وطن عاریتی آلتی بارماقیان دخالت میکرد اعتراض کـرده وتبعه ایران بودن آنرا اثبات کردم .

پس‌از آنکه آلتی بارماقیان ازحمایت سفارت ایطالیا مأیوس شد درمحکمه اظهار داشت که « اگـر چه قیمت کارخانجات درقباله هفده هزار لیره قید شده ولی کارخانجات مزبور برای مشارالیه بیست ونه‌هزار وپانصد لیره تمام شده است ودوازده هزار وپانصد لیره علاوه برقباله رابموجب صورت زیر پرداخته است .

۱ ـ تقدیمی برای سفارت ایران دوهزاروپانصد لیره .

۲ ـ بمفخم‌السلطنه دوهزار وپانصد لیره .

۳ـ آرتین قیصریان مشاور حقوق جنرال کونسولگری دوهزار وپانصدلیره.

۴ ـ غیاث‌الدین افندی کاتب عدل (محضر رسمی) یکهزار لیره .

۵ ـ اجزای دفتر خاقانی (ثبت کل اسناد واملاك)یکهزار وپانصد لیره .

۶ ـ اجزای قونسولگری ایران پانصد لیره .

پس از آنکه سندسازی مفخم‌السلطنه ثابت شد از محکمه جنائی استانبول قـرار جلب مفخم‌السلطنـه صادر گـردید . در روز بیست و هفتم شعبان ۱۳۳۹ ـ ۱۵ اردیبهشت ۹۹ که‌روز تولد سلطان احمد شاه بود ژنرال علی اکبرخان مفخم‌السلطنه با لباس تمام رسمی نشان سرتیبی حمایل سبز ونشان درجه اول شیروخورشید وتمثال همایونی برای حضور درسلام عید تولدشاه بسفارت کبری آمده بود ازتصادفات عجیب احضاریه محکمه جنائی را در اینجا بدستش دادند. حاجی میرزا فتحعلی هم آنروز برای عرض تبربك وتهنیت با همه تجار ایرانی بسفارت آمده بود . مفخم‌السلطنه از شدت وحشت باتمثال همایونی وشمشیر ونشان وسردوشی دراطاق زاویهٔ‌سفارت معروف باطاق آبی به پاهای حاجی میرزا فتحعلی افتاده زاری والتماس کرد که آبرویش را نریزد فی‌المجلس‌جمعی ازتجاررا واسطه کرده وکالت داد که‌حاجی میرزافتحعلی‌را بهر نحوی هست راضی نموده سندترك دعوی بگیرند حاجی رضای جورابچی دامادحاجی میرزا فتحعلی درهمانجا میانه افتاده بالتماس وتهدید حاجی میرزا فتحعلی‌را اینطور راضی کردند :

اولا ـ هفده هزار لیره نقدبگیرد .

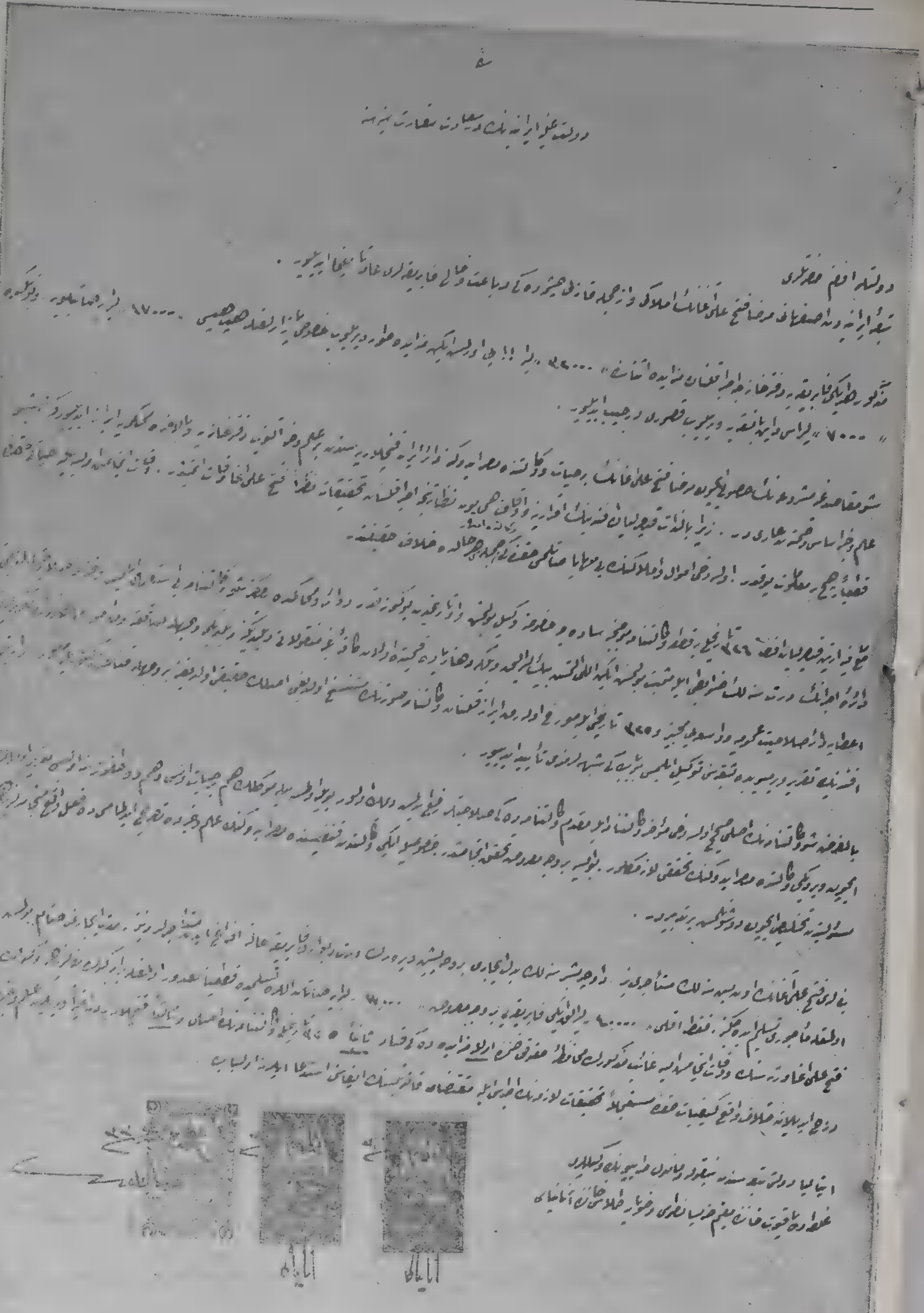
ثانیاً ـ یکی از کارخانجاتش را با نضمام دوهزار ذرع زمین که در جنب آن است بخودش واگذار کنند.

ثالثاً ـ از اسکله‌ای که مخصوص کارخانجات خودش در کنار مرمره ساخته بود همیشه حق عبور ومرور داشته باشد.

باین ترتیب مسئله راختم کرده درپنجم رمضان سندترك دعوی ازحاجی‌میرزا فتحعلی گرفته فوراً سند مزبور راعکس انداخته ویك نسخه هم‌به محکمه فرستادند.

این است سند مذکور

←


دولت علیهٔ ایرانیه‌نک درسعادت سفارت سنیه‌سنه

جشن تولد سلطان احمد شاه

۲۷ شعبان ۱۳۳۰ مطابق با ۱۵ اردیبهشت ۱۲۹۹ جشن تولد شاه را بسیار مجلل وآبرومند گرفتم تمام باغچه سفارت‌را با بهترین قالیهای ایران فرش کردند وصدها چراغ وفانوسهای رنگارنگ روی دیوارها ونرده‌ها و درختان سفارت روشن کردند تپه‌های متروك شده را بانواع گلها وسنبل‌های هلندی‌زینت دادند.

بعد از جنگ جهانی اول که قشون متفقین سر تاسر ایران را لگد کوب نموده ومملکت را دچار ویرانی وقحطی زدگی کرده بودند و اکنون کلیه افسران و فرماندهانشان دراستانبول بودند لازم‌بود که‌جلال‌وحشمت ایران جاویدان‌را بچشم‌شان بکشم‌لذا تمام افسران‌آرتش‌متفقین را باهیئت سفرای خارجه وزراء ودرباریان عثمانی همه را دعوت کردم شام‌مفصل دادم دسته ارکستر ققفازی‌مینواخت ودختران زیباروی میرقصیدند. اولین دفعه بود که خانم های عثمانی در مجالس رسمی حاضر میشدند وبرای اروپائیان خصوصاً تازه گی داشت چون خانم های خانواده سلطنتی عثمانی و شاهزاده خانم‌های مصری که نسبت بسفارت ایران لطف ومحبت داشتند با شوهرانشان در این جشن حاضر شدند و مجلس چنان گرم وبی‌تکلف وخودمانی بود که‌میهمانان بعد ازنیمه شب‌هم نمیخواستند متفرق شوند.

درمیان افسران آرتش انگلیس يك‌نفر سر گرد زردشتی بود که‌بامن دوست صمیمی‌شد واغلب بمنزل من‌آمد روزی ازمن پرسیده «ارباب کیخسرو شاهرخ کیست» گفتم که ازوکلای مجلس شورای ملی و رئیس‌کار پردازی ومطبعه مجلس‌است. جهته این سئوال‌را پرسیدم گفت من چند سال در دفتر نایب السلطنه هندوستان کار میکردم

هرپنجشنبه یك تلگراف ازتهران بامضای او برای نایب‌السلطنه‌میرسید که اوضاع‌ایران را جزء بجزء شرح میداد . فقط خواستم هویت اورا بدانم .

نتیجه این میهمانی چنین شد که جمعی ازخودی وبیگانه به‌نمایش جلال‌و طنطنه ایران ووضعیت من‌در استانبول حسد بردند ومشغول دسیسه شدند .



وجوه ایرانیانی‌که برای عرض شادباش بسفارت آمده‌اند



آمدن مهاجرین روس باستانبول

جنگ جهانی اول کـه تمام‌شد ازروسیه مهاجرین بسیار باستانبول آمدند وضعیت دلخراش ورقت انگیز عده‌بسیار روسهای مریض خصوصاً زنها وبچه‌ها وپیران مهاجرین‌توجه خیرخواهانهٔ نمایندگان‌خارجی این‌شهر رابخود جلب کرده وبمنظور کمك باین فلاکت زدگان دربیستم اردیبهشت ۱۳۰۰ = دهم‌ماه مه ۱۹۲۱ کمیته‌ای تشکیل وتصمیم گرفته شد که در تالار فرمانده کل قوای انگلیس در حربیه (وزارت جنگ) مجلس رقصی برای جمع‌آوری اعانه برپاشود .

کمیته مزبور درتحت ریاست اشخاص زیر تشکیل شد

امیرال مارك بریستول	امریکا
مارکی کارونی	سفیر کبیر ایطالیا
ژنرال پل وبانو	کمیسرعالی فرانسه
سرهوراس رومبولد	انگلستان
اوشیدا	ژاپون
بارون دوولدرن رنگری وبانو	هلند
سرورت ایوست	اسپانیا
والن برك وبانو	سوئد
شارل الیس واندل	دانمارك
دکتر ویتولد دژکو	لهستان
خان ملك ساسانی	ایران
ژنرال هارنکتون	انگلستان

ژنرال شارپی — فرانسه
کلنل رولتو — ایطالیا
امیرال وب — انگلستان
امیرال دومنیل وبانو — فرانسه

تشکیلات عبارت بود ازموزیك ـ بوفه ـ رقص ـ فروش بلیت وجمع آوری اعانه،درنتجیه مبالغ هنگفتی جمع‌آوری شد وبینوایان را ازسختی رهائی بخشید .

مقارن همین‌ایام ژنرال باراتف که بسمت فرماندهی چهل هزار قزاق سوار در ۱۹۱۵ ازطرف دولت امپراطوری روس برای جلوگیری از رفتن مهاجرین ایران بخاك عثمانی و کمك بقشون انگلیس دربین‌النهرین سرتاسر ایران را زیر پا گذاشت وتا خانقین راندپس‌از بالشویك شدن روسیه باقشون ساویت بجنگ وجدال پرداخت و یك‌پایش را از دست دادخودرا لنگان لنگان باستانبول رسانیده بود وبسیار نالان و پریشان روزگار میزیست . یك روز صبح در دفتر کارم نشسته بودم پیشخدمت گفت ژنرال باراتف میخواهد شرفیاب شود باهمان چرکسی و کلاه قزاقی که می‌شناختیم دو چوب زیر بغل وارد شد من‌مراسم ادب رابجای آوردم یك‌کاغذی بدستم داد که درآن پس از معرفی خویشتن نوشته بود « ایران مملکت جوانمردان است امروز در مضیقه معاش روزانه هستم بمن کمك کنید »من‌هم هرچه اسکناس وپول طلادر دسترس‌داشتم درون پاکتی ریخته نزدش گذاشتم پاکت رابرداشته تشکر بسیار کرده ورفت. بخاطرم گذشت که‌پدرانم درسال ۱۲۴۳قمری باژنرال‌پاسکیویچ درتر کمان‌چای باآن صورت ملاقات کردند ومن امروز بعدار صدسال باژنرال باراتف باین صورت روبرو میشویم.

جهان سربسر حکمت وعبرت است . چرا بهرهٔ ماهمه غفلت است .

سفارت استانبول

تشکیلات کمیته خیریه

Khan de Malek

Le Comité exécutif a délibéré de s'adresser aux Hauts Commissariats, Légations, Délégations, Hauts Commandements, Consulats et aux personnes les plus influentes, pour qu'elles veuillent l'aider dans le placement des billets pour une œuvre si charitable.

Ayant été chargé moi-même de la distribution des billets, d'après la délibération du Comité, je me permets de vous prier de bien vouloir m'aider pour les placer. Dans ce but je vous envoie ci-joint......3........................ .... billets du N°..1223........ au N°..1225..... (inclus)

Toujours d'après les décisions du Comité, les billets doivent être strictement personnels. Par conséquent je vous prie de bien vouloir marquer sur chacun des billets le nom de la personne à laquelle il est délivré et de m'envoyer avant la soirée, une liste des personnes auxquelles le billets ont été délivrés.

En vous remerciant d'avance je vous présente mes meilleurs sentiments.

M. Marco Garroni

Le Comite Executif est compose par

Madame BRISTOL, Présidente, Madame N. ELIASCO, Vice-Présidente.

COMMISSIONS

Organisation :

Lady HARINGTON, Présidente.

Musique :

Mme PELLE, Présidente.
Lieut. CURET.
Lieut. Vais. F. MARTINENGO.
Comm. MERRILL.

Ordre et Dances :

Baron DE WELDEREN RENGERS, Prés.
Mr. ARLOTTA.
Lieut. Vais. DE LAROSIERE.
Baron DESMETH.
Mr. DULLES
Mr. N. ELIASCO.
Mr. E. EUGENIDI.
Mr. GOEMANS.
Lieut. HUTSON.
Commandant MARONI.
Mr. A. MAVROCORDATO.
Commandant MERRIL.
Capt. PRINGLE PATTINSON.
Mr. QUARONI.
Lieut. TOULORGE.

Buffet :

Mme MICHOTTE DE WELL, Présidente.
Mme COSTANTINIDI.
Mme FLINT.
Mme GABRIELIDES.
Mme NUVOLARI.
Baron DE HUBSCH.
Mr. C. E. WANDEL.
Mme CARRASO.

Distribution des Billets :

Marquise GARRONI, Présidente.
Marquis VITTORIO GARRONI
Capt. E. C. BEDWELL.

Finances :

Mme WELCH, Présidente.
Mme ARLOTTA.
Mme BELIN.
Mme DUMESNIL.
Mme EUGENIDI.
Mme KOCH.
Mme WALLEMBERG.

N.B.—Le Bureau Central de distribution est auprès du Haut Commissariat d'Italie; le Bureau est ouvert de 11 heures a.m. jusqu'à 1 heure p.m.: le Marquis Vittorio Garroni et Monsieur Quaroni sont chargés de ces fonctions, vous pourrez vous adresser à eux pour avoir d'autres billets s'il vous en faut.

Army Printing & Stationery Services. [redacted]. 1667/200. 8/21.

Constantinople, le 10 Mai 1921.

M^r le Khan de Malek Ahmet Al-Hosseini Al-Sassan.

L'état lamentable et malheureux du grand nombre de Russes malades surtout femmes, enfants et vieillards, qui se trouvent actuellement à Constantinople, ayant attiré la sympathie et l'intérêt de la Société de notre ville il a été formé un Comité pour venir en aide d'une si douloureuse misère et il a été décidé de donner un bal de bienfaisance dans le grand salon du Commandement en Chef Anglais de Harbié.

Le Comite de Patronnage est compose des L.L. E.E.:

L'Amiral MARK L. BRISTOL et Madame BRISTOL;
Le Marquis C. E. GARRONI;
Le Général PELLE et Madame PELLE;
Sir HORACE RUMBOLD;
Mr. SADATSIRCHI UCHIDA;
Mr. NICOLAS VOTSIS;
Le Baron DE WELDEREN RENGERS et la Baronne DE WELDEREN RENGERS;
Mr. MICHOTTE DE WELLE et Madame MICHOTTE DE WELLE;
Mr. SERVERT Y WEST;
Mr. WALLEMBERG et Madame WALLEMBERG;
Mr. CHARLES ELLIS WANDEL;
Mr. RADOMIR CHAPONICH et Madama CHAPONICH;
Mr. le Docteur WITTOLD DEJEDKO;
Mr. RUDOLPH SVETLIK et Madame SVETLIK;
Mr. le KHAN DE MALEK AHMET AL-HOSSEINI AL-SASSANI
Le Général C. HARINGTON et Lady HARINGTON;
Le Gènéral CHARPY;
Le Colonel ROLETTO;
L'Amiral LEONIERO GALLEANI;
L'Amiral WEBB;
L'Amiral DUMESNIL et Madame DUMESNIL.

Army Printing & Stationery Services. Con. 1666/200. 5/21.

اشغال متفقین و تشکیل حکومت ملی

در ۳۰ اکتبر ۱۹۱۸ متارکه جنگ در مودروس امضا شد و متفقین هیچ چیز برای عثمانیها باقی نگذاشتند و بتمام حقوق ملی آنها تجاوز کردند بعد از متارکه مودروس کابینه عزت پاشا استعفا کرد و توفیق پاشا کابینه تشکیل داد و اولین کارش بستن پارلمان بود وسپس کناره گرفت. درشهرهای اناطولی مردم وطن‌پرست براهنمائی حزب متلاشی‌شده اتحاد و ترقی دسته‌هائی برعلیه‌متجاوزین تشکیل دادند. بامتفقین بنای ستیزه و مقاومت نهادند. دراستانبول سلطان‌وصدر اعظمش فرید پاشا در دست انگلیسها بودند و جز اطاعت چاره‌ای نداشتند. متفقین کم کم بسبب عدم رضایت لشگریان خود، درنتیجه چهارسال جنگ، مجبور شدند جز معدود قلیلی بقیه‌را مرخص کنند وبا عده مختصری که‌زیراسلحه نگاه داشتند نمیتوانستندبا زور سرنیزه‌آشوب وانقلاب اناطولی را بخوابانند. وچون انگلیسیها هم نمیتوانستند در برابرملیون عرض اندام کنند لذا یونانیها را برای تصرف ازمیر تشویق کردند.

یونانیها درماه مه ۱۹۱۹ در ازمیر پیاده شدند. در دنباله وقایع اناطولی توفیق پاشا رفت و دامادفرید پاشا صدر اعظم‌شد ولی‌بزودی مجبور شد کنار رود و صالح پاشا تشکیل کابینه داد در خلال این احوال کاظم قره بکیر پاشا باقشون دست نخورده اش به حدود قفقاز رسید روسها با اسلحه و پول به کمکش برخاستند و یونانیها درجنگ اینونو بتاریخ ژانویه ۱۹۲۱ شکست خوردند.

در ۲۳ ژویه ۱۹۱۹ برای مقاومت با تجاوز متفقین و اشغال آنها کنگره ارضروم‌تشکیل‌شد وسپس در ۱۱ سپتامبر کنگره سیواس‌تشکیل گردید.

برای جلوگیری از پیشرفت ملیون سلطـان و انگلیسها مصمم شدند شخصی را برای خاموش کردن آتش اناطولی بفرستند فریدپاشا میگفت اغتشاش وعدم رضایت سکنه اناطولی زیر سر کمیته اتحاد وترقی است والا مردم طالب صلح‌اند .

در نتیجه سلطان وصدر اعظمش بتصویب انگلیسها صلاح دیدند که مصطفی کمال‌پاشا را که آجودان سلطان و مفتش کل قشون بود برای‌خاموش کردن‌آتشی که در اناطولی‌روشن‌شده‌بآسیای‌صغیر بفرستندلذا حکومت ایالات شرقی‌را با اختیارات‌تام باوواگذار کرده وروانه‌اش نمودند ولی‌مصطفی کمال‌پاشا که دل‌باملیون داشت‌همینکه باناطولی رسید ازهمان لحظه اول به میثاق ملی پیوست و خود نیز وارد معرکه شده و ریاست کنگره را بعهده گرفت .

سلطان وصدر اعظمش از کرده پشیمان شدند متحدالمالی صادر کرده او را عاصی‌نامیدند او نیز ازخدمت سلطان استعفا داد وشیخ‌الاسلام برعلیه‌ملیون فتوی‌صادر کرد آنوقت فرید پاشا قشونی باسم لشگرخلیفه باناطولی فرستاد که ملیون‌را سر کوبی نمایند و اینکارجزجنگ داخلی نتیجه‌ای نداشت. دراغلب نقاط جنگ داخلی‌مابین قشون سلطان وملیون‌سر گرفت وملیون فتح کردند درخلال این‌احوال عثمانیها معاهده سوررا (دهم‌اوت ۱۹۲۰) امضا کردند حکومت ملیون که قوی‌شد سلطان فقط بحمایت متفقین دراستانبول‌مانده بود. در اینوقت‌مصطفی کمال پاشا بسلطان‌تلگراف کرده تقاضا نمود که استانبول‌را ترك کرده باناطولی برود و فرماندهی ملت‌را برعلیه تجاوزاجنبی بعهده بگیرد . سلطان به تلگراف مزبور جواب نداده باستانبول احضارش کرد او از رفتن استنکاف نمود سلطان هم بتوسط یك متحدالمال بادارات لشگری و کشوری امر داد که دیگر از او اطاعت نکنند اوهم بکلی از خدمت سلطان استعفا کرد . و در صدد تشکیل کنگره ملی برآمد، در کنگره همه نمایندگان‌قسم خوردند که تا اجنبی راازمملکت بیرون نکنند از پا نایستند .

کنگره ازسلطان عزل فرید پاشا وافتتاح پارلمان را تقاضا کرد سلطان‌فرید پاشا را معزول کرد علیرضا پاشا صدراعظم شد وفرمان انتخابات‌را صادر نمود .

در ۲۲ دیماه ۱۲۹۹ با برنامـه میثاق ملی پارلمان افتتاح شد اکثریت نمایندگان از اعضاء کنگره بودند همگی اخـراج اجنبی، استقلال کامل و تعیین سرحدات را تقاضا کردند مواد معاهده سور را غیرقابل قبـول اعلام نمودند. دیگر کسی از اوامر قشون اشغال کننده اجنبی اطاعت نمیکرد و موادمتار که جنگ مودروس را بهیچوجه مراعات نمینمود. انگلیسها در ۱۶ مارس ۱۲۹۹ استانبول را اشغال نظامی کردند و پارلمان را بستند و ۱۳۶ نفر از وکلای مجلس را به جزیره مالت تبعید نمودند. فرانسه ها هم برعلیه انگلیسها با کنگره آنکارا ساخته نماینده سری فرستاده و با ملیون کنار آمدند.

ملیون در ۹ سپتامبر ۱۹۲۲ ازمیر را از یونان پس گرفتند در نتیجه مذاکره معاهده صلح لوزان شروع شد متفقین برای مذاکره صلح نماینده سلطان را هم دعوت کردند ولی کنگره آنکارا قبول نکرد در اوایل نوامبر ۱۹۲۲ خاتمه سلطنت امپراطوری عثمانی را از روزیکه استانبول بطور نظامی اشغال شده اعلام کردند یعنی از ۱۶ مارس ۱۹۲۰ وحیدالدین محمد را از سلطنت معزول و فقط خلیفه نامیدند.

چندی بعدی مجلس ملی آنکارا درصدد برآمد که وحیدالدین را بعنوان خیانت بوطن محاکمه کند. وحیدالدین با یك کشتی انگلیسی فرار کرد بدعوت شریف ملك حسین به مکه مشرف شد واو را خلیفه کرده و خود به سان رمو(۱) رفت و در ۱۶ مه ۱۹۲۲ درآنجا وفات یافت.

1 – Sanremo

خانهٔ خانم نجیب ملحمه

یك روز که بملاقات محمد علیشاه به بیوك‌آطه رفته بودم توفیق بیك‌صاحب امتیاز روزنامه شمس که بسمت پیشکاری شاه مخلوع تعیین شده بود گفت خانم نجیب ملحمه خیلی تعریف از آداب دانی و انسانیت شما میکرد وآنظوریکه اظهارمیداشت خیلی دلش میخواست شمارا به بیند ، روزهای دوشنبه هر هفته پذیرائی دارد اگـر مایل باشید یکی از این روزها بدیدنش بروید. (۱)

روز دوشنبه که‌فرا رسید بدیدن خانم رفتم منزلش‌درمحله‌نشان طاش نزدیك سفارت‌آلمان‌عمارتی مجلل بود که پنجره‌هایش بغاربسفر وسواحل‌آسیا تا دهنه دریای سیاه را زیر جشم داشت، درآنجا از اعیان وبزرگان و افسران ارشد ارتش‌عثمانـی جماعتی بودند .

خانم‌های عثمانی‌هم که تازه میخواستند حجاب‌را کنار بگذارند برای خود نمائی به مجالس پذیرائی می‌شتافتند. دراین ایام وضع حجاب زنهای‌عثمانی عجیب‌بود اول هرماه اداره مشیخیت کبری زنها را از برداشتن حجاب ممنوع میداشت و برای متخلفین مجازات سخت تعیین میکرد و باقسام مختلف اعلان مینمود زنهاهـم درهفته اول سه طبقه طور سیاه نازك روی صورتشان میکشیدند در هفتـه دوم یك طبقه را برمیداشتنددرهفته‌سوم دوطبقه‌را و درهفته‌جهارم بکلی با روی گشاده بیرون‌می‌آمدند.

---

(۱) شوهرخانم نجیب ملحمه‌را انگلیسها بعدازبستن پارلمان به‌جزیره مالت‌تبعید



خانم افندی با چارشف

اول ماه که میشد مجدداً شیخ‌الاسلام برای منع رفع حجاب فتوی صادر میکرد .

معلوم‌است‌خانم‌ها همیشه درمهمانیها بی‌حجاب بودند ولی چون پیرلوتی(۱) رمان نویس‌فرانسوی در کتابهایش نوشته بود که زنهای ترکیه با چادر و نقاب زیباتر و دلرباترند باینجهة خانم‌ها ازچادر که چارشف نامیده میشد بیرون نمی‌آمدند و در

(۱) Pierre Loti



خانم های سرای سلطان با این لباس که یلدرمه مینامیدند ازسرای بیرون‌می‌آمدند
که پس از تحول لباس به چارشف مبدل شد

مجالس نقاب را که تور بسیار نازك بود بالای سر می‌انداختند بشکلی که زلفها از پیشانی و دوطرف صورت دلها را در حلقه‌های خود زنجیر میکردند .

اغلب پس‌ازصرف چای وعصرانه رقص بمیان می‌آمد خانم نجیب ملحمه که

خالی میگردید بساط شرب دایر میشد و پذیرائی تا دیری از شب طول میکشید من‌هم بحکم پیش‌آمد ازمشتریان آن‌خانه شدم و گاهی به پذیرائی خانم میرفتم .

با مرحوم مصطفی کمال پاشا و اغلب سیاست مداران و افسران ارشد عثمانی که برای تشکیل حکومت و کنگره ملی باناطولی رفتنددرآنجا آشنا شدم .

بعدها شنیده شد که آن خانه مرموز مرکزعملیات انته‌لیژان سرویس بوده وتوفیق‌بیك صاحب‌امتیاز روزنامه شمس با خصوصیاتی که درضمن‌آمدن محمد علیشاه باستانبول‌راجع بمشارالیه نوشته شد یکی از عمال آن مؤسسه بوده است . (۱)

(۱) به صفحهٔ ٤همین کتاب رجوع کنید .

یادی از گذشتگان

قبل ازمحمد شاه قاجار دولت ایران دراستانبول سفارتخانه مخصوص وسفیر مقیم نداشت سفرائی که از ایران بدربار عثمانی میرفتند ماموریت معین داشتند وپس از خاتمه‌ماموریت مراجعت میکردند . در زمان محمد شاه دولت ایران در استانبول سفارت دائم برقرار کرد که تا کنون ادامه دارد .

ذیلا صورت اسامی سفرائی که از اول سلطنت آل عثمانی ازطرف پادشاهان ایران بدربار عثمانی رفته‌اند از کتاب (تاریخ روابط سیاسی ایـران و عثمانی) نقل میکنم (۱) در اینجا فقط بذکر اسامی سفرا قناعت شده ولی در کتاب مذکور در فوق شرح ماموریت هریك از ایشان و نتیجه‌آن مفصل ومشروح ایراد شده است .

۱ ـ سفارت طورمش‌خان از طرف شیخ حسن ایلکان نزد اورخان که خبر شکست شیخ حسن چوپان را داده است ۷۴۰ هجری قمری از تبریز .

۲ ـ سفارف سیدالامراء والاکابر جلال‌الدین دولی از طرف سلطان اویس ایلکان نزد سلطان مراد اول ۷۶۴ از تبریز برای تبریك فتح ادرنه .

۳ ـ سفارت امیر امجد اکرم مراد بك ازطرف قرا یوسف بارانی از تبریز نزد سلطان بایزید اول. وحشت از ورود تیمور گورکان بخراسان .

۴ ـ سفارت عمدةالاکابر والاعاظم عوض شاه بك‌ازطرف سلطان احمدجلایر از بغداد نزد سلطان بایزید اول ۷۹۸ وحشت ازآمدن تیمور گور کان .

---

(۱) تاریخ‌روابط سیاسی‌ایران‌وعثمانی‌در سه‌جلد تالیف خان‌ملك ساسانی: جلد اول

۵ ـ سفارت مرتضای اعظم سید شمس‌الـدین ازطرف شاه منصور مظفری از شیراز نزدسلطان بایزید اول. وحشت ازآمدن تیمور گورکان،

۶ ـ سفارت بایزید چمپائی از طـرف امیر تیمور گورکان نـزد سلطان بایزید اول .

۷ ـ سفارتی مرکب از جمعی کاردان وسخندان از طرف تیمور گورکان نزد سلطان بایزید اول .

۸ـ سفارت بورندق بهادر ازطرف شاهرخ پادشاه گورکانی از خراسان نزد سلطان محمد اول موضوع ملامت از قتل برادرش .

۹ ـ سفارت خواجه بهرام نخجوانی ازطرف قرا یوسف بارانی ازتبریز نزد سلطان محمد اول راجع باینکه شاهرخ پادشاه از خراسان نوشته است که باید لوره آذربایجان‌را تسلیم ایشان نمایم .

۱۰ ـ سفارت طوراق بك ازطرف بایسنقر میرزا نـزد سلطان محمد دوم تبریك جلوس .

۱۱ ـ سفارت خواجه کمال‌الدین همدانی ازطرف‌جهانشاه بارانی از تبریز که فتح بغداد را به سلطان محمد دوم خبر داده است .

۱۲ ـ سفارت دلشاد سارا خاتون دختر امپراطور بیزانس‌مادر حسن پادشاه بایندر ازطرف حسن پادشاه نزد سلطان محمد دوم .

۱۳ ـ هیئت سفارت حسن پادشاه بایندر پس‌از فتح تبریز و شکست و قتل جهانشاه بارانی که‌حامل‌سر بریده‌منشی‌جهانشاه بودنزد سلطان‌محمددوم‌از تبریز۸۷۲.

۱۴ ـ سفارت معتمدالحضرة اخی‌بك ازطرف سلطان‌حسین بایقرا ازخراسان نزد سلطان محمد دوم .

۱۵ ـ سفارت افتخارالاماثل والاعاظم معتمدالدوله السلطانیه موتمن‌الحضرة الخاقانیه زین‌الدین آغا از طرف سلطان یعقوب بایندر نزد سلطان بایزید دوم .

۱۶ ـ سفارت سلطان یعقوب بایندر که مژده قتل شیخ حیدر صفوی را در

قفقاز برای سلطان بایزید برده است .

۱۷ ـ سفارت افتخار الاعیان افشار اغای یساول ازطرف سلطان یعقوب بایندر نزد سلطان بایزید دوم خبر فتح گرجستان را برده است .

۱۸ ـ سفارت اقرب المقربین خواجه علاءالدین مشرف از طرف رستم پادشاه بایندر نزد سلطان بایزید دوم .

۱۹ـ سفارت عمدة الطالبین محمداز طرف شاه اسمعیل صفوی نزد سلطان بایزید دوم تقاضای عدم ممانعت ازشیعیانی که از اناطولی برای زیارت تربت شیخ صفی می آیند.

۲۰ ـ سفارت قدوة المقربین شاه قلی آقای بوی ازطرف شاه اسمعیل که در جواب نامه تهدیدآمیز سلطان سلیم یك قوطی تریاك برایش برده .

۲۱ـ ازطرف شاه اسمعیل سیادت و نقابت پناهی افادت و افاضت دستگاهی امیر نورالسیاده نورالدین عبدالوهاب و افادت مآبی رفعت نصابی کمال الدین حسین بك و عمدة الاعاظم بیرام آغا بسفارت نزد سلطان سلیم اول .

۲۲ ـ سفارت امارت وحکومت نصاب کمال الدین فرخ زاد بك ایشك آقاسی ازطرف شاه طهماسب اول نزد سلطان سلیمان قانونی .

۲۳ ـ سفارت شاه قلی سلطان امیر دیـوان حکمران ایروان ازطرف شاه طهماسب نزد سلطان سلیم ثانی ۹۷۴ .

۲۴ ـ سفارت تکمه خـان پسر شاهقلی سلطان از طرف شاه طهماسب اول بدربار مراد سوم .

۲۵ ـ سفارت تخماق خان برای تهنیت جلوس سلطان مراد سوم از طـرف شاه خدا بنده ۹۸۹ .

۲۶ ـ سفارت مقصود خان ازطرف شاه خدا بنده بدربار سلطان مرادسوم .

۲۷ ـ سفارت علی خان ازطرف شاه خدابنده بدربار مراد سوم ۹۸۹.

۲۸ ـ سفارت ابراهیـم خان از طرف شاه خدا بنده بدربار سلطان مراد

۲۹ ـ سفارت قره احمد سلطان ازطرف شاه عباس اول بدربار سلطان‌مراد.

۳۰ ـ سفارت خان قزوین کریم خان برای اطلاع ازحال حیدر میرزا .

۳۱ ـ سفارت ذوالفقارخـان ازطرف‌شاه عباس اول‌برای اخبار ظفریافتن‌بر عبدالمومن خان اوزبك .

۳۲ـ سفارت خان‌اردبیل ذوالفقارخان با یکهزارنفر همراهان برای‌تبریك جلوس سلطان محمد سوم ازطرف شاه عباس اول .

۳۳ـسفارت قراخان سلطان از طرف‌شاه عباس‌اول بدربار سلطان‌محمدسوم .

۳۴ ـ سفارت شمس‌الدین آقا از طرف شاه عباس اول ۱۰۱۹ .

۳۵ ـ سفارت غازی‌خان ازطرف شاه عباس اول بدربار سلطان احمد اول.

۳۶ ـ سفارت قاسم‌خان ازطرف شاه عباس اول بدربار سلطان عثمان ثانی .

۳۷ ـ سفارت میرزا محمد حسین حامل معاهده صلح .

۳۸ ـ سفارت کریم خان برای تبریك جلوس عثمان ثانی از طـرف شاه عباس اول .

۳۹ ـ سفارت توخته خان ازطرف شاه عباس اول پس از تصرف بغداد . درماه صفر ۱۰۳۳ .

۴۰ ـ سفارت مقصود بك ازطرف شاه صفی بدربار مراد چهارم .

۴۱ ـ سفارت محمد قلیخان ازطرف شاه صفی برای صلح بغداد .

۴۲ ـ سفارت ساروخان ازطرف شاه صفی برای امضای معاهده صلح بغداد.

۴۳ ـ سفارت ابراهیم خان از طـرف شاه صفی برای تبریك جلوس‌سلطان ابراهیم اول .

۴۴ ـ سفارت خان محمد ازطرف شاه عباس‌ثانی برای تبریك جلوس‌سلطان محمد چهارم با دوزنجیر فیل جمادی‌الاول۱۰۵۹ (خرداد) .

۴۵ ـ سفارت پیرعلی ازطرف شاه‌عباس ثانی نزد محمد چهارم ۱۰۹۷

۴۶ ـ سفارت کلبعلی‌خان باسیصدسوار ازطرف شاه سلیمان نزد ساطان‌احمد دوم ۱۱۰۳ .

۴۷ ـ سفارت عبدالمعصوم خان با یك زنجیر فیل برای تبریك جلوس مصطفی دوم .

۴۸ ـ سفارت رستم خان برای اعلام تاجگذاری شاه سلطان حسین .

۴۹ ـ سفارت مرتضی قلیخان ازطرف شاه سلطان حسین نزد احمد سوم.

۵۰ ـ سفارت برخوردارخان ازطرف شاه طهماسب دوم نزد احمد سوم .

۵۱ ـ سفارت عبدالعزیز قاطرچی ازطرف اشرف افغـان باستانبول حامل سه پیشنهاد .

۵۲ ـ سفارت محمدخان‌شیرازی ازطرف‌اشرف باستانبول بعدازقبول معاهده تقسیم ایران ،

۵۳ ـ سفارت رضاقلیخان‌و ولی‌خان ازطرف شاه طهماسب دوم نزد سلطان محمود اول .

۵۴ ـ سفارت صفی قلیخان از طرف شاه طهماسب دوم برای امضای معاهده صلح کوریجان .

۵۵ـ سفارت‌اغورعلیخان‌ازطرف نادرشاه باستانبول با هزارسوار زره پوش .

۵۶ ـ سفارت عبدالباقی خان برای‌اعلام تاجگذاری نادرشاه نزد محموداول با پنجهزار نفرهمراهان و ده زنجیر فیل درجمادی‌الاخر ۱۱۴۹ مطابق ۲۵ مهرماه .

۵۷ ـ سفارت فتحعلی خان ازطرف نادرشاه نزد سلطان محمود اول محرم ۱۱۵۹ .

۵۸ ـ سفارت خان کرمانشاه عبدالکریم خان از طرف علیقلی‌خان عادلشاه با پنجاه نفر همراهان برای اعلام تاجگذاری عادلشاه جمادی‌اول ۱۱۶۱ . که همه کلاه خود طلا برسر داشتند .

۶۰ ـ سفارت مهدیخان ازطرف احمدخان افغان ابدالی باستانبول .

در ایام سلطنت کریم‌خان زند اعزام سفارتی از طرف ایران باستانبول‌بنظر من نرسید فقط ازطرف سلطان حمید خان اول پس‌از آنکه سپاهیان ایران بصره را تصرف کردند سفارتی بریاست محمد وهبی‌افندی بشیرازآمده است .

بعد از کریم‌خان وکیل‌مدت سی‌سال از روابطرسمی ایران با دربار عثمانی در نوشتجات اثری نیست فقط‌در زمان فتحعلی شاه قاجار میرزا رضای منشی در۱۲۲۸ بسفارت بدربار سلطان‌محمود ثانی‌رفته و در ۱۲۳۵ سرهنگ قاسم خان تبریزبسفارت نزد سلطان محمود ثانی حامل معاهده ارضروم بوده است .

سفارت میرزا سید جعفرخان مشیرالدوله

در بهار ۱۲۵۲ که محمدشاه برای انتظام ولایت گرگان واترك میرفت ازمنزل بی‌بی‌شروان از توابع گرگان میرزاجعفرخان مهندس‌باشی افواج کل نظام را برای‌اتحاد واتفاق دولتین علیتین وتشخیص نفوذ وتعیین حدود نامزد بسفارت اسلامبول گردیده درمنزل بی‌بی‌شروان مرخص‌شده ازراه سواحل‌بحرخزر واستراباد ومازندران به‌تهران وبعدازچندی ازراه ارزنةالروم ازراه خشکی‌وارد اسلامبول گردید. درباب شاهزادگان فراری اردبیل و حادثه بندرمحمره سئوال و جواب نموده چندسالی در آندولت ایلچی مختار و مقیم بود و درآنجا باسفیران بلژیك وهلند عهدنامه‌بست .

در ۱۲۵۴ وقتیکه محمدشاه به تسخیر هرات میرفت حسین خان مقدم آجودانباشی رامامور سفارت دربارانگلستان و فرانسه و نمسه‌نمود درغره شعبان به طرابوزان رسید در۱۵ شعبان ۱۲۵۴ ایلچی کبیروارد اسلامبول گردید و میرزاجعفر خان سفیرمختاردولت علیه‌ایران که دراستانبول‌مقیم‌بود اسب وقایق ومستقبلین ایرانی باستقبال آجودانباشی که همشیره‌زاده‌اش بود روانه نمود . ایلچی کبیر باسفیرمختار بحضورسلطان‌محمودخان رفتند .

درزمان سفارت‌میرزاجعفرخان علیرضاپاشا والی‌بغداد محمره (خرمشهر) را غارت‌نموده‌جمعی‌رابقتل رسانیدواموال‌تجاررا بغارت‌بردند و جماعتی را اسیر کردند. محمدشاه دردورهرات بود بمیرزاجعفرخان ایلچی‌مقیم استانبول نوشت که ادعای خسارت کند مقارن‌این گفتگو سلطان محمودخان فوت شد میرزاجعفرخان‌مشیرالدوله

ودراصفهان بحضورمحمدشاه باریافت مذاکرات بجائی‌نرسید ودعاوی ایران به‌مجلس ارزنةالروم محول شد که میرزاتقی‌خان وزیرنظام فراهانی برای قطع و فصل دعاوی بآنجا رفت .

بعد ازامضای معاهده ارضروم میرزاجعفرخان مامور تحدید حدود ایران و عثمانی شد کتابی باسم سفرنامه حدود نوشته که حاوی‌مناقشات بادولت عثمانی وواقعه محمره وقرارداد ارضروم وتوضیحاتی راجع‌بحدود ایران وعثمانی است .

رساله مزبوراینطورشروع‌میشود امابعد این مختصررساله‌ایست درتحقیقات سرحدیه که بنده درگاه جهان‌پناه جعفرحسینی‌ملقب بمشیرالدوله درایامی که باتفاق ماموران دول ثلاثه عثمـانیه وانگلیس و روس بحدود دولتین علیتین ایران و عثمانی مامور بود نظرباقتضای ماموریت خودغوررسی کرده و متن واقع اوضاع سرحد مزبور و حق دولت علیـه را برحسب قرارنامه دولتین کـه آخرین معـاهده طرفین است نوشته آمد (۱)

خبر فوت محمدشاه که رسید عثمانیها بخیال‌اینکه فتنهٔ سالار در خراسان باعث ضعف‌ایران شده فوراً مباشرت به‌تعین و کلای تحدید حدود کرده و کیل خود و دولتین واسطه را دربحبوحه زمستان روانه سرحدنمودند و باطنا بدرویش‌پاشا و کیل خودشان دستور دادند که از راه وان‌رفته بلوك قطور که ازجمله توابع خوی و موقع سوق‌الجیشی مهم‌دارد بدون سند و دلیل و نص‌صریح قرارنامه بلکه بخلاف مراسله‌ی منسوب به‌سلطان مرادنیز ضبط‌وازتصرف ماموران ایندولت منتزع‌نماید .

درعین شدت سرما وبرف وباران تنهاخود باجمعی از عساکر عثمانیه وارد بلوك‌قطورشده آنجاراتصرف ودردهنه شرقی‌دره که مشرف‌بجلگه خوی میباشد مناری بعنوان علامت خط سرحدبنا کرد . میرزاتقی‌خان امیر کبیر مذاکره حدودرا منوط

---

(۱) رساله مزبور درکتابخانه وزارتخارجه شماره ۷۹۴ ضبطاست در این مجلد رساله دیگری ازمرحوم میرزاجعفرخان مشیرالدوله حاوی طرزحکومت ایران درآن‌زمان ومقایسه‌آن باحکومت اروپا ودرآخرپیشنهاداتی برای بهبودی اوضاع ایران‌است .



سفارت میرزاسید جعفرخان مشیرالدوله (۱)
ازراست بچپ ۲ ـ شریف الحکماء میرزاعلی‌اکبرخان ۳ ـ میرزامحبعلی‌خان ناظم‌الملك مرندی ۴ ـ میرزامحمدعلی‌خان نظمیه ـ ۵ ـ میرزا اسحق‌خان

(۱) میرزاسیدجعفرخان پسر میرزاعلی عموی میرزابزرگ قائم‌مقام بود که‌هنگام تاسیس قشون آذربایجان قائم مقام اورادرسال ۱۲۳۰هجری برای فراگرفتن مهندسی نظام

به‌استرداد بلوك قطور کردواجازه‌مذاکره نداد. هشت ماه نمایندگان دول واسطه در بغداد معطل شدند تا آنکه سفرای واسطه قول وقرار دادند که موافق عهدنامه آنجارامسترد دارند آنوقت امیر کبیر اجازه شروع مذاکره راداد .

رساله سرحدی مزبورحاوی مطالب ذیل است .

۱ ـ جغرافیا وتاریخ خوزستان .

۲ ـ جغرافیای شهرمحمره (خرمشهر) .

۳ ـ عشیرت کعب ومحل سکنای آنها .

۴ ـ حویزه وتوابع آن .

۵ ـ پشتکوه لرستان.

۶ ـ اراضی سرحدی کرمانشاهان وتوابع .

۷ ـ دهات ومزارع ومراتعیکه تعلق بعشایر کرمانشاه دارد .

۸ ـ مملکت زهاب .

۹ ـ بلوکات سرحدی ولایت اورمی(رضائیه) .

۱۰ ـ بلوکات سرحدیه سلماس .

ونیز متن مراسله منسوب به سلطانمراد که بشاه صفی نوشته مورخ ۱۰۴۹ و ترجمه‌آن دراین رساله مندرج شده‌است .

چیزی که قابل تعجب است درویش‌پاشا بعد ازمراجعت از سرحدات رساله مفصل راجع بحدود ایران وعثمانی بانضمام ذیل آن برای اطلاع عموم بطبع رسانیده ولی رساله میرزاسید جعفرخان مشیرالدوله که حاوی اطلاعات بسیارمفید خصوصاقسمت شط‌العرب میباشد تاکنون درطاق نسیان افتاده ومورد استفاده واقع نگردیده است .

سفارت حاج میرزا حسین خان قزوینی (مشیرالدوله)

از ۱۱۷۵ تا ۱۲۸۷

سالهای ماموریت او دوران اقتدار سفارت بود اول برای آنکه درآن ایام سیاست دولت انگلیس درهر کجا برعلیه دولت عثمانی میکوشید . دوم برای‌آنکه وجود مرحوم حاجی‌میرزاصفا دراستانبول که ازبرکت انفاس اواکثروزراء واعیان و درباریان دولت‌عثمانی بولایت علی‌بن‌ابیطالب سلام‌الله‌علیه گرویده بودند همه‌اختلافات ما بین‌ایران‌وعثمانی بسهولت حل‌میشد (۱)سوم- میرزاحسین‌خان که ازسر کنسولگری بمبئی وسر کنسولگری تفلیس پول‌هنگفتی بچنگ آورده وبرای مقرری سفارت‌دست گدائی به‌تهران درازنمیکرد بااقتدار ونفوذ وسربلندی زندگی‌مینمود .

چنانکه در اوایل این خاطرات نوشته‌ام که چگونه کاخ سفارت ایران را دربهترین نقطه استانبول بنا کرد ودرمدت دوازده سال باآبروسفارت را اداره نمود همیشه در کمال سادگی باپالتوی بارانی نظامی که کلاهش از پشت سرآویزان بود پیاده ازسفارت بیرون می‌آمد وخودی وبیگانه ازاوحساب میبردند .

ازجمله وقایع ایام‌او تبعید میرزاحسینعلی نوری معروف به‌بهاءالله است باستانبول . پس‌ازآنکه درسال ۱۲۷۶ میرزاحسینعلی از سلیمانیه به‌بغداد رفت میرزا بزرگ‌خان کارپردازآنجا به‌تهران و استانبول گزارشهای وحشت‌انگیز داده که بابیه

(۱) بکتاب سیاستگران دوره قاجارتالیف‌خان ملك ساسانی چاپ‌تهران مطبعه

درآنجا مجالس مخفی داشته وخیال‌فتنه‌انگیزی وآشوب درسردارند .

میرزاحسین‌خان پس از تحقیقات کافی به‌تحریکات و عملیات آنها اهمیتی نمیدهد ولی کارپردازخانه‌ایران درعراق عرب برای‌تبعیدآنها ازبغداد اصرارمینماید ودرمدت یکسال هرروز به‌تهران واستانبول گزارشهای تندمیدهد . میرزاحسینخان‌هم برای تبعیدآنها از بغداد باباب‌عالی مذاکره مینماید اولیای دولت عثمانی این کاررا باراده سلطان محول میکنند بالاخره پس از گفتگو و مذاکرات دردهم صفر ۱۲۷۹ اراده سلطان رابرای نفی‌آنها ازبغداد صادرمیکنند .

دربیست وهفتم صفرهمان سال میرزاحسینعلی وهمراهانش که عده‌شان زن و



ازچپ براست ۱) اسداله‌بیك ترجمان ـ ۲) میرزا احمد خان خوئی مستشار ـ ۳ یحیی‌خان معتمدالملك ٤) حاج‌میرزاحسین‌خان (مشیرالدوله) ٥) سلیمان‌خان پسر میرزا سعیدخان وزیرامورخارجه) ۶ میرزاحسن‌خان کاتب اسرار

مرد بالغ برچهل ودونفر بوده‌است وارد استانبول میشوند . میرزا یحیی صبح‌ازل‌ومیرزا موسی برادران میرزاحسینعلی‌هم جزوهمین عده بوده‌اند .

ازطرف عثمانیها به‌تمـام‌این جمعیت روزی سه‌لیره طلای عثمـانی مصارف میداده‌اند واین وجه بمدیرمهمانخانه‌ای داده میشده که شام وناهارآنهارافراهم کند.

پس‌از آنکه چندی در استانبول توقف میکنند ناصرالدین شاه به سفـارت تلگراف میکند که‌آنهارا ازپای‌تخت عثمانی‌هم خارج کنند . پس‌ازمذاکرات سفارت باباب‌عالی بالاخره قرارمیشود که‌آنهارا به شهرادرنه ببرند که از ایرانیان و سرحدات ایران دورباشند . دراواسط سال۱۲۸۱ همه‌آنهارا بادرنه میبرند . میرزاحسینعلی از سردی هوای ادرنه بدولت عثمانی شکایت کرده و تقاضا نموده که همه‌شان را بشامات بفرستند .

درمدت‌توقف‌تبعید شدگان درادرنه دولت عثمانی ماهی‌پنجهزارغروش برای مصارفشان‌تخصیص داده‌بود. والی‌ادرنه برای‌نقارانداختن بین برادران مقرری مصوبه رابطوربی‌اعتدالی تقسیم میکرد یعنی‌سه‌هزارغروش بمیرزاحسینعلی ومیرزاموسی‌میداد ودوهزارغروش بمیرزایحیی وحاج‌سید محمداصفهانی وهمین فقره باعث‌نقارو کدورت بین‌آنهاشده بود وازخارج‌هم بآتش‌اختـلاف وعداوت بین برادران و مـریدان دامن میزدند بطوریکـه در همان زمان توقف ادرنه از ملاقات یکدیگر استنکاف نموده و یکدیگرراطرف طعن ولعن قرارمیدادند .

درهمان‌ایام جمعی‌ازمریدان وفادارشان درمنصوره‌مصراجتماع‌نموده وبرضد دولت ایران دست بیك رشته عملیات‌زده‌اند سفارت استانبول فوراً بتوسط حکـومت مصرآنهارا پراکنده میکند دونفرازسردسته ها باستانبول میآیند که واسطه مخابرات بین‌ادرنه مصروشامات وعراق عرب وایران بشوند سفارت مسئله رابزودی کشف‌میکند وامرتوقیف آنهارااصادرمینماید در جزو کاغذ های ایشان‌اسامی‌جمعی‌ازبزرگان‌ایران ومکاتباتی که باآنهامیکرده‌اند بانقشه رفتار و کردارشان بدست می‌افتد ودرتعقیب‌این

درادرنه توقیف میکنند . ناصرالدین شاه دستخط میکند که آنهارا از ادرنه هم تبعید کنند میرزاحسین خان هم از بابعالی حکم میگیرد که میرزایحیی را بجزیره قبرس و میرزاحسینعلی را بعکا تبعید کنند .



سفارت فوق العاده محمدرحیم خان علاءالدوله امیر نظام درسال ۱۲۷۸
برای تبریك تاجگذاری سلطان عبدالعزیز خان
نشسته ازچپ براست حاج میرزاحسین خان مشیرالدوله محمدرحیم خان علاءالدوله کشکچی باشی
ایستاده پسرعلاء الدوله جهانگیرخان وزیر صنایع از راست بچپ علیخان مشیرالوزاره
پسرحسین خان مقدم نظام الدوله آجودانباشی

پیش ازحرکت ازادرنه به کونسولهای دول‌اروپا برای استخلاص خودشان مراجعه کرده‌اند ودرتعقیب این‌اقدام سفیر کبیر انگلیس در استانبول بملاقات میرزا حسین‌خان آمده و گفته است «اینهامردمان بی‌معنی هستند هرچه دولت ایران با آنها بی‌اعتنائی بکند بهتراست چون خودبخودمضمحل خواهند شد».

باری روزدوازدهم‌جمادی‌الاولی۱۲۸۵ برادران راباکلیه همراهان ازادرنه بگالی‌پلی برده بکشتی نشانده وبه‌قبرس وعکابرده‌اند . ازعکا میرزاحسینعلی عریضه‌ای توسط کنت‌دوگبینووزیرمختارفرانسه درتهران بناصرالدین‌شاه نوشته‌است عریضه‌رادر کلندوئك کنار رودجاجرود بشاه داده‌اند سوادآن عریضه را وزارت‌امورخارجه‌برای سفارت استانبول فرستاده است. درآن‌عریضه میرزاحسینعلی خودرامطیع ومنقاد اوامر پادشاه‌ایران دانسته ازشرارت وفسادتحاشی کرده‌و برائت جسته وازاشخاصی که‌مرتکب هرزگی وشرارت بوده‌اند تبری نموده‌است . لیکن دولت وسفارت ایران ازمفاد این عریضه قانع نشده وبه‌عباسقلی‌خان کارگذارشام امرداده‌اند که مواظب احوال‌آنها بوده وازمراوده ومعاشرت آنهابامردم جلوگیری نمایند .

ازجمله وقایع‌معروف‌ایام‌سفارت میرزاحسین‌خان‌یکی‌این‌است که‌مهمانخانه بزرگ استانبول راتازه‌بنا کرده بودندوجز اشخاص مفرنگ درجه‌اول شیك‌پوش کسی آنجانمیرفت .

یك‌روزچندنفر ایرانی کاسب کاربرای خوردن ناهارآنجارفته بودند مدیر مهمانخانه برای‌آنکه‌لباس و سرووضعشان مناسب آن مهمانخانه مجلل نبود و مشتریان درجه‌اول ازدیدن‌آنهارم‌میخوردند ـ صورت ظاهر به بهانه‌اینکه‌این‌آقایان کاسب کار ازعهده‌پرداخت قیمت های گـزاف اغذیه‌آن مهمانخانه برنخواهنـد آمد عذرشان را خواسته وبیرونشان کرده‌بود .

این واقعه رابمیرزاحسین‌خان خبردادند سفیرهمه‌آن اشخاص رابسفـارت احضار کرده بهر کدام چندلیره طلاداده‌بود که بروند چندروزمتوالی درآن مهمانخانه ناهاربخورند واگرممانعتی بعمل‌آمد زدوخورد کنند .

دردست داشتند دیگر برای مدیرمهمانخانه راه عذری باقی‌نمی‌ماند لذا از حضورآنها درسر ناهارمشتریهای‌فرنگی‌مآب‌ومتشخص‌متواری شدند . روزسوم مدیر مهمانخانه که ازقضیه مستحضرشد بسفارت نزد میرزاحسینخان‌رفته‌برای بی‌ادبی که روزاول‌با‌یرانیها کرده بود چندین برابرپولی که میرزاحسین‌خان‌بابت پول ناهار باتباع‌داده‌بود برسم جریمه تقدیم کرد تاسفیرازاینکارصرف‌نظر کنند .

مسائل مهم دوره سفارت میرزاحسین‌خان رابه‌تفصیل‌در کتاب (روابط‌سیاسی ایران وعثمانی) نوشته‌ام دراینجا رؤس مسائل‌رابرای اهمیت‌آنها متذکرمیشوم

۱) موضوع رواج‌تشییع درعراق عرب

۲) قتل‌عام سامره وقتل‌وغارت کربلای معلی

۳) قانون منع ازدواج‌شیعه وسنی

۴) موضوع جزایر بحرین

۵) کشیدن خط تلگراف درایران

۶) مرحوم‌حاج‌میرزاصفاواصلاح وضعیت‌ناهنجارحجاج‌ایرانی‌درمکه‌معظمه و مدینه طیبه



حسنعلی خان گروسی (امیر نظام

سفارت حسنعلی خان گروسی (امیرنظام)

از ۱۲۸۸ تا ۱۲۹۰

درمحرم ۱۲۸۸ حسنعلی خان بوزیر مختاری دربار عثمانی معین گشته و در بیست و دوم ربیع الاول همان سال وارد استانبول شده است. (۱)

چنانکه در ذیل ملاحظه خواهند نمود در آن ایام اوضاع عمومی عثمانی بکلی منقلب شده دوستان ایران رخت بربسته و دسته مدحت پاشا وحسین عونی برسر کار آمدند. این آقایان که از هر حیث پیشقدمان ژون ترکهای جدید محسوب میشوند بر خلاف گذشتگانشان بدین و آئین و قومیت واحساسات دیگران اعتنائی نداشتند وحق و عدل را دلخواه شخص می‌پنداشتند. از روز اول زمامداری باسفارت ایران شروع بمخالفت کردند و حسنعلی‌خان هم که پس از دوازده سال مأموریت سفارت پاریس و لندن از سستی دولت ایران خسته شده و از اقدامات تهران مأیوس شده بود بهیچ وجه در صدد دفاع بر نیامده و بزودی استعفا نموده و بایران رفت.

---

(۱) حسنعلی‌خان پسر حبیب‌الله خان سرتیپ گروسی ازطایفه گوران ویادگار یکی از خاندان های کهنسال ایران بود. پدرش سالیان دراز در گروس و کردستان حکومت کرده و همیشه مرجع خدمات مهم دولتی بوده است. حسنعلی‌خان و میرزا حسین‌خان در یك وقت بمقام وزیرمختاری رسیدند میرزا حسین‌خان باستانبول آمد وحسنعلی‌خان‌سرتیپ ژنرال آجودان مخصوص حضورهمایون بدربار ناپلئون سوم امپراطور فرانسه مأمور گردید (شوال ۱۲۷۵) واولیای دولت ایران چهل‌ودونفر محصل ازشاگردان بااستعداد دارالفنون تهران‌را به‌ریاست عبدالرسول‌خان صدری اصفهانی‌همراه حسنعلی‌خان کردند که آنها را بپاریس برده بمدارس علوم وصنایع گذارد. سفارت حسینعلی‌خان هم درپاریس ولندن مثل سفارت میرزا حسین‌خان دوازده سال طول کشیده بود.

اوضاع عمومی عثمانی

چنانچه قبلا در زمان سفارت حاجی میرزا حسین‌خان مشیرالدوله ملاحظه کردیم بواسطه شکست فرانسه از پروس (۱۲۸۸) موازنه سیاسی اروپا بهم خورده روسها عهدنامه ۱۲۷۲را زیرپا گذارده وژنرال اغناتیف سفیر کبیر روس‌دستی ازآستین درآورده بود.

ژنرال نامبرده با کمال تردستی منظره دل‌نشین اتحاد مسلمانان دنیا را بمساعدت روسیه در تحت ریاست عثمانی‌ها از نظر سلطان گذرانده خاطر معظم‌له را فوق العاده بخود جلب کرده و به‌خیالات خام و مستبدانه از سلطان همراهی میکرد. از آنجمله سلطان عبدالعزیز خان خیال داشت که بر خلاف رسم و آئین خاندان آل عثمان پسر خود یوسف عزالدین را ولیعهد کند و ولیعهدی که حق اکبر اعضاء خاندان سلطنت بود برهم بزند سفیر روس هم در این خیال با سلطان موافقت میکرد تا بجائی که روزی عبد العزیز خان گفته بود غیر از ژنرال اغناتیف دوستی در دنیا ندارد.

دولت انگلیس هم برای جلوگیری از خیالات جهانگیرانه روس به‌آزادی طلبان عثمانی وطالبان اصلاحات از دیرزمانی باین‌طرف مساعدت و همراهی میکرد و رؤسای دسته ژون ترك از قبیل مدحت پاشا و خلیل پاشا و حسین عونی پاشا از برکشیدگان این سیاست بودند که همیشه باپشتیبانی دولت انگلیس سرکار میآمدند.
درسال آخر سفارت میرزاحسین‌خان عونی پاشا وزیر جنگ برای کشیدن اتباع ایران بخدمت نظامی عثمانی قانون قرعه عسگری مینوشت (ربیع الاول ۱۲۸۶) مقارن همان ایام میان عالی پاشا صدراعظم بامدحت پاشا که رئیس شورای دولت بود در سراختیارات شورای دولت در مسائل مالیه گفتگو شده مدحت پاشا استعفا کرده بود.

کارگذاران دولت انگلیس‌هم که برفتن ناصرالدین‌شاه بعراق عرب وازدیاد

آن زمان بدولت روس هم متمایل شده بود لهذا مدحت پاشا را که از خدمتگذاران مخصوص‌شان بود برای حکومت بغداد پیشنهاد کردند. عالی پاشاهم از خدا میخواست که از شر رقیب خلاص شود . پیشنهاد مزبور را فوری تصویب کرده و مدحت روانه بغداد شد .

روش مدحت پاشا در بغداد از روز اول تـا ساعت آخر مأموریتش در آن ایالت از این قرار بود: مخالفت با دولت ایران ـ پامال کـردن حقوق ایرانیان ـ دشمنی بـا دوستان و هم کیشان ایـران بالاخـره کینه ورزی به هـرچه منسوب به ایران است .

بعد از رسیدن به بغداد مدحت پاشا خواست قانونی کـه حسین عونی پاشا برای قرعه عسکری نوشته مجری کند . تا آن زمان عشایر عرب از خدمت نظامی معاف بودند وهر کز سرباز نمیدادند . ایرانیان هم که هرساله برای زیارت به‌عتبات عالیات میرفتند و در آنجا مجاور میشدند اغلب زن عرب گرفته و اولادی که از این ازدواج حاصل شده بود بقانون بین‌المللی تبعه ایران محسوب میشد وبنابراین ازخدمت نظامی عثمانی معاف بودند .

قانونی که حسین‌عونی‌پاشا وضع کرده بود نه‌تنها اعراب‌بومی‌عراق‌را بخدمت نظامی مجبور میکرد بلکه بایرانیانی هم که مادرشان تبعه عثمانی بود شامل میشد و عده کثیری از ایرانیان آن صفحات را به‌تبعیت عثمانی میکشانید .

در وضع این قانون دو قسم حمله بایران شده بود یکی مستقیم و دیگری غیر مستقیم اما حمله مستقیم این بود که ایرانیان ساکن عراق عرب را بـر خلاف قوانین بین‌المللی‌مجبور بخدمت نظامی‌دولت اجنبی کنند.اما حمله غیرمستقیم این بود که عشایر عرب را که شیعه مذهب هستند بخدمت نظامی مجبور ودرهر غائله آنها را برضد ایرانیان بکار اندازند این رفتار بی‌اعتنائی باحساسات دینی شیعیان حمله غیر مستقیم بایران محسوب میشد .

باری مدحت پاشا که شروع باجرای این‌قانون قرعه نمود عشایر عراق‌عرب

که اغلب شیعه بودند عصیان کردند مدحت پاشا با ده هزار پیاده و چهار هزار سوار به دکا رفته همه را تار ومار کرد. شیخ عبدالکریم رئیس قبیله شمّر با عدهٔ زیادی از شیعه‌های اورفه و حلب به کمك شیعیان بین‌النهرین میرفتند در راه از پراکنده شدن هم کیشان خـود خبردار شده بطرف شامات برگشتند. چندی بعد که مدحت پاشا برای جلوگیری از شورش وهابی‌ها به‌احسا وقطیف رفته بود شیخ عبدالکریم با عدهٔ کثیری از قبائل شیعه عربستان برای تصرف بغداد حرکت کـرد. اسماعیل پاشا حاکم دیار بکر مدحت پاشا را خبرداد مدحت فوری به‌بغداد مراجعت نموده و تهیه دفاع دید. شیخ عبدالکریم جمعیتش را سه دسته کرده بود. یك دسته برای تصرف شهر زور میرفتند یك دسته برای تصرف موصل و خودش با دسته سوم بطرف بغداد میرفت مدحت اشرف‌پاشا را به‌شهر زور روانه کرد وعدهٔ بکمك اسمعیل‌پاشا فرستاد. دسته اول از اتباع شیخ درنزدیکی موصل و دسته دوم در پیرامون شهر زور از قشون عثمانی شکست‌خوردند خبر که بشیخ عبدالکریم رسید ازحمله بغداد منصرف شد اما مراجعتش با خشکی صحرا و گرمای فوق‌العاده تابستان از بیابان مشکل بود خواست بطرف نجد برود مدحت پاشا ابن الرشید را تهدید کرد که شیخ عبدالکریم را بخاك نجد راه ندهد شیخ‌هم مجبور شد که بطرف منتفك برود ناصرپاشا مابین حله و کربلا سرراه شیخ را گرفته بود بعد از جنگ سخت شیخ عبدالکریم زخمدار شده گرفتار گشت مدحت پاشا مغلولا به‌بغدادش برده و از آنجا بموصلش کشانیده بدارش زدند. در خلال این وقـایع میرزا حسین خـان برای استقبال ناصرالدین شاه از استانبول بطرف بغداد حرکت کرده میرزا احمدخان خوئی را کفیل گذاشته بود.

مدحت پاشا نظر بسفارشهای عالی پاشا ازناصرالدین‌شاه ظاهـراً پذیرائـی شایسته کرد ولی باطناً هزارخیال خام در سر می‌پخت. جواهرات خزانه نجف اشرف را که ایرانیان وشیعیان‌هندوستان درقرون متعدده پیشکش‌آستان مولای متقیان کرده بودند در شورش وهابی‌ها به‌کاظمین انتقال داده ودر سردابی پنهان میداشتند. ناصر-

نجف اشرف ببرند مدحت پاشا باین کار هیچ میل نداشت اما بااصرار ناصرالدین شاه مجبور باطاعت‌شد پس‌از بیرون‌آوردن جواهرات وتطبیق باصورتهای قدیم‌مقوم آورده آنهارا به یك میلیون و سیصد هزار لیره طلا قیمت کردند . آن وقت مدحت پاشا پیشنهاد کرد جواهرات را بفروشند و در بغداد برای سربازان عثمانی مکتب نظامی تأسیس کنند اماعلمای‌شیعه وپادشاه‌ایران باین پیشنهاد خندیدند ومدحت‌پاشادمق‌شد .

هنوز شاه به‌تهران نرسیده بود که مدحت پاشا برای تصرف بحرین عزیمت کرد . چنانکه قبلا دیدیم بحرین از مستملکات مسلم ایران در زمـان سفارت میرزا حسین‌خان دولت عثمانی به‌پشتیبانی دولت انگلیس‌چندین دفعه بخیال دخل و تصرف درآنجا افتاده بود ولی‌سفارت ایران دعاوی واهی دولت عثمانی را رد کرده و اهالی بحرین را تبعه مسلمه ایران شناسانده بود . (۱)

مدحت پاشا بعد ازمذاکرات باحکومت هندوستان دو کشتی دولتی عثمانی مسمی به‌لبنان و اسکندرون درتحت فرماندهی عارف بك به‌بحرین فرستاد وعقب‌آنها دو کشتی جنگی انگلیس در تحت فرماندهی کلنل پلی (۲) بسمت بحرین حرکت کردند ودرجلو مغامه (۳) کشتی‌ها بهم سلام دادند اهالی بحرین که بقول علی حیدر بیك (مؤلف کتاب ترجمه احوال مدحت پاشا) (۴) هرگز پرچم عثمانی را ندیده بودند واردین‌را پذیرائی کردند. شیخ بحرین زمین برای انبار ذغال به‌عثمانی‌هاداد.

بالجمله مدحت پاشا دربغداد همان معاملاتی را که با اتباع عثمانی میکرد باایرانیان پیش گرفت ، درمسائل محاکماتی- مالیاتی- حقوق مدنی‌وغیره حقوق‌آنها را ضایع مینمود . آنها را تبعه عثمانی‌محسوب میداشت واز امتیازاتی که اتباع دول دیگر درممالك عثمانی داشتند بی‌بهره می‌پنداشت .

تامیرزا حسین‌خان دراستانبول بود بواسطه دوستی فوق‌العاده که باعالی‌پاشا

---

(۱) بکتاب (دست پنهان سیاست انگلیس در ایران) نوشتهٔ خان ملك ساسانی مراجعه نمائید .

(2) Pelly

(۳) صفحه ۳۲ چاپ پاریس ۱۹۰۹

(٤) منامه حاکم نشین بحرین .

داشت مدحت پاشا در بغداد ودیگر نورسیدگان دسته ژون ترك مثل خلیل‌پاشا و عونی پاشا وغیره بطور علنی پیرامون این اجحافات نمی گردیدند . میرزا حسین خان در آخر ربیع‌الثانیه ۱۲۷۷ برای استقبال شاه به‌بغداد عزیمت نموده باتفاق اردوی همایون به‌تهران رفت .

یکسال قبل‌ازخاتمه مأموریت میرزا حسین‌خان فؤاد پاشا که سالهای دراز یکی از ارکان بااستقامت دولت عثمانی وازدوستداران ایران بود مرحوم‌شد تنهاعالی پاشا حفظ روابط ایران وعثمانی‌میکرد اما ازبدبختی‌دولت عثمانی‌و کژطالعی‌ایرانیان درست یکسال بعداز حرکت میرزا حسین‌خان از استانبول عالی پاشا هم وفات کرد . (جمادی الثانیه ۱۲۸۸)

حسنعلی‌خان گروسی‌در۲۲ربیع‌الال۱۲۸۸ وارد استانبول‌شده وهنوزچشمش باوضاع عثمانی آشنا نشده بود که عالی‌پاشا وفات کرد . مدحت پاشا که سالها آرزوی منصب صدارت می کشید بشنیدن خبرمرگ عالی پاشا از حکومت بغداد استعفا کرده باستانبول آمد اما پیش‌از رسیدن مشارالیه سلطان عبدالعزیزخان محمود ندیم‌پاشا را صدراعظم کرده بود .

محمودندیم‌پاشا اگرچه لیاقتی بسزا نداشت ولی‌ایرانیان را دوست میداشت چونکه در بغداد متولد شده و با ایرانیان بزرگ شده بود اما بی‌جربزه بود و قدرت جلوگیری ازتعدیات دسته ژون ترکها را نداشت وروشی راکه مدحت پاشا در بغداد برای‌تضییع‌حقوق آنهاپیش گرفته بود کم کم‌درهمه‌جا معمول گردیده‌بود. حسنعلی‌خان که سخت تندخلق ـ غیور و فطرتاً مغرور و حق‌پرست بود از این رفتار حق شکنانه عثمانیان رنجیده در ذی‌حجه ۱۲۸۹ بعد از بیست ماه توقف دراستانبول استعفا داده و به‌تهران رفت.

پس از وفات عالی‌پاشا درمیدان سیاست روس وانگلیس در استانبول جنگ تن بتن شروع شده بود چنانکه قبلا دیدیم‌هم بواسطه شکست فرانسه ازپروس روسها عهدنامه ۱۲۷۲ [illegible]

سلطان عبدالعزیز را بخیال‌اتحاد اسلام وحرفهای‌جدید دیگر مفتون‌خود ساخته‌بود . تعیین‌محمود ندیم پاشا هم کـه آلت دست ژنرال اغناتیف بـود نتیجه همین سیاست می بود .

اما دسته مخالف که طرفدار سیاست انگلیس بودند ششماه بعد در محرم ۱۲۹۰ تحت‌ریاست مدحت پاشا محمود ندیم‌پاشا را زمین زدند مدحت پاشا صدراعظم شد حسین عونی پاشا وزیرجنگ وخلیل پاشا وزیرخارجه شد .

درهمان هفته اول یعنی در نهم محرم ۱۲۹۰ وقتی که ناصرالدین‌شاه برای سیاحت فرنگستان از ایران بیرون‌آمده حسنعلی‌خان بطرف تهران رفته ووزیرمختار جدید ایران‌هم هنوزمعلوم نیست خلیل پاشا وزیرخارجه در کمال بی‌صبری وجسارت مراسله رسمی بسفارت ایران نوشته و اعلام میداشت که « من بعد کارگذاران دولت عثمانی بارعایای ایران مثل رعایای خود رفتار خواهند نمود. »

بنابرمذاکرات ونوشتجاتی که در همان وقت رد و بدل شده این جسارت و حق شکنی عثمانی ها دلیلهای متعدد ومحرك های مختلف داشته است عجالتاً چندتای آنها را برای توضیح بیان میکنیم :

اول بسبب قحط وغلائی که درایران شد درسال ۱۲۸۸ هزاران نفر ازاهالی ایران برای تحصیل قوت لایموت بممالك عثمانـی مهاجرت کرده بودند . همه این فراریان از طبقه سوم بوده بدون داشتن سرمایـه وکسب و کار بهرطرف پراکنده شده بودند .

دوم مأمورین‌ایران که درآن ایام باسم وکیل کنسولگری دراغلب شهرهای عثمانی رسماً برای حفظ حقوق اتباع ایران‌معین شده بودند یك مشت مردم بی‌سر وپا بودند که بدون مواجب ومرسوم مأمور شده امر معاش خود را بشر و شلتاق و نهت و غارت میگذراندند ـ نبودن یك قانون تجارت‌هم درایران مؤید این بی‌اعتدالیها شده مأمورین ایران و عثمانی نه‌تنها حقوق اتباع ایران بلکه حقوق اتباع سایر دول را هم ضایع میکردند .

سوم درآن اوقات بعد از واقعه هـرات دولت ایران بطرف روسها متمایل شده و انگلیس‌ها سخت دلتنگ بودند و زمینه سوابق فوق انگلیسها و عثمانی‌ها هردو را برای ضدیت با ایران متفق می‌ساخت بنابراین مدحت وعونی وخلیل که هرسه از دست نشاندگان سفارت انگلیس بودند این اعلامیه را صادر کرده و بامضای سلطان رسانیده بودند .

براین‌عوامل ظاهری یك علت معنوی هم بود که درخاطر ونهاد پیش‌قدمان ژون‌ترك جاگرفته وحکمفرمائی میکرد ولی بزبانشان جاری نمی‌شد وآن این بود که چون اروپائیان بالاخره عثمانیان را از اروپا بیرون میکنند عثمانیان‌هم باید بممالك آسیا دست اندازی کرده و جبران تلفات و ضایعات را در سمت آسیا بنمایند و برای استحکام سلطنت آسیائی عثمانـی تصور کرده بودند کـه بهترین وسیله استحاله ملل مختلف است در نژاد ترك علیهذا در هر کجا روح ملی سراغ داشتند بخفه کردن‌آن می کوشیدند وچون مدحت‌پاشا درحکومت بغداد ضعف ایران‌را مشاهده کرده ویقین کرده بود که دولت ایران بحکم اضطرارمتحمل هر گونه رفتار وتکالیف شاقه خواهد شد در کمیته ژون‌ترك‌تصمیم گرفته‌شد که این‌معامله‌را بدواً از ایرانیان شروع کرده و بسبب فشارهای گوناگون آنان را یابزور تبعه‌عثمانی‌نمایند ویا ازخاك عثمانی فراری کنندواین‌همان‌سیاستی‌است که بعدها کمیته‌اتحادوترقی در کردستان‌هم پیش گرفت .

وچون درمیان اجنبی‌های ساکن ممالك عثمانی‌ازایرانی بی‌صاحب‌تر کسی نبود و عثمانیان هم از همان ایام بزمزمه وخیال الغاء کاپیتولاسیون افتاده بودند برای پر کردن گوش اروپائیها بدواً از اتباع ایران شروع نمودند . (۱)

سفارت حاجی شیخ محسن خان معین‌الملک

از ۱۲۹۰ تا ۱۳۰۸

حاجی شیخ محسن‌خان‌درسال۱۲۳۴ هجری قمری در تبریزمتولد شده پدرش حاجی شیخ کاظم که اهل رشت بود در تبریز تجارت مهم داشت مادرش جیران خانم دختر حاجی سید حسین تاجر معروف آذربایجان جد خانواده عدل بود .

حاجی شیخ کاظم که از دوستان میرزا تقی خان امیر کبیر بود در زمان سلطنت محمدشاه برای تجارت‌باستانبول رفته و شیخ‌محسن را بهمراه برده بود درآنجا فرزند را بمدرسه گذارده پس‌از چندسال توقف در پای‌تخت عثمانی باتفاق پسر بمکه معظمه رفته در زمان صدارت میرزا تقی خان امیر کبیر به تهران آمد .

حاجی شیخ محسن که‌تحصیلات کافی کرده زبان فرانسه را بخوبی آموخته خطوط نستعلیق و شکسته را زیبا مینوشت جزو نزدیکان مخصوص امیر اتابك در آمد و نزد معظم‌له بخدمت منشی گری و مترجمی مشغول شد .

در سال ۱۲۷۲ درسفارت عباسقلی خان نوری سیف‌الملك به پطر بورغ حاجی میرزا محسن از اعضای سفارت مزبور بلقب خانی سرافراز شد . در۱۲۷۵ که حسنعلی‌خان گروسی (امیر نظام)مأمورسفارت پاریس‌ولندن گردید حاجی محسن‌خان سرهنگ مستشار سفارت پاریس به منصب سرتیپ سومی و نشان و حمایل آن رتبه سرافراز گردید .

در ۱۲۷۳ حاجی محسن خان سرتیب اول بسمت شارژد افری مأمورسفارت لندن گردید در سال ۱۲۸۶ باعطای منصب‌وزیر مقیمی در بار انگلستان نائل آمد .

اگرچه درزمان میرزا حسین‌خان هم روابط ایران و عثمانی تعریف‌نداشت انگلیسها که حامی عثمانی بودند و پس از واقعه هرات از ایران دلتنگی داشتند



حاج محسن خان معین الملک (مشیر الدوله)

وهمیشه بر علیه ایران از آنها حمایت میکردند معذلك بواسطه وجود دوستداران ایرانی دردربار عثمانی و دوستان شخصی میرزا حسین خان سفارت ایران موفق بحفظ حقوق ایرانیان میگردید .

بعدازرفتن میرزاحسین خان به تهران چون سلطان عبدالعزیزخان بروسهامتمایل شده بود انگلیسها هم دسته رون ترکها را که دشمنان ایران ودست نشانده خودشان بودند برسر کار آوردند و نتیجه را چنانکه درزمان سفارت حسنعلی خان دیدیم عملیات حسین عونی ،مدحت پاشاوخلیل پاشا بود که منجر باستعفای حسنعلی خان گروسی گردید.

دولت ایران بتصور اینکه حاجی محسن خان سالها مأمور انگلستان بوده و با آنها دارای روابط حسنه است او را بسفارت استانبول فرستاد و مشارالیه هم در هشتم ربیع الاول ۱۲۹۰ ار راه بلغارستان وارد استانبول گردید .

انتخاب شیخ محسن خان دراینموقع از وزیر مقیمی لندن بسفارت استانبول شاید برای تبدیل بداندیشیهای دولت انگلیس بود،مشارالیه بهمراه خود یك سفارشنامه بالا بلند از لارد گرانویل وزیر خارجه انگلستان برای سفیر کبیر انگلیس مقیم استانبول آوردو منتظر استقرار روابط دوستانه بود اما سفارشنامه مزبور بهیچوجه مؤثر واقع نگردید .

در ۲۱ ربیع الاول ۱۲۹۰ دوازده روز،بعداز ورود باستانبول بوزارتخارجه تهران مینویسد « هر چه برای بطلان اعلام نامه خلیل پاشا بابعالی مذاکره میکنم سرهانری الیوت سفیر کبیر انگلیس که مدعی حقیقی ماست ببابعالی دستور میدهد و عثمانیها را بضدیت باایران تشویق میکند،اصلا خلیل پاشا بدستور سفارت انگلیس این اعلامیه را صادر کرده است . »

در آن هنگام ناصرالدین شاه برای بار نخستین باربارو پا میرفت همینکه به بطرز بورغ رسید از طرف دولت روس بسفارت خودشان در استانبول دستور مساعدت بایران واصل شدوسفیر عثمانی در دربارپطرزبورغ به بابعالی در این زمینه نوشت بالاخره بوساطت سفیر دول متحده آمریکا قرار شد که اعلامیه خلیل پاشا مجری نشود و تا انعقاد معاهده تجارتی ما بین ایران و عثمانی صورتی موقت از طرفین اختیار گردد .

سفارت حاجی شیخ محسن خان معین الملک (مشیر الدوله)



نشسته از چپ براست میرزا صادقخان مترجم -حاجی میرزا نجفعلی خان منشی اول سفارت میرزا محبعلی ناظم الملک مـأمور حدود- حاجی شیخ محسن خان معین الملک- نریمان خان مستشار سفارت- میرزا جوادخان جنرال کونسول -میرزا محمدعلی خان تبریزی برادرمیرزا جواد خان -ملاسلیمان تبریزی روضه خوان سفارت
ایستاده نفر پنجم محمد آقا تبریزی منشی دوم- نفرششم حاجی میرزاحسن‌خان خبیر الملک نفرهفتم میرزا عبدالغنی اصفهانی ناظر سفارت -نفر هشتم اسداله‌خان تبریزی آتاشه
این عکس درقوری چشمه انداخته شده است

در تعقیب قرار داد موقت که باواسطه سفیر کبیر دول متحده آمریکا گذاشتند شیخ محسن خان به تهران مینویسد « جهة جری شدن عثمانیها برای این است که در قحطی ۱۲۸۸ اسبهای عشایر ایران مرده‌اند و اینها خیال میکنند که ایرانیها تا چندسال دیگر قادر بدفاع حقوق خود نیستند اگر مالیه عثمانیها اینقدر خراب نبود حتماً باما جنگ میکردند واگر ماپنجاه هزار قشون منظم بااسلحه جدید درآذربایجان و بیست‌هزار در کرمانشاه داشتیم اینحرفها درنمی‌آید.

سفیر کبیر انگلیس علناً حمایت عثمانیها را میکند وسفیر روس هم مابین دو دولت اسلامی کدورت میخواهد اولیای دولت بایدبهتر از بنده بدانند در اینمدت از مداخله روس و انگلیس درکارهای خودمان‌غیر از تعطیل و ضرر حاصلی نبرده‌ایم و نخواهیم برد تا استقلال خود را از دیگران میخواهیم استقلال محال است وتاحفظ حقوق مقدسه خود را ازسایرین‌منتظریم به‌ترك آن‌رفته رفته مجبورخواهیم شد».

عثمانیها هروقت که‌سرپیچی‌از مواد معاهدات با دول اروپا بسرشان می‌افتاد از قبیل الغاء کاپیتولاسیون ـ وضع مالیاتهای جدید اصلاح محاکم‌عدلیه یا بعبارتاً اخری هر وقت که تضیع حقوق اتباع خارجه‌را در نظر میگرفتنددر انتظار روزهای فیروزی که بتوانند این آرزوهای درونی را با اتباع دول‌اروپا معمول دارندرسم های جدید را با اتباع ایران تجربه میکردند بنابراین اصول در تعقیب‌اعلامیه خلیل‌پاشا که حقوق کاپیتولاسیون ایران را لغو میکرد اداره گمرك عثمانی فوراً شروع کرد از تنباکوی ایران صدی هفتاد و پنج گمرك‌بگیرد. وزارت مالیه از اصناف ایرانی مالیات گزاف تقاضا کرده دکاکین همه را بست ـ وزارت داخله و اداره پلیس هر جاکه ایرانی متمول سراغ کردند لختش کردند و دارائیش را بردند در این جوش وخروش وطنی‌یك واقعه تأسف انگیزو مضحکی روی داده که از درج آن خودداری نمیتوانم کرد.

مرحوم میر علم‌خان حشمةالملك امیرقائنات (۱) باحشمت وجلال فراوان سفرحج کرده درمراجعت‌ازمکه معظمه در شهر دمشق پلیس‌های عثمانی شبانه‌بمنزلش

(۱) جد آقای امیر اسداله خان علم

ریخته هرچه داشت بغارت بردند وهر چه سفارت ایران با بابعالی در اینباب‌مذاکره کرد بی‌نتیجی ماند. سپس در دفتر عایدات خصوصی مـامورین عثمانی یك قلم باسم تاراج اموال مسافرین‌ایرانی اضافه شد و در هر جا رئیس پلیس وظبطیه مواظب ورود مسافر ایرانی بود، یك‌روز اداره پلیس‌خبر گرفت که حاج عبداله‌خان پسر خانباخان سردار در مراجعت ازمکه‌باستانبول وارد شده شبانه ظبطیه‌ها بخانه‌اش‌ریخته واموالش را غارت کردند چون حاضر برای دفاع شده‌بود خودش رانیز باداره پلیس برده‌بودند فردا صبح خان مزبور که ساکن ایروان و تبعه‌روس‌بود شکایت بسفارت روس برده بود روسها سخت اعتراض کرده وتنبیه مرتکبین راخواسته بودند وزیر داخله‌عثمانی درعذر خواهی از سفارت روس گفته بود به‌بخشید خیال کردیم تبعه ایران است که با او اینطور رفتار کردیم آما سفارت‌روس باین عذر و بهانه قانع نشده مختار و امام و ظبطیه را تنبیه کرده و اسبابها را پس گرفتند. (۱)

برای‌نمودن روحیه شیخ‌محسن‌خان‌و وضعیت ایرانیان همین چند سطر کافی است. وقایع مهم دوران سفارت مشارالیه کـه هیجده سال متوالی طول کشید از اینقرار است

(۱) مذاکرات برای تحدید حدود ایران و عثمانی

(۲) کشته‌شدن سلطان عبدالعزیز خان و بسلطنت رسیدن سلطان مرادخان پنجم و جلوس سلطان عبدالحمید خان ثانی.

(۳) تاسیس اداره اتحاد اسلام و کوشش برای اغفال ایرانیان.

(۴) تاسیس روزنامه اختر.

(۵) پس گرفتن محال قطور از عثمانیها.

(۶) تقاضای یونانیهای ساکن خاك عثمانی برای مهاجرت بایران.

(۷) خاصر شدن‌فتنه‌شیخ‌عبیداله بدست سلطان‌حمیدوقتل‌و غارت‌آذربایجان

(۸) قتل عام ارمنیان

(۹) تصمیم مجلس ملی ارامنه برای مهاجرت کلیه ارمنی‌ها بایران .
(۱۰) عملیات سلطان حمید برای جلوگیری از رواج تشیع درعراق‌عرب.
(۱۱) گرفتن سلطان حمید جشن نوروز را در استانبول .
(۱۲) اداره اتحاد اسلام و خلافت مسلمین .
(۱۳) ارتباط نیامدن ناصرالدین شاه باستانبول با مسئله‌خلافت واتحااسلام
(۱۴) دعوت و نفی سیدجمال‌الدین اسد آبادی .
(۱۵) افتادن کلیه اختیارات‌ایران بدست میرزاعلی اصغرخان امین‌السلطان
(۱۶) عزل شیخ محسن خان معین الملك در کمال وقاهت و بی شرمی .

معین الملك بسیار خوش صحبت و بذله‌گـو بود سه تارنیکو می‌نواخت ـ دودانك شیرین وبا مزه میخواند خطوط نستعلیق وشکسته را شیوا مینوشت هـر وقت حالـی داشت شعر میسرود بتمام معنی هرمند بود چون. بـا یکی از دختران چرکس عثمانی ازدواج کرده بود از همان سالهای اول باحرم سلطان آشنائی و روابط پیدا کرده و دوستی و یگانگی‌او با سلطان حمیدبحدی رسید که هفته‌ای چندشب‌بسرای میرفت و او با سلطان شام میخورد .

معین‌الملك‌دراوایل‌مأموریتش سلطان حمید را دوستدار ایران می‌پنداشت ولـی بزودی تغییر عقیده داده وحرفهای او را در زمینه اتحاد اسلام ودوستی باایران باور نمیداشت اما چون بااو دست دوستی صمیمی‌داده بود همیشه در نهایت جوانمردی از او دفاع میکرد .

در این ایـام آشفته دوستی معین‌الملك برای سلطان بسیار ذی قیمت بود زیرا مشارالیه بـا خوش صحبتی و خوش روئی بلند همتی و گشاده دستی نسبت بهمه خدمتگذار ومشفق و طرف مشورت هر کس بود با مقام شیخ‌السفرائی در لژماسونی (گرانداوریان) یکی‌از روسای متنفذبوداما قدمی برخلاف مصالح ایران برنمیداشت عضو مجامع عمومی ، رئیس کلوپ استانبول همیشه بیدار دل و از همه جا باخبربود و درمدت هیجده سال که‌سفارت با او بود هیچکس نمیتوانست‌بخوبی او منافع‌ایران و ایرانیان را محفوظ بدارد .

خدمتی که او در این ایام بسلطان حمید کرده و تا کنون مکتوم مانده یکی از وقایع مهم تاریخ شرق است که باعث نجات سلطان حمید و دولت عثمانی شده و اگر اندکی عدم صمیمت بخرج میداد ممکن بود تاریخ امپراطوری عثمانی واوضاع شرق همان ایام بکلی دگرگون میشد

طرف بیستم محرم ۱۲۹۵ که طلایه قشون روس به چتالجه چند کیلومتری استانبول رسید سلطان حمید معین‌الملك را به تعجیل احضار میکند معین‌الملك که وارد سرای میشود باندرون میبرندش سلطان سفیر ایران را باطاقی میبرد که درآنجا چند جامه دان بسته بوده. بمعین‌الملك میگوید اینها را الان ببرید بسفارت ایران‌و هر وقت که قبض رسید بخط خود من‌دریافت گردید تسلیم حامل نمائید. معین‌الملك متحیر می‌ماند و سبب میپرسد سلطان میگوید اگر قشون روس استانبول را تصرف کند بیم آن است که‌مرا دستگیر کنندباین‌جهة جواهرات واسنادم را نزد شماامانت میگذارم و خودم بطرف آناطولی میروم.

معین‌الملك از ضعف نفس سلطان درتعجب می‌افتد و از این خیال ملامتش میکندو میگوید بعداز آنکه مملکت را برایگان از دست بدهی زندگی میخواهی چه کنی و پول و جواهر بچه‌کارت میخورد توکل بخدا داشته باش ممکن است‌هزار واقعه غیر منتظره پیش بیاید. بالاخره برای اینکه‌سلطان‌بچنین‌کار خطائی اقدام‌نکند در سرای میماند و تنهایش نمیگذارد چاشت را با هم میخورند و از این خیال منصرفش میکند.

پیش بینی معین‌الملك درست درآمدودول بزرك اروپا مانع تصرف استانبول شدند.

اما موضوع عزل معین‌الملك با وقاحت و بی شرمی

میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان وزیر اعظم که از طرفداران سیاست انگلیس در ایران بود بعداز واقعه تحریم‌تنباکو عدول کرده علمدارسیاست روس در ایران شده بود و شاه تمام اختیارات را بدست امین‌السلطان داده بود اوهم میخواست

بیرون کردن سید جمال‌الدین اسد آبادی از تهران بدون مقدمه تلگراف عزل معین‌الملك را بطور کشف مخابره نمود. مگر به خود معین‌الملك تلگراف کرده بود نه‌خیر!! خطاب بمیرزا جوادخان مستشار بود که «معین‌الملك معزول است شما شارژدافر هستید»

تلگراف را چنانکه رسم دوره سلطان حمید بود اول بنظر سلطان رسانیده و بعد بسفارت داده بودند. چند ساعت بعد سعید پاشا صدراعظم میرزا جـواد خـان را به بابعالی احضار کرده و گفته بود «چرا اولیای دولت ایران از امور و اصول جاریه دیپلوماسی اینقدر بی اطلاعند در کجا دیده شده یك سفیر کبیری را که در یك مملکت هیجده سال نماینده شخص پادشاه بوده و اینطور در انظار داخله و خارجه این مملکت و در حضور سلطان و در بابعالی کسب احترام نموده این قسم بتوسط مستشار سفارت عزل او را اخطار نمایند اینکار بی اعتنائی و بی احترامی بزرگی است که اولیای دولت ایران هم بسلطان عثمانی و هم بـه پادشاه ایران کرده‌اند و اعلیحضرت سلطان بسیار دلتنگ شده است.»

چندساعت بعد رضاپاشا وزیر دربار ازطرف سلطان باحوال پرسی معین‌الملك آمده و اظهار تأسف کرده بود. فردای آن روز سلطان حمید شخصاً به ناصرالدین‌شاه یك تلگراف گله آمیز مفصل کرده و ابقای معین‌الملك را خواسته بود.

خبر عزل معین‌الملك کـه در استانبول پراکنده شد همه سفرا و رجال و اعیان شهر بسفارت آمده‌اظهار تأسف کرده بودند هیئت سفراء خارجه از معزول کردن یك‌سفیر کبیری باین صورت‌خصوصاً رنجیده بودند چند روز بعد سلطان یك‌تلگراف مجدد بناصرالدین شاه کرده بود.

اما در تهران بر کشیدگان امین السلطان میگفتند معین‌الملك نوکر سلطان حمید شده حقوق دولت ایران را به عثمانیها فروخته از آن گفته‌هائی کـه فرهنگ اداری ایران پر است شهرت میدادند و آتش اعزاض خصوصی چنان زبانه کشیده بود که خدمات صمیمانه معین‌الملك و مجاهدات غیورانه که برای حفظ حقوق ایرانیان در مدت هیجده سال کرده بود همه در دریای اغراض خصوصی غرق میشدند و شگفت تر از همه این است که ناصرالدین شاه ازاصرار سلطان حمید برای ابقای معین‌الملك

از سعایت‌های امین السلطان مظنون شده بـه علیا حضرت ویکتوریا ملکه انگلیس شکایت کرده بود .

شهداله تعالی معین‌الملك در مدت هیجده‌سال با بزرگی و گشاده دستی با کار آگاهی و بیدار دلی بارارنیوشی وپرده‌پوش آبروی ایران را ازهمه‌چیز وهمه کس فزونترمیخواست ودرخدمتگذاری باین مملکت بی‌سر و سامان‌کاهی درنك‌نداشت‌قدرش بعداز عزل معلوم شد وشکستی که بعد از رفتن اوبسفارت ایران خوردترمیم‌ناپذیر شد.

معین‌الملك در ۱۴ شعبان ۱۳۰۸ سفات را ترك کرده به عمارتی کـه در استینیه داشت رفت چون از رفتار تهران رنجیده بود چندین‌ماه در آنجا ماند وپس‌از آن باعیال و اطفال عازم تهران شد .

متاسفانه وضعیت‌اداری دولت‌ایران دراین مدت نیم‌قرن که ازعزل‌معین‌الملك تا عزل بنده کمترین گذشته تعییری حاصل نکرده است . البته مقام و مرتبه من بـا معین‌الملك قابل مقایسه نیست امـا تناسب محفوظ ـ عین آن رفتار را بامن کرده‌اند اگر ناصرالدین‌شاه ملکه انگلیس را در عزل معین‌الملك واسطه کـرده است دولت ایران سفیر کبیر امریکا را واسطه کرده است .

باقی عملیات وقایع هم کاملا بهم شباهت دارد اگر شکستی کـه از رفتن معین‌الملك بسفارت رسیدترمیم ناپذیر بود بعداز رفتن من هم از استانبول درب‌سفارت بکلی بسته شد .

اگر در عزل معین‌الملك نظر سیاسی و غرض شخصی دخالت داشته در عزل من بعلاوه دشمن‌های خصوصی رشوه و قاچاق‌و شراب وزن هم بی دخالت نبوده اند .

همان سفارتی که جانشین من در گزارش رسمی‌اش بوزارتخارجه مینویسد توفیق پاشاه صدراعظم از دوستان خـان ملك بود صفا بیك وزیر امـور خارجه از او طرفداری میکرد هیئت پلیس متفین باو اطمینان داشت و اداره تلگراف هند واروپا فرمان او را اطاعت میکرد همان سفارت بعد از رفتن من چنان متبذل و بی‌اعتبارشد که چند سرباز ایطالیائی درش رابستنند . (۱)

---

(۱) به صفحه‌های بعد در همین کتاب رجوع نمائید



سفارت میرزا اسدالهخان ناظمالدوله
ازچپ براست نشسته مسیو باروتی مشاور حقوق ـ فرج اله خان مستضر السلطنه ـ میرزا اسمعیل خان اعزازالسلطنه مستشار سفارت ـ ناظم الدوله سفیر کبیر ـ آوانس خان ترجمان اول ـ میرزا باقر خان نایب اول
ایستاده از راست بچپ حاجی سید عبدالباقی اصفهانی ، طبیب سفارت ـ میرزا حسین خان نایب سفارت ـ میرزا اسداله منشی و مترجم دوم ـ میرزا جعفرقلی نایب قونسولخانه نفر ششم صفاء الممالك

سفارت میرزا اسداله خان ناظم الدوله

بعد از حاج شیخ محسن‌خان معین‌الملك(مشیرالدوله) چون محورسیاست تهران عوض شده‌ودنباله تحریم تنباکونفوذ روسها برانگلیسیها چربید و امین السلطان که علمدار سیاست انگلیس بود بروسیه متمایل گردیده بود میرزا اسداله خان ناظم‌الدوله را از وزارت مختاری بطرزبوزع بسفارت کبرای استانبول فرستادند.

دوران زرین سفارت که با حاجی میرزا حسین خان سپهسالار آغاز شده‌بود باشیخ محسن خان معین‌الملك به پایان رسید از این پس در هر کاری پستی و فرو افتادگی‌نمایان است‌ازآنجمله‌در دفاتر ونوشتجات سفارت این انحطاط بخوبی‌محسوس است تا آن زمان کلیه دفاتر آراسته و پیراسته بود از این تاریخ در هم و برهم و پراکنده میباشد کتابهائی که نوشتجات سفارت در آن ثبت شده تا این زمان همه خوش خط و پاکیزه و مرتب و منظم‌اند ولی از این تاریخ به‌بعد تلگراف ماه صفردر محرم و کاغذهای سال آینده پیش‌از امسالین ثبت شده است آنهم با چه صورتی اغلب بی نمره و بی تاریخ با خطهای مختلف‌ناخوان مرکب‌های گوناگون که در هرسطری چندین دفعه تراشیده شده دفتر سوراخ گردیده علاوه‌بر اینهاهمه مراسلات بچه‌گانه بی سروته ودریك فارسی شکسته بسته نوشته‌شده است با این ترتیب تعجب نیست که تاریخ ورود ناظم‌الدوله باستانبول در دفاتر ثبت نشده باشد.

در این ایام مهم ترین مسائلی که سفارت بدان مشغول است مسئله انحصار خرید و فروش تنباکوی ایران درخاك مصروعثمانی است که برای کار گذاران دولت تهران و سفارت استانبول عایداتی سرشار داشته‌و بیشتر نوشتجات که در دفتر آشکارا ثبت شده راجع به تنباکو است. ضمناً بواسطه یادداشتهاو جملاتی که در دفتر آشکارا

جسته‌جسته اشاره شده فهمیده میشود که ازاین تاریخ سفرا دفتر پنهانی هم داشته‌اند که معلوم نیست چه شده شاید هر سفیری دفترخود را همراه برده باشد .

تحریم‌استعمال‌تنبا کودر ایران مقارن این‌ایام‌است‌بعدازعزل‌شیخ‌محسن‌خان رژی ایران که هنوز بهم نخورده بوده انحصار خرید وفروش تنبا کوی ایران را در خاك عثمانی بیست‌و پنج ساله برژی عثمانی واگذار کرده و چهار فقره قرار دادبسته است . در ایران که استعمال تنبا کو تحریم شد و ناصرالدین شاه امتیاز رژی را لغو کرد تنبا کو فروشهای ایرانی که چهارصد دکان در استانبول داشتند دکانها را بسته بسفارت ریختند و از کمپانی رژی خسارت مطالبه کردند وبرای هردکان یکصدلیره طلا سرقفلی خواستند . کمپانی راضی شد هر سودی که در سال میکرده‌اند همانقدر بآنها بپردازد . لیکن‌سفارت‌روس در استانبول انگشت کرده ونگذاشته تنبا کو فروشها این پیشنهاد را قبول کنند و سعی کرده که کمپانی هر ساله‌مبلغ معینی بدولت روس بپردازد و دولت روس اجازه بدهد که‌اتباع روس تنبا کوی ایران‌را بخاك روسیه برده و از آنجا با مهر سربی و جواز داخل خاك عثمانی نمایند و ضمناً ملك‌التجار اصفهان را نزد حاجی میرزا حسن شیرازی فرستادند که خروج تنبا کو را از ایران برای رژی عثمانی فتوی دهد .

رئیس رژی عثمانی سی هزار لیره‌پیشنهاد کرده بودبه‌ایران بدهد . بعد از مذاکرات خصوصی و دوستانه کارگذاران دولت علیه انحصار فروش تنبا کوی ایران را درخاك عثمانی بیست وپنج ساله بسالی سیزده هزار لیره بکمپانی واگذار کرده در در یازدهم ربیع‌الثانی ۱۳۱۰ قرارنامه در استانبول امضا و مبادله شده در ضمن عقد قرارداد مذکور سفارت با کمپانی قرارداده بود که تا انقضای مدت قرارداد ماهی پانصد لیره بابت‌خدمتانه بسفارت برسد ماهیانه دویست لیره به‌مستشار سفارت‌دویست لیره به نایب اول دویست لیره‌به سر کنسول ویکصد لیره به ترجمان اول . در آن ایام سهم مستشار و نایب اول را اعزاز السلطنه داماد ناظم‌الدوله میگرفت و سهم ترجمان اول و سر کنسول را آوانس‌خان ترجمان اول‌تصرف میکرد . پس مجموعاً سالی شش هزار لیره‌طلا بموجب حساب‌فوق بکار کنان‌سفارت استانبول میرسید و تناسب‌خدمتانه

اولیای امور تهران را با این مبلغ میتوان حدس زد .

پیش ازامتیازانحصار،مصرف تنبا کوی‌ایران‌در خاك‌عثمانی‌سالی‌چهار ملیون‌و دویست‌هزار کیلو گرم‌بودو بعدازانحصار به‌دوملیون‌ودویست‌وپنجاه‌هزار کیلو گرم‌رسید.

مقدمه‌کاغذ پرانی‌سیدجمال‌الدین اسدآبادی‌بعلمای نجف و کربلا وپیغامهای ناصرالدین شاه توسط ناظم‌الدوله بسلطان حمید راجع بسید جمال الدین در این ایام است . (۱)

ازوقایع مهم این اوان قتل عام یکصدهزار نفر ارمنی است که بامرسلطان حمید انجام شده و تقاضای‌رسمی مجلس ارامنه عثمانی برای مهاجرت بایران است .

دیگر از وقایع مهم قتل عام‌شیعیان‌سامره و قتل و غارت‌شیعیان کربلاست. در این ایام اسف اشتمال مدافعین حقوق دولت علیه‌درمصر بنان‌الملك‌نماینده سیاسی ایران است کـه درمجالس رسمی با حمایل و نشان مست میکند و کلاه پوستی را که نشان شیرو خورشیددر او نصب شده از سر برداشته در آن‌آب‌جو میریزدومینوشد و شبانه از دست طلبکار از مصر فرار میکند .

دربغداد حاجی حسینقلی‌خان صدرالسلطنه‌پسر میرزاآقاخان‌صدراعظم‌نوری سر کنسول. است حسن توفیق‌پاشا والی بغداد که واداشت علمای‌عامه شیعه‌ها راتکفیر کنند و قتل‌عام سامره را فراهم کرد صدرالسلطنه سر کنسول برای او از دولت‌ایران تقاضای نشان و حمایل میکند .

معلوم است با این مامورین هر جامیدان تجاوز عثمانیها شده و برایرانیان تاخته‌اند . عشایر عثمانی در تمام حدود تخطی کرده‌اند سیصد و بیست نفر ایرانی را درعراق عرب و دویست و دوازده نفر را در استانبول بسربازی عثمانی برده‌اند . بدون اینکه از اتباع سایر دول مالیات بگیرند از ایرانیان مالیات تمتع گرفته‌اند . در بصره ایرانیان را از گرفتن تذکره ایرانی ممانعت کرده و تهدید کرده‌اند و درهمه جای خاك عثمانی بـه بهانه قانون منع ازدواج شیعه و سنی ایرانیان را مجبور بـه قبول تابعیت عثمانی نموده‌اند .

(۱) بسیاست‌گران دوره قاجار نوشته خان‌ملك ساسانی مراجعه شود



سفارت میرزا محمود خان علاءالملک

از چپ بـراست نشسته   اوانس خان منیع‌السلطنه   ۲ بهاءالملک قره‌گوزلـو علاءالملک   ابوالقاسم خان ناصرالملک سفیر فوق‌العاده   احمد علی پاشا مهماندار   علی خان آتاشه نظامی   میرزا حسن‌خان منشی   ایستاده محمد خان صدیق حضرت   نفرسوم اسمعیل خان ممتازالدوله   چهارم مصطفی خان صفاءالممالک

سفارت میرزا محمود خان علاءالملك

در ذی قعده ۱۳۱۲ مأموریت ناظم‌الدولـه در استانبول خاتمه پیدا کرد و برادر کهترش علاءالملك که از هر حیث ازاو کوچکتر بود باستدعای ناظم‌الدوله از وزیر مختاری پطرزبورغ بسفارت کبرای استانبول آمد .

بعداز تحریم تنباکو که میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان از بیرق‌داری سیاست انگلیس درایران تغیر جبهه‌داده ومطیع سیاست روس گردید این مسئله‌طبیعی بود کـه سفرای ایران در ممالك خارجه ازمیان دوستداران روسیه انتخاب شوند لذا ناظم‌الدوله وعلاءالملك از پطرزبورغ مأمور استانبول شدند .

وقایع‌مهم‌این‌ایام توقیف دوستان‌سید جمال‌الدین اسدآبادی ـ عزیمت‌میرزا رضا کرمانی‌به‌تهران‌و کشته شدن‌ناصرالدین شاه‌است. دریازدهم‌شوال‌برای گرفتن‌جشن پنجاهم سلطنت ناصرالدین شاه بسفارت استانبول تلگراف رسیده کـه در بیست ودوم ذی‌قعده جشن بگیرید. علاءالملك فوراً بسلطان حمید خبر داده سلطان هم گفته است که‌منیف پاشا را بااسباب آتش‌بازی به‌تهران خواهد فرستاد .

شب شنبه یازدهم ذی قعده تلگـراف کشته شدن شاه بسفارت رسیده و روز هیجدهم بسلطان ابلاغ کرده‌اند ازاینجامذاکرات علاءالملك باسلطان‌ومکاتبات سفارت باباب‌عالی برای بردن‌میرزا آقاخان کرمانی ورفقایش‌از طرابوزان به‌تهران ودستگیری سید جمال‌الدین وتسلیم کردن مشارالیه بسرحد داران ایران شروع میشود .

چون ازنظر تاریخ ایران هویت سید جمال‌الدین ـ شرکت سلطان حمید در قتل ناصرالدین شاه وحمایت دولت انگلیس ازسید جمال‌الدین‌بسیار مهم‌است قسمتی

رادر کتاب سیاستگران دوره‌قاجار(۱) وقسمت دیگررا درتاریخ‌روابط سیاسی‌ایران و عثمانی نوشته‌ام .

وقایع دیگر این ایام آمدن ابوالقاسم خان ناصرالملك همدانی برای‌اعلام تاجگذاری مظفرالدین شاه است مشارالیه دربیستم شوال ۱۳۱۴ باستانبول آمده ویك قبضه‌شمشیر مرصع‌ازطرف پادشاه‌ایران‌برای‌سلطان حمیدآورده ومذاکرات‌محرمانه‌ای بدون‌اطلاع‌وحضور علاءالملك باسلطان‌نموده است که‌باعث شکایت علاءالملك گردیده. مسئله دیگر قرض کردن دولت ایران ازدولت روس وپرداختن دویست هزار تومان از آن قرضه برای ساختن راه‌آهن حجاز است .

سوم جنگ عثمانی ویونان وآمدن ویلهیلم دوم امپراطور آلمان باستانبول برای ملاقات سلطان وتأسیس اداره اتحاداسلام ـ چهارم قتل وغارت ایرانیان درنجف اشرف است که آن وقایع‌را به‌تفصیل در تاریخ روابط سیاسی ایران عثمانی نوشته‌ام .

دراین‌ایام تلگرافات رمز وزارت‌امور خارجه وصدارت‌عظمی بسفارت‌ایران بسیار خواندنی است ودرجه انحطاط مرکز دولت رابخوبی نشان میدهد .

۱ ـ ازپاریس برای‌شاه یکصد عدد شیپورشصت عددسورنا بیست عدد نی‌لبك میفرستند اجازه بگیرید ازطرابوزان حمل کنند جمادی‌الاول ۱۳۱۵ .

۲ ـ برای اعلیحضرت‌همایونی درخت‌باأوباب باپست بفرستید. شعبان۱۳۱۷

۳ ـ برای اعلیحضرت همایونی ده‌جفت پاپاغان بفرستید (طوطی‌های رنگین که حرف میزنند) .

۴ ـ برای اعلیحضرت همایونی نت تصنیف‌های عثمانی رابا چاپار مخصوص بفرستید رمضان ۱۳۱۷ .

۵ ـ برای سیصد نفر ازاجزای دربار ازدولت عثمانی نشان بگیرید .

گزارشهائی کـه دراین ایام در آرشیو سفارت دیده میشود همه مربوط به مسئله رژی تنباکوی ایران درخاك عثمانی ومصر است. خلیل‌خیاط صاحب امتیاز که درکلاه سازی وحقه‌بازی درجه استادی داشت ازعادات واخلاق کارگذاران دولت‌در

(۱) سیاستگران دوره قاجار بقلم خان ملك ساسانی چاپ ۱۳۳۸ خورشیدی

داخله وخارجه استحضار کامل حاصل کرده در وقت پرداخت اقساط هر ساله‌طعمه‌ای بحلق لاش خوران انداخته وقسط دولت را بـه بهانه های عجیب وغریب بالا میکشید گاهی میگفت ظل‌السلطان امرداده دراصفهان تنباکو نکارند یك‌روز میگفت گمرك بوشهر تنباکو رانگاه داشته وسوخته است وقس‌علیهذا .

علاءالملك روز دو شنبه چهارم محـرم ۱۳۱۹ صدیق الملك را شارژ دافر گذاشته بطرف باطوم حرکت کرده است .



سفارت میرزا رضاخان ارفع‌الدوله
از راست بچپ علی اکبرخان مفخم‌السلطنه مصطفی خان صفاءالمالک مستشار ـ
غالب بیك تشریفاتچی ـ ارفع‌الدوله ـ جنرال سعدی پاشا مهماندار، ـ منتظم‌السلطنه ـ
اوانس خان منیع‌السلطنه ایستاده طبیب سفارت نفر چهارم حسین خان اختر
پنجم میرزا موسی خان مفتاح‌الملك هفتم ابوالقاسم خان مهام‌الملك

سفارت پرنس میرزا رضا خان دانش ارفع الدوله

از ۱۳۱۹ تا ۱۳۲۸

(پرنس صلح شد عنوان بدانش از بالا) جناب سفیر کبیر که این مصرع را سجع مهر خود قرار داده بودند طرفدار صلح کل بودند . آرزوی یکصد وبیست سال عمر داشتند دعوی شاعری هم میفرمودند ودرهمه جاجز تسلیم‌ورضا سیاستی نداشتند.

در هنگام مأموریت ایشان یك قسمت مهم روابط دولتین علتین عبارت است از شرح فضایل ومقامات ومناقب و کرامات جناب سفیر باین جهة ماهم برای تیامن و تبرك ازآنجا شروع میکنیم .

«۱۴ شعبان ۱۳۱۹ وارد اسلامبول‌شدم رئیس‌تشریفات غالب بیك که تاادرنه استقبال کرده بود فرمایشات سلطان را ابلاغ کرد وطوری متأثر شده بود که دست چاکر رابوسید چاکر بعداز ورود یك‌اسباب چائی خوری مینا که برای سلطان‌هدیه آورده‌بودم فرستادم نیکنامی که درمدت بیست وپنج‌سال خدمت درقفقازیه وپطرزبورغ تحصیل کرده‌ام چقدرخوب است. دویست وهشتاد صندوق اسباب شخصی ازپطرزبورغ باستانبول فرستاده بودم صندوقها رسیدند ازصبح تاشام مشغول چیدن اسبابها هستم . »

مراسله دیگر « سفرنامه شاه را بفرنگستان داده بودم تذهیب کرده بودند و بسلطان هدیه کردم که این جلد اولش بشما داده میشود مسرتی که ازخواندن آن به اعلیحضرت سلطان دست داد برشته تحریر نمی گنجد یك جعبه اسباب سیگار فولاد کار اصفهان طلا کوب که خودم مخصوصاً سفارش کرده بودم بسلطان تقدیم کردم از چیزهای تحفه بود سلطان گفت من‌قسم میخورم که چیزی درعمرم باین‌قشنگی ندیده

بودم وتا عمر دارم در جیبم نگاه خواهم داشت . جناب ابراهیم بیك وزیر تشریفات مات ومتحیر مانده خود را گم کرده بود . کالسکه چی توی اطاق سلطان فریاد کرد کالسگه حاضر است کسی نمی‌شنید، جناب تحسین بیك باش کاتب فریاد کرد همه بهوش آمدند وزیر تشریفات فریاد کرد که اعلیحضرت سلطان نشان درجه اول عثمانی مکلل بالماس بشما مرحمت فرمودند ربیع‌الاول ۱۳۲۰ » .

مراسله دیگر ـ « از اسپانیا که مراجعت کردم سلطان یك انفیه‌دان مرصع ویك قوطی سیگار الماس بچاکر هدیه دادند وچون شنیده بودند که بنده روماتیزم دارم پارچه‌ای که در فابریك مبارك که خودشان جهة روماتیزم تنسیج میفرمایند خیاط مخصوص خودشان رابا وزیر دربار بسفارت فرستاده برای بنده دو ثوب جلیقه اندازه گرفته‌وتا جلیقه‌هاتمام شدهرروز صبح پیشخدمت باحوال پرسی بسفارت میفرستادند» .

مراسله دیگر ـ جناب ابراهیم بیك وزیر تشریفات بنده را بتأتر سلطان دعوت کرد خدمه سلطان محض احترام بنده آنروز لباس تمیز بوشیده بودند وقتیکه واردشدم سلطان تواضع کرد ومارش ایران‌را امردادند که بزنند وبعد فرمودندایستاده احتراماً گوش میکنم وفرمودند من این مارش را خیلی دوست دارم از همه موزیك‌ها بهتر است » .

مراسله دیگر ـ « شرحی که در باب عمر طبیعی انسان نوشته بودم ناظم پاشا سفیر سابق عثمانی درایران خواند وخیلی تعریف کرد و گفت برای تربیت اطفال چقدر لازم است وزیر معارف گفت خوب است ترجمه شود ، وزیر اوقاف گفت خوب است علما از حفظ کنند چون دیدم خود اینها تادوماه دیگر نسخه‌های متعدد از این جزوه بزبانهای متعدد چاپ خواهند کرد پیش‌از وقت یك‌نسخه‌با چاپار مخصوص‌تقدیم خاکپای همایون مینمایم ۱۶ ربیع‌الاول ۱۳۲۱ نمره ۴۲۳ » .

مراسله دیگر ـ « اشعار خودم را که بترکی ترجمه وبرای سلطان فرستادم خیلی تحسین فرمودند و گفتند بقدری خوشوقت هستم که نمیدانم چطور امتنان قلبی خودرا بشما اظهار کنم . بنده فرصت را غنیمت شمرده گفتم از بیست سال باینطرف

ایرانیها مکتب ومریضخانه وقبرستان بنا کردند که دولت رسماً نمی‌شناسد ومالیات آنها بیست سال‌مترا کم شده واضح‌است بواسطه عدم استطاعت بادای آن قادر نیستنداستدعا دارم مالیات گذشته وآینده آنها رامعاف بفرمائید . فی‌الفور اراده سنیه صادرشد که مالیات گذشته رامعاف فرمودند ولی برای مالیات آینده استدعای چاکر قبول نشد . سه روز است ایرانیها جشن دارند کاری که فرانسه‌ها پارسال با کشتی‌های جنگی از پیش بردند ازتوجه خاطر خطیرهمایونی ارواحنافداه چاکر بی‌مقدارباقلم ازپیش‌برد. منتظرم که دستخط همایونی در صدر اشعار مزبوره بافتخار این چاکر صادر فرمایند وزودتر ارسال فرمایند که زیب‌دیوان اشعار مزبوره نموده بحلیه‌طبع آراسته گردد. »

مراسله دیگر ـ « مثنوی صلح اثرطبع بنده که به‌پانزده زبان ترجمه وطبع شده وبدستخط آفتاب نقط همایون زیب وآرایش یافته وبجهته صلح جویان عالم و عموم سلاطین که تقریباً چهل وپنج سلطنت است ازطبع درآمده نسخه اول آنراتقدیم اعلیحضرت همایونی مینمایم ویك نسخه هم تقدیم حضر تعالی میکنم رمضان ۱۳۲۱ نمره ۵۱۳ » .

مراسله دیگر ـ « تا کنون ازچهارده دولت درجواب مثنوی صلح تشکر نامه آمده‌و واضح است که‌از سایر ملل‌هم‌خواهد آمد. روزنامه‌ها چها کردند ودرمجالس چها گفتند اکنون بتمام روی زمین ثابت شده که اول طرفدار صلح عالم نماینده شاهنشاه ایران در کنفراس لاهه ودر سفارت اسلامبول است . اینك صورت جوابهائی که‌رسیده به‌تهران میفرستم شهرصفر ۱۳۲۲ » .

مراسله دیگر ـ « معلوم خاطر عالی هست که ملکه رومانی شاعره واسم شاعری‌اش کارمن سیلو است ازفضایل بنده خیلی شنیده‌بود وطالب ملاقات بنده شده‌بود وبتوسط معاون‌الدوله وزیر مختار ایران در بالکان ازتألیفات بنده خواسته بود وبنده را دعوت کرده بود. پارسال ممکن نشدامسال اجازه میخواهم که همقطار وهم قلم خودرا دیدن کنم ۲۷ صفر ۱۳۲۲ نمره ۸۷ » .

مراسله دیگر ـ « من‌از دارالفنونهای دنیابرای نوشتجات خودم‌لقب حکیی

در ادبیات دارم » .(۱)

دراین ایام سعادت فرجام که رئیس تشریفات دست سفیر راامیبوسید وسلطان برای قوطی سیگار زر کـوب کار اصفهان سوگند میخورد ، وزیر تشریفات از حال میرفت مثنوی صلح به‌پانزده‌زبان ترجمه میشد! دارالفنون‌های دنیا لقب‌حکیمی بسفیر ایران میدادند ، نماینده شاهنشاه ایران عالم را احیا میکرد وبا ملکه رومانی هم‌پیاله میشد وخیاط مخصوص سلطان برای سفیر ایران جلیقه میدوخت عثمانیها همه جا بر سر ایرانیان کـلاه میگذاشتند دستورالعمل وزارتخارجه تهـران بسفارت کبرا چـه میگوید (۲)از همه اینها خواندنی‌تر است .

روزیکـه ارفع‌الدوله برای مرخصی شرفیاب حضور پادشاه ایران شده بود مظفرالدین شاه‌شفاها بسفیر کبیر دستور داده بود که بانظریات عثمانیها درباب سیاست اتحاد اسلام مخصوصاً همـراهی کند وضمناً برای سلطان پیغام فرستاده بود کـه دولت ایران دراین راه برای هرگونه مساعدت حاضر است .

ارفع‌الدوله هم‌در دفعه دوم که بحضور سلطان رفته بود پیغام شاه‌را رسانده و دستورالعمل سلطان رابرای حصول این مقصود استدعا کرده بود. سلطان حمید پس‌از اظهار خوشوقتی ودعا وسلام بسیار گفته بود که باابوالهدی دستور لازم میدهم که باشما داخل مذاکره شود وترتیب کار را بدهد .

سلطان‌حمید پیش‌از جلوسش درتحت نفوذعقاید دینی شیخ‌محمد ظافر یثربی رئیس‌طریقت شادلیه‌بودسپس درتحت‌نفوذشیخ رحمت‌الله‌هندوستانی افتادو بعدازآن بسید حسین الشامی ارادت پیدا کرد چندی سید فضل پاشای حضرموتی برسرش نفوذ داشت اما ابوالهدی که یکی از رؤسای طریقه رفاعیه حلب بود و در استانبول خانقاه داشت بزودی از همه پیش افتاده عنان سلطان واداره اتحاد اسلام رابدست گرفت .

چندی بعد ارفع الدوله بدیدن ابوالهدی رفتـه بود و فرمایشات سلطان را

---

(۱) رونوشت تمام این مراسلات درآرشیو سفارت استانبول ضبط است .

(۲) دستورالعمل وزارتخارجه رادرتاریخ روابط‌سیاسی‌ایران وعثمانی تالیف‌خان ملك ساسانی ملاحظه فرمائید .

یادآور شده بود. ابوالهدی گفته‌بود اعلحضرت‌سلطان دراینباب فرمایشاتی بمن‌فرمودند که باید درصدد تهیه آنها برمی‌آمدم آنوقت شمارا مستحضر میکـردم چندی دیگر صبر کنید پیغام من‌بشما خواهـد رسید. همان ایام شاه جواب پیغام خودرا ازسفیرش خواسته بود ارفع‌الدوله مجدداً بملاقات ابوالهدی رفته بود مشارالیه اظهار کـرده بود که چند روز دیگر فلان قاضی عسکـر که در اداره مشخیت کبری دارای فلان رتبه است ازطرف من بسفارت خواهد آمد ومذاکرات لازمه را خواهد کرد.

بالاخـره در روز موعود آخوند قاضی عسگر واردشده پس‌از طی تعارفات و خواندن آیه مبارکه المومنون اخوه گفته بود جناب ابوالهدی سلام رسانده و گفتند این شاه یعنی چه ـ آخر یعنی چه. عالم اسلام یك پادشاه کـه بیشتر لازم ندارد آنهم سلطان حمید است دیگر این شاه یعنی چه ـ آخر این یعنی چه اگر این شاه بازی درایران موقوف شود همه مسلمانها دست بهم میدهند ومتحد میشوند، پس‌این شاه یعنی‌چه، آخر این یعنی چه. (۱)

۱ ـ وقایع دوران‌سفارت ارفع‌الدوله یکی‌همدستی سر کنسول ایران درجده باراه زنان حجاز است.

۲ ـ معاهده ۱۹۰۷ تقسیم ایران بین روس وانگلیس.

۳ ـ مشروطهٔ ایران.

۴ ـ خلع سلطان حمید.

۵ ـ خلع محمد علیشاه.

۶ ـ انجمن سعادت ایرانیان استانبول.

درسال ۱۳۲۳قمری عین‌الدوله‌اتابك اعظم‌ارفع‌الدوله‌رابه‌تهران احضار کرد آنوقت بدستاویزحضوراو برای‌میرزا نصرالله‌خان‌مشیرالدوله وزیرامورخارجه‌پیغام‌فرستاد که ارفع‌الدوله برای وزارت خارجه حاضراست یکصدهزار تومان (بیست هزار تومان

(۱) عزیزم بو شاه نه دیمك آخر بونه دیمك عالم اسلامدن بر پادشاه فضله لازم دگل اوده افندیمزدر آخـر بو شاه نه دیمك اگـر بوایلنجه ایرانده بیتسن‌بوس بوتون مسلمانلر برلشمکلر صونکره بوشاه نه دیمك آخر بو نه دیمك.

برای من وبقیه برای شاه) پیشکش بدهد چون دوست من هستی ازبیست هزارتومان خود صرفنظر میکنم ولی هشتاد هزار تومان اعلیحضرت رابایید تقدیم نمائی وگرنه وزارت باومرحمت میشود وشما بهتر است خود استعفا بدهید .

مشیرالدوله هم بشنیدن‌این‌پیغام حواله یکصد هزار تومان بعهده تجارتخانه طومانیانس مینویسد وتقدیم میکند شاهزاده صدراعظم نزدیك بهمین مبلغ هم از ارفع‌الدوله‌میگیرد واورا مجدداً بسفارت استانبول روانه میکند (۱) .

(۱) عین‌الدوله ورژیم مشروطه‌بقلم مهدی داودی سازمان‌کتابهای‌جیبی ۱۳۴۱ .

سفارت محمود خان علامیر احتشام السلطنه

باتعین احتشام‌السلطنه بسفارت استانبول‌معلوم بود که‌محور سیاست خارجی ایران عوض شده‌است، وقتیکه سیاست انگلیس درایران پیشرو بود حسنعلی‌خان امیر نظام وحاجی محسن خان معین‌الملك را ازپاریس ولندن باستانبول فرستادند همینکه سیاست روس جلو افتاد ناظم‌الدوله وعلاءالملك وارفع الدوله را ازپطرز بورغ مأمور استانبول‌نمودند آمدن احتشام‌السلطنه از برلن باستانبول دلالت برپیشرفت سیاست آلمان درایران میکرد.

مرحوم‌احتشام‌السلطنه چنانکه‌در اول‌این کتاب مختصری‌از ترجمه احوالش گذشت‌درآن‌زمان ازهمه‌مأمورین ایران‌بصیر تر ولایق‌تروبرای‌سفارت کبرا برازندگی داشت ولی در هنگام مأموریت ایشان کـه هشت سال طول کشید وقایـع عجیب غیر مترقبه‌ای پیش‌آمد که از سفارت ایشان نتیجه مطلوب حاصل نشد.

سال چهارم مأموریت ایشان جنگ جهانی اول پیش‌آمد ایرانیان ازعملیات روس وانگلیس ومعاهده ۱۹۰۷ دلتنگ بودنـد میدان سیاست بدست آلمانها افتاد و تبلیغاتشان باندازهٔ مؤثر واقع شد کـه همه ملت ایران ازوضیع وشریف بطـرف آنها رفتند تاحدی که وجوه مردم ایران برای کمك بآلمان وعثمانی کـه متحد شده بودند بخاك عثمانی مهاجرت کردند ودر هر گوشه و کنار کمیته ملی برای کمك به‌متحدین تأسیس نمودند.

عثمانیها عوض اینکه بتلافی بدرفتاریهائی که سالها باایران وایرانی کرده بودند درپی جذب قلوب باشند بخیالاف خام اتحاد اسلام واتحاد توران افتاده وبازهم



سفارت محمود خان علامیر احتشام‌السلطنه

ردیف اول ازچپ براست نشسته حسین‌خان معتمدالملك سرکنسول، اوانس‌خان منیع‌السلطنه باش ترجمان، نصرالله‌خان خلعت بری اعتلاءالملك مامور حدود، احتشام‌السلطنه سفیرکبیر حاجی میرزا موسی خان وافی مستشار سفارت

ردیف دوم از چپ براست ایستاده تائب بیك دفتر دار کنسولگری عباس خان معظم‌السلطنه آتاشه پسر احتشام‌السلطنه حاجی مهدیخان مقدم آتاشه

ردیف‌سوم حاجی علی‌اصغر پیشخدمت‌سفارت حاجی‌هاشم بك‌غلام‌باشی میراحمد پیشخدمت

ایرانیان راباقسام مختلف رنجاندند .

تهران هم که‌فاقد یك‌مردسیاسی بودسیاست روزمره پیش گرفت ونمیدانست بطرف روس وانگلیس برود یا بطرف آلمان وعثمانی ـ احتشام السلطنه که میان آب وآتش حیران مانده وروابطش با ایران قطع شده بود چاره‌ای جز سازش باعثمانی و آلمان نداشت آنها هم ایرانیان را بخدمت نظامی کشیدند چندین هـزار لیره بـدل عسکری گرفتند وچندهزار نفرشان رادرجبهه سوریه رعراق به کشتن‌دادند. جزئیات این وقایع را درجلد دوم تاریخ روابط سیاسی‌ایران وعثمانی مشروحاً نوشته‌ام .

ازاین وقایع عجیب‌تر تأسیس اداره بحریه ایران دراستانبول بود . عثمانیها که‌همیشه برسر تشخیص تابعیت یك‌نفر ارمنی سالها با ایران کشمکش میکردند یك روزفرمان همایون‌باطغرای سلطان رشادصادر شد که (به سقراط آتیشیدس تبعه‌عثمانی اجازه داده میشود که به‌تابعیت ایران درآید) وزارت داخله استانبول این فرمان را با سقراط آتیشیدس نزد احتشام‌السلطنه فرستاد .

اداره کشتی رانی ایران در استانبول!

پیش‌از شروع جنگ جهانی ۱۹۱٤ یك نفـر یونانی تبعه عثمانی موسوم به سقراط آتیشیدس که ازمتمولین استانبول ودارای چندین کشتی بخاربود بسفارت‌ایران رفته درخواست داده بود که به‌تابعیت ایران قبول شود احتشام‌السلطنه پس‌از سنجیدن چنین درخواستی درترازوی سفارت برای قبول این تقاضا حاضر شده بود بشرطی کـه خود آتیشیدس عثمانیها را راضی کند که تبدیل تابعیتش راتصدیق نمایند.

باوجود اینکه‌عثمانیها درمدت‌چندقرن همشان مصروف بود که‌اتباع ایران رابزور تبعه عثمانی کنند این تقاضا راحسن استقبال کردند وفرمان مخصوص ازطرف سلطان صادر شده تبدیل تابعیت آتیشیدس را قبول کـرده واورا تبعهٔ‌ایران شناختند. ۳۱ ربیع‌الاول ۱۳۳۱.

مثل افسانه‌های الف لیله بیك چشم بهم زدن درمرمره وبسفر ودریای سیاه و مدیترانه بالای چندین کشتی بزرگ تجارتی پرچم سه‌رنـگ شیروخورشید میدرخشید وبرروی دیوار هریك از کشتی‌ها نام‌شهر ویا مملکتی ازایران خوانده میشد: کرمان اصفهان ـ لرستان ـ شیراز ـ خراسان ـ همدان ـ کرمانشاهان وغیـره ودر یك آب خوردن اداره کشتی‌رانی ایران دراستانبول یك مرکز بحریه تأسیس نمود.

حقیقتاً اگر این‌واقعه‌نیرنگ‌نبودی وبطورطبیعی پیش‌می‌آمدی ودست‌بیگانه ومنافع‌نامشروع درمیان نمیشدی‌جای آن‌داشتی که‌ایرانیان مغرور وخورسند گشتندی اما اینطور نبودکارگذاران دولت‌عثمانی‌خیال کرده بودند درمدت جنگ درزیر پرچم یك دولت بیطرف بطور قاچاق حمل ونقل اسلحـه ومهمات جنگی کنند وخودشان

آتیشیدس را به تبدیل تابعیت واداشته بودند وچون کلیه حمل ونقل آسیای صغیرو سوریـه وجزایر وغیره منحصر بـه کشتی های آتیشیدس میشد کـه با پـرچم ایران سفرمی کردند ومنافع کلی عاید (اداره کشتی رانی ایران !؟) میگردید معهذا چند نفر از وزراء ومتنفذین عثمانی هم‌با آتیشیدس شر کت کرده بودند .

پس‌از مدتی که بالای کشتی‌های مزبور پرچم‌شیروخورشید افراشتند وشرکاء منافع‌عمده‌بردند ومال‌التجاره قاچاق بهرطرف‌حمل ونقل کردنداین‌راز پنهان‌آشکارشد از آن پس کشتی های جنگی وهواپیما های متفقین بالای هر کشتی که پرچم ایران دیدند با گلوله توپ ویا بابمب هواپیما به‌قعر دریایش فرستادند . لرستان در داردانل غرق گردید ــ اصفهان در مرمره ــ کرمانشاه در دریای سیاه ــ کرمان در مدیترانه وقس‌علیهذا بالاخره‌خود آتیشیدس‌راهم انگلیسهادریکی از کشتیهای بزرگش‌دستگیر کـرده کشتی وصاحبش را بهندوستان فرستاده در آنجا زندانی کـردند . گوئی از اقسام دشنامهائی که هر روزه قاچاقچیان سیاسی به پرچم ایران میدادند همین یکی کم بود ؟



باب عالی

نظارت امور داخلیه

سجل نفوس اداره عمومیه

Sublime Porte

MINISTÈRE DE L'INTÉRIEUR

Administration Générale

DE L'ETAT CIVIL

Acte d'Autorisation

POUR

LE CHANGEMENT [redacted] NATIONALITÉ

No.

Nom et prénom: Socrat Atchidis Yosef

Lieu de naissance: Constantinople 1290 (V.A.)

Religion: Orthodoxe

Signature: S. Atchidis

Le Ministre Secrétaire d'Etat au Département de l'Intérieur

Sur la requête présentée par Socrat Atchidis sujet ottoman au Département compétent et l'acte qu'il a signé le 14 Février par lequel il s'est engagé à ne plus rentrer en Turquie et à déclaré avoir consenti à être traité comme sujet ottoman au cas où il y reviendrait.

Vu l'Iradé de S.M.I. le Sultan rendu sur la proposition du Ministre des Affaires Etrangères en date du 12 Février 1329 et la communication transmise par ce Département accompagnée des documents y relatifs

Certifie que le susnommé est autorisé à adopter la nationalité Persan

En foi de quoi le présent acte lui a été délivré, après l'accomplissement des formalités prescrites par l'Etat Civil

Constple le 14/27 Fevr 1913

Le présent Acte est délivré après l'inscription sur les registres de l'Etat Civil

فرمان‌تبدیل تابعیت سقراط آتیشیدس مورخ ۱۴ فوریه ۱۹۲۰

یکی از وقایع ایام سفارت احتشام‌السلطنه تحدید حدود ایران و عثمانی است که دولتین روس و انگلیس بدون دخالت سفارت ایران انجام داده‌اند و من این موضوع‌را در تاریخ روابط سیاسی ایران و عثمانی بتفصیل‌شرح‌داده و در کتاب (دست پنهان سیاست‌انگلیس درایران) متذکرشده‌ام اینك شمه‌ازآن مقالات رادراینجابرای اطلاع خوانندگان مینویسم:

سرحدات ایران وعثمانی‌ازپیش‌ازبایندریه وصفویه وافشاریه همیشه‌غیرثابت‌بودگاهی ایرانیان تاسرچشمه فرات وحدود سوریه درتصرف داشتند و گاهی عثمانیها تاتبریز وهمدان می‌آمدند.

بعدازنادرشاه که پای انگلیسها درهندوستان بازشد ایران بزرگ و آباد با یکصدملیون سکنه درمجاورت هندوستان خطرناك بود لذاهمه‌روزه در صدد تضعیف و تجزیه آن‌برآمدند تاآنکه بتدریج قفقازیه وافغانستان وآسیای وسطی‌را ازایران جدا کردند،

بعدازامضای معاهده‌ترکمان چای که دولت‌امپراطوری روس سلطنت‌ایران رادرخانواده قاجار تضمین کرد انگلیسهاهم حامی و پشتیبان عثمانی شده و بهیچوجه مایل‌نبودند که اختلاف سرحدی ایران وعثمانی‌خاتمه پذیرد. تاآنکه دردوره سلطنت محمدشاه قاجارمنازعات عشایرسرحدی باعلی‌درجه رسید ودرسال ۱۲۵۹هجری‌قمری میرزاتقی‌خان فراهانی (امیر کبیر) برای رفع اختلافات و تعین حدود مامور ارضروم گردید وپس‌ازسه‌سال معطلی‌بتحریك‌اجانب‌آن رسوائی‌را که‌همه میدانند برسرمیرزا تقی‌خان درآوردند که معاهده منعقد نشود بالاخره باثبات عزم میرزاتقی‌خان درهر پیش‌آمد معاهده ارضروم درتاریخ جمادی‌الثانیه ۱۲۶۲ مطابق ماه مه ۱۸۴۲ بسته‌شد

بعدازمراجعت میرزاتقی‌خان بایران‌میرزامحمدعلیخان شیرازی خواهرزادهٔ میرزاابوالحسن خان‌ایلچی که‌ازدولت‌انگلیس‌مستمری‌ماهیانه‌میگرفت برای‌مبادله‌عهد نامه باستانبول‌رفت ودرآنجا بابذل‌رشو، برخلاف‌متن‌معاهد، نوشته‌ای‌ازمشارالیه گرفتند، دولت‌ایران اعتراض کرده واظهارداشت که میرزامحمدعلی‌خان مثل‌یك قاصد عهدنامه

را باستانبول آورده بود وهیچگونه سمتی برای نوشتن چنین مراسله‌ای نداشته‌است .

ولی مخالفت انگلیسها درمدت یکصد سال برای تعین حدود ایران و عثمانی همچنان ادامه داشت وسبب مخالفت‌شان دوچیز بود : یکی آنکه میان دوهمسایه همیشه اختلافات باقی باشد تا باستفاده منظوره موفق شوند .

دوم چون حمله بخاك عثمانی از حدود آذربایجان سهل تر از حدود قارص میباشد مایل بودند که حدود آذربایجان همیشه دردست عثمانیها باشد .

در کمیسیونهای سرحدی ۱۲۵۹ ـ ۱۲۶۳ ـ ۱۲۶۵ـ ۶۹ ـ و۱۲۹۳ که از طرف نمایندگان ایران و عثمانی تشکیل شد ونمایندگان روس وانگلیس هم بعنوان دول واسطه حضورپیدا کردند بسبب نظریات فوق نتیجه‌ای حاصل نشد. بعداز ۱۲۹۳ که آلمانها درممالك عثمانی نفوذ بسیار حاصل کردند وبادولت عثمانی متحد شدند وامتیاز ساختن راه‌آهن بغداد را تا سرحدات ایران گرفتند آنوقت درصدد اشغال نقاط سوق‌الجیشی آذربایجـان برآمدند . از شوال ۱۳۲۳ تاذی‌قعده ۱۳۳۰ درمدت ناخوشی و مـرگ مظفرالدین‌شاه واعطای مشروطیت ـ سلطنت محمدعلی‌شاه وتوپ بستن به مجلس‌شورای ملی وخلع‌مشارالیه از سلطنت و فرمانروائی انجمن سعادت استانبول و غیره عثمانیها بتدریج تا کناردریاچه رضائیه را اشغال کردند .

بطوریکه در کتاب(تاریخ روابط سیاسی‌ایران وعثمانی) متعرض شده‌ام یکی ازعلل‌اصلی معاهده ۱۹۰۷ بین‌روس وانگلیس مسلماً اتحاد آلمان وعثمانی بود که‌در نتیجه اتحاد مزبور خاورمیانه بدست آلمانهامی‌افتاد وجنگ ۱۹۱۴ احترازناپذیر بنظر می‌رسید بنا براین عثمانیها برای سهولت حمله به‌قفقازیه حدودسوق‌الجیشی آذربایجان را اشغال‌میکردند .

دولت امپراطوری روسیه کـه از این دست‌اندازی نگران‌بود برای تحدید حدودایران با بابعالی مشغول مذاکره شد .

درمدت‌هفتادسال که دولتین واسطه‌مابین دودولت همسایه مایل‌برفع‌اختلاف سرحدی نبودند برای این‌بود که ازبودن‌اختلافات استفاده مینمودند . امادر ۱۳۳۰ که

جنگ جهانی اول درپیش بود دولت روس برای استحکام حدودقفقازیه دربرابرنقشه های آلمان وعثمانی راضی به‌تعین حدود سرحدی گـردید. لذا باصراردول واسطه دولتین ایران وعثمانی نمایندگان خودراتعین نمودند.

آقای نصرالله خلعت بری اعتلاءالملك که‌آنوقت دروزارت امورخارجه‌تهران مدیر اداره عثمانی بود در ذی‌حجه ۱۳۲۹ به نمایندگی دولت ایـران تعین شده به استانبول رفت و درمدت نه ماه بدستوراجانب بانمایندگان عثمانی به‌تبانی ومجـامله وقت گذرانده ونتیجه نـگرفتند.

همینـکه دول واسطه ازنتیجه مذاکرات دول همسایه مایوس شدند در بیستم رجب ۱۳۳۰ در لندن سفارت روس و وزارت خـارجه انگلیس بسفیر کبیـر عثمانی یادداشتی داده وتقاضا کردند که بفوریت قشون‌عثمانی ولایات ونواحی ایران را کـه اشغال کرده است تخلیه نماید وخط سرحدی باایران را هرچه زودتر معین کرده و از طفره زدن پرهیز کند.

درسیزدهم شوال ۱۳۳۰ سفارتین روس وانـگلیس در تعقیب یادداشت بیستم رجب که درلندن داده‌بودند شرحی به بابعالی نوشته بموجب اسنادی که درمدت‌هفتاد سال گردآمده حدودسرحدی ایران‌را مطابق‌استاتو کو تعین کرده وتقاضای ختم‌مسئله را نمودند.

درذی‌قعده ۱۳۳۰ تحت‌فشارپطرزبورع عثمانی‌ها خاك‌ایران راتخلیه کردند ولی برای تعین خط سرحدی به مماطله میگذراندند بالاخره پس‌ازنه‌ماه که از تاریخ یادداشت‌لندن میگذشت سعید حلیم‌پاشا وزیرخادجه عثمانی درنهم ربیع‌الاول ۱۳۳۱ بمسیودوگیرس سفیر کبیر روس در استانبول نوشت که باتعین خطوط سرحدی باین شرط موافقت مینمائیم که درطرف زهاب زمین هـای نفت خیزایران بماواگذارشود باستثنای‌قصبه‌قصرشیرین که درقرارداد دولت روس باآلمان راجع براه‌آهنی که روسها میخواهند ازآذربایجان بزهاب‌بکشند وقصرشیرین آخرین ایستگاه‌آن خواهدبودبقیه اراضی‌شمال وجنوب زهاب باید بدولت عثمانی داده شود.

در ۱۹ ربیع‌الثانی سفارت روس در جواب مراسله فوق به‌بابعالی مینویسد :

در مسئله زهاب مضمون مراسله بابعالی را باطلاع پطرزبورغ رسانیدم هرجوابی که رسید ابلاغ خواهد شد ولی بعقیده سفارت اعلیحضرت امپراطور روس تقاضای بابعالی برای صلح وآسایش آینده سرحدات غیرمکفی‌است واگر نواحی شمال وجنوب زهاب به‌عثمانی واگذارشود قصرشیرین از خاك‌ایران جداخواهد ماند و اگرتنگ گرادر دست عثمانیان افتد برای رفتن ازقصرشیرین بایران باید از خاك عثمانی عبور کرد بعلاوه نواحی مزبور که مابین رودالوند ومندلیج واقع میباشند مسکن ایلات‌سنجابی وکلهراست که همه‌آنها شیعه هستند دیگرآنکه برای دولت ایران مشکل است که زمین های نفت‌خیزچیاسرخ راکه بیك کمپانی انگلیسی امتیازداده و سالیانه منافع بسیار عاید خزانه ایران میشود بدولت عثمانی واگذارنماید .

ونیزسفادت روس در۱۳ جمادی‌الاول ببابعالی مینویسد :

درتعقیب یادداشب ۱۹ ربیع‌الثانی نظریات دولت متبوع‌را راجع بسرحدات زهاب ونواحی شمالی‌وجنوبی‌آن باطلاع‌میرسانم- راجع به‌زمین‌های‌نفت خیزچیاسرخ دولت روس درنزد دولت ایران وساطت خواهد کرد که آن ناحیه را بدولت عثمانی واگذار کنند بشرطی که حقوق وامتیازات کمپانی انگلیسی در آنجا محفوظ بماند . بموجب امر بطرزبورغ اصولی‌راکه تحدید حدود از آن‌قرارخواهد بود ذیلا باطلاع میرسانم .

۱ ـ مفاد ماده سوم عهدنامه ارضروم راجع‌به خط استاتوکو همه‌جا منظور خواهد شد **مگر در زهاب** .

۲ ـ راجع بخط سرحدی سیروان مندلیج بطوریکه بامحمود شوکت‌پاشا مذاکره شد نظریات عثمانی قبول خواهد شد **یعنی‌نفت میدان‌که در طرف راست آب نفت واقع‌است بدولت عثمانی واگذارخواهدگردید** .

اماانگلیسها که دراین ایام سفیر کبیرخودشان رابلندن‌احضار کرده ویك شارژدافردراستانبول گذارده بودند راجع‌بزهاب ونفت چیاسرخ روسهارا درپطرزبورغ

راضی کرده آنهارا پیش انداخته وخودشانرا بیسروصدادرسایه آنهاقرارداده بودند .

(سرژرارد تور) متخصص نفت طرحی برای درج درپروتکل سرحدی تهیه کرده وتوسط شارژدافرانکلیس بدولت عثمانی داده بود و پروتکل سرحدی باین ترتیب در ۱۷ ذی حجـه ۱۳۳۱ یعنی ششمـاه پیش از شروع جنگ جهانی اول در استـانبول بامضارسید .

اما ـ حدودسابق ایران باخاك عراق مطابق معاهده ارضروم و استاتو کوچنین بود از رود الوند از نقطه (کانی بز) تقریباً بخط مستقیم بطرف شمال نزدیك نقطه (بریخی) برودسیروان میرسیداین خط سرحدی کـه درنقشه ضمیمه به شکل قراولخانه های متعدد نموده شده علاماتی است که درسال ۱۲۸۷ هجری قمری وقتیکه ناصرالدین شاه به عتبات عالیات مشرف میشد درطول سرحد گذارده اند که پس ازعبور ازآن خط دولت عثمانی به شلیك توپ ومراسم پذیرائی مبادرت ورزد .

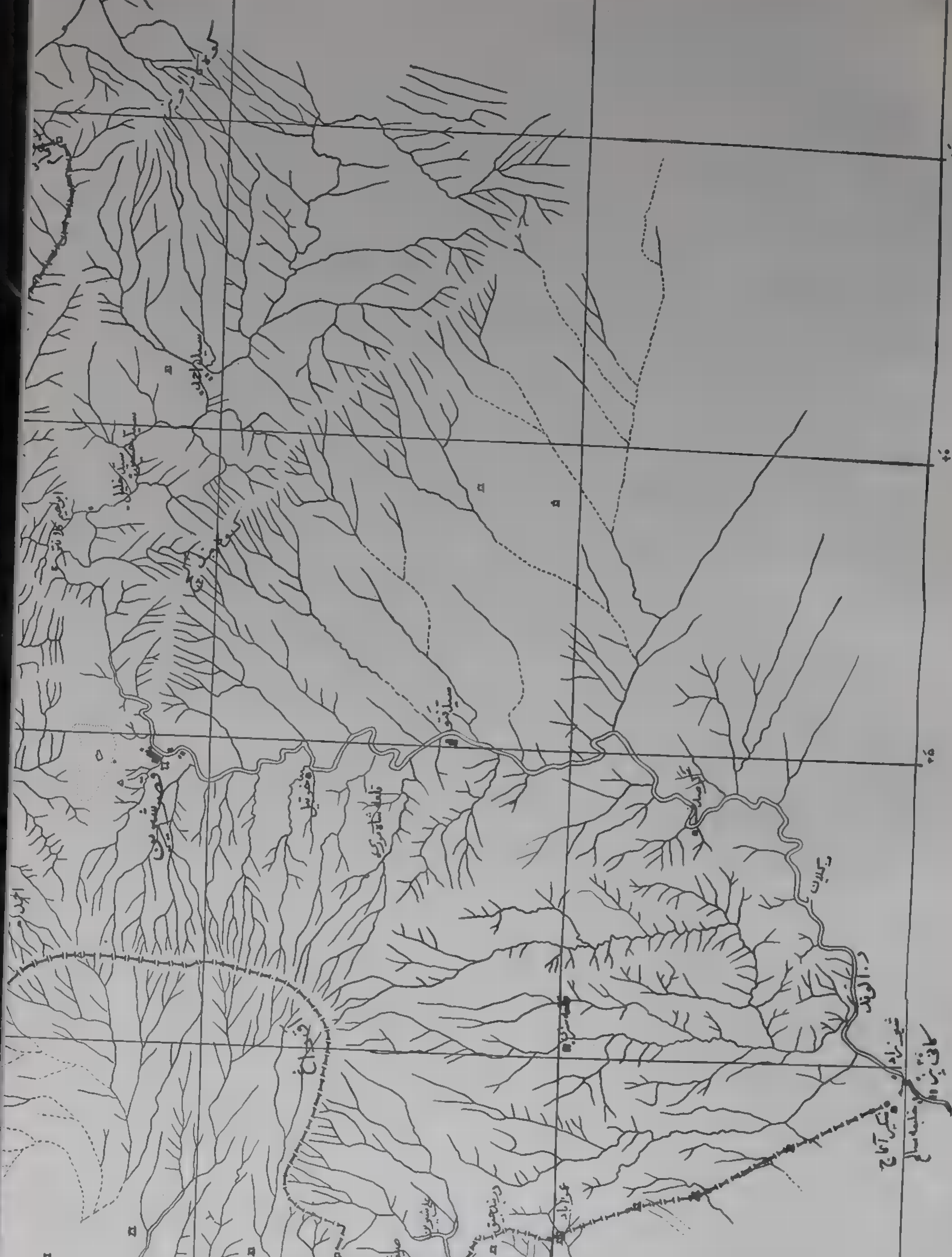
چنانکه درنقشه ملاحظه میشود دول واسطه بمیل خود خط سرحدی را از قراولخانه اول کوه آق داغ بسمت مشرق بقریه (قوره تو) برده وازآنجا تاتنك حمام وسط رودخانه قوره توراسرحد قرارداده بطرف شمال برده اند .

بی اعتنائی بحدود وحقوق ایران بحدی بوده کـه بهیچوجه مراعـات اصول ترسیم حدودسیاسی دومملکت رانموده حتی آب ریزآنهارادرنظر نگرفته اند وبطوریکه درمکاتبات فوق ونقشه ضمیمه ملاحظه میشوداین قسمت خاك ایران رادول واسطه فضولتا مستبدانه بدلخواه خود برخـلاف متن صریح معاهده ارضـروم به همسایه واگذار کرده اند .

این ناحیه ای را که بامضای نماینده ایران نصرالله خلعتبری اعتلاءالملك دول واسطه برایگان وبدلخـواه خودازایران جدا کـرده اند دویست و هشتاد وهشت کیلومترمربع مساحت دارد درارتفاع ۴۸۰ مترازسطح دریادرپای کوه آهنگران واقع است . محل چیاسرخ مرکز نفت در کنار رودی است که به کـردی (چم چیـاسرخ) میگویند . چهار کیلومتر بطرف شیب رودخانه قریه (کان شیرین) است کـه هیجده



ر کنار رود
نلیس برای



حدود ایران با بین‌النهرین درقسمت زهاب مطابق متن صریح معاهده ارضروم از(کانی‌بز) واق
(الوند) بطور مستقیم بسمت شمال تاکنار رود (سیروان) نزدیك (بریخی) میرودواما نمایندگان روس و
اینکه چاه‌های نفت (چیاسرخ) را بعراق واگذار نمایند از قراولخانه هشتم بطرف (آق داغ) انحراف
(قوره تو) بطرف‌مشرق‌و(تنگ حمام) کشیده‌واز آنجا تا کوه آهنگران و(نعل شکن) برده‌ودر آنجا برود سیرو
از (کانی بز) تا بریخی ایران ۱۵ قراولخانه داشته است که درپائین نقشه نقطه‌های سیاه بصور

کیلومتر باقصرشیرین فاصله دارد و خط سرحدی ایران باعثمانی مطابق معاهدهٔ ارضروم یك سلسله کوههای کوتاهی است معروف بآق‌داغ که تاچیاسرخ ۲۴ کیلومتر فاصله دارد وسرحد حقیقی ایران وعراق آنجا بوده‌است وچون دولت انگلیس خیال میکرده که بعدازتقسیم امپراطوری عثمانی عراق همیشه مال‌اوخواهدبود باین فعل و انفعال دست یازیده است .

این معدن نفت‌چیاسرخ نقطه مرکزی رگه‌نفت‌پشتکوه‌لرستان است وناحیه زهاب پراست ازآثار ویادگاریهای ایران‌باستان . ازجمله نقاطی که از ایران جدا کرده‌اند (حوش کوری) است که بفاصله شصت کیلومتر درشمال قصرشیرین واقع‌است ویکی ازقصورخسروپرویز درآنجادیده میشود .این نکته نیزناگفته‌نماند که معدن‌نفت چیاسرخ‌راانگلیسها کشف‌نکردند بلکه ازهزاران‌سال‌باینطرف ایرانیان ازآن محل نفت استخراج‌میکردند . مسیودومرکان فرانسوی درسال ۱۳۰۷ یعنی‌ده‌سال پیش از امتیازنفت دارسی درسفرنامه خود مینویسد :

«درچیاسرخ‌چاهی‌است که هفت مترعمق دارد دهنه‌آن‌شش متروانتهای عمق آن سه‌مترونیم است که باسه نردبان هفت‌پله‌ای پائین میروند نفت بیرون می‌آورند و بقصرشیرین ازقراریك من یکتومان میفروشند»

نمایندگانی‌را که‌درتهران برای‌انجام‌تحدیدحدودانتخاب کردندهمه‌سفارشی بودندوهیچکدام‌ازتاریخ‌وجغرافیای‌ایران ،ازسکنای‌عشایرایران،ازآثارباستانی‌ایران اطلاعی‌نداشتند وفقط آنهارابرای‌آلت فعل‌انتخاب کرده بودند وازاین مسافرت‌طولانی که در کنار سرحد ازآرارات تا خرمشهر پیمودند هیچکدام اثری ازخود باقی نگذاشتند .

این تحدیدحدود مسخره نه‌تنها بدون دخالت احتشام‌السلطنه وسفارت‌ایران انجام شد بلکه‌یك نسخه از نقشه های سرحدی راهم که‌انگلیس وروس‌بمیل خودشان ترسیم کرده‌بودند بسفارت ایران ندادند .

بالجمله رضایت روسها ازاین‌عملیات خلاف حق وقانون وعدالت این‌بود که

سرحدات ونقاط سوق‌الجیشی آذربایجان بدست عثمانی‌ها نیفتند.

محمود شوکت پاشا و سعید حلیم پاشا باین امید بودند که با همکاری انگلیس ها شرکتی به نفع خودشان برای استخراج نفت تأسیس کنند و منافع بی‌حساب ببرند.

انگیس ها تصور می کردند که بعد از انقراض امپراطوری عثمانی عراق همیشه مال آنها خواهد بود.

اما پیش‌آمدهای روزگار نشان داد که هیچکدام بمراد دل نرسیدند و هر سه اشتباه میکردند. به‌بینیم تا آینده ایران چه درپرده غیبت داشته باشد.

اقدامات بر علیه من از مسکو و تهران

آقای مشاورالممالک ازمسکو و تهران برای اینکه مفخم‌السلطنه معلوم‌الحال معروف جانی راه زن را (۱) فقط باتکاء نامه خصوصی ایشان بسمت سر کنسولی ایران در استانبول بیابعالی معرفی نکردم ونتیجهٔ تصدیقنامه خلافی را که بامر خاصه ایشان بحاجی میرزا فتحعلی داده بودند برسوائی کشید (۱) برای اینکه روی این کثافت - کاری گل مالی کنند و سرپوشی بگذارند بوزارت امور خارجه پیشنهاد کردند که علیقلی‌خان نبیل‌الدوله را بسمت شارژدافری باستانبول بفرستند.

در زمان حکومت صد روزه آقای سیدضیاء الدین طباطبائی وهرج ومرجی که در وزارت امورخارجه بسبب تغییر سه وزیر درمدت یکصد روز حاصل شده بود پیشنهاد مشاورالممالک به‌تهران رسید وزارت امور خارجه هم برخلاف قوانین جاریه که برای شارژدافرموقت پذیرش نمی‌خواهند بتوسط نزهت‌بیك شارژدافر عثمانی در تهران از بابعالی برای نبیل الدوله پذیرش خواست هنوز جواب رد یا قبول پذیرش به تهران نرسیده ببعضی جهات خصوصی که دیگران هم آلوده شدند مشاور الممالك از مسکو به‌برلن میرفت(۲) به‌نبیل‌الدوله که دربرلن بود فرمودند! که معطل‌پذیرش

(۱) به‌صفحه های قبل مراجعه شود.

(۲) در این ایام اشخاص غالباً با گذرنامه سیاسی حامل چندین صندوق از مسکو به‌برلن میرفتند از روسیه پوستهای قیمتی وطلا و جواهرات میبردند و در مراجعت چون دولت اتحادجماهیر شوروی تازه تأسیس شده بود وبدواجات احتیاج داشت صندوقها را پر از دارو نموده با همان گذرنامه سیاسی بمسکو میرفتند و این عمل بقدری تکرار شده بود که پلیس برلن مظنون شده عکس مرتکبین را در اداره مرکزی پلیس برلن بدیوار کوبیده بود.

نشده بدون تأمل بی‌خبر باستانبول برود . از این پیشنهاد و انتخاب مخصوصاً مراهم بی‌خبر گذاشتند .

روز ۱۷ خرداد ۱۳۰۰ نبیل‌الدوله ومفخم‌السلطنه وارد سفارت شده به تالار پذیرائی رفتند و مرا احضار فرمودند مراسله مشاورالممالك را که بایشان نوشته بود بمن نشان دادند من گفتم اگر وزارت خانه جنابعالی را باین سمت تعیین کرده باشد البته مطاع است ولی خوب بود بمن هم یك تلگراف میکردند که سفارت را تحویل جنابعالی بدهم تمنا دارم دو سه روزی صبر کنید من از تهران دستور بخواهم و کار را تحویل شما بدهم . فوراً ورود ایشان را به تهران تلگراف کرده دستور تلگرافی خواستم .

همان‌روز برای خداحافظی باصدراعظم که موقة وزیرخارجه هم بود بتوسط اجودان صدارت وقت ملاقات خواستم توفیق‌پاشا صدراعظم هشتاد ساله که چندین بار صدراعظم شده بود وبامن بعلاوه روابط رسمی دوستی معنوی داشت فوراً وقت ملاقات داد پس از شرفیابی و صرف سیگار و قهوه ورود شارژدافر جدید را بعرض رساندم معظم‌له حیدربك‌رئیس کابینه وزارت‌خارجه‌را احضار کرده سابقه این موضوع را از او پرسید مشارالیه هم پروندهٔ امر راآورده و گفت دوماه قبل‌نزهت بیك شارژدافر عثمانی در تهران برای علیقلی خان نبیل الدوله از بابعالی پذیرش خواست ماهم از سفرای خودمان در امریکا و فرانسه راجع باین شخص اطلاعات‌خواستیم سفارت واشنگتون نوشت که اولا این شخص درامریکا تجارت میکرده وجزو کادر سیاسی نبوده است ثانیاً ازمسلمانی عدول کرده ومبلّغ دین جدیدی شده است واین‌عکس راهم فرستاده‌است. ماهم بسفارت تهران نوشتیم که چنین شخصی‌نمیتواند نماینده دولت مسلمان در دربار دولت مسلمان دیگر باشد.

صدر اعظم پاشا رو بمن کرده و گفت : حالا این شخص برای شارژدافری سفارت ایران باستانبول آمده است لاحول ولا قوةالا باالله العلی‌العظیم کار امپراطوری عثمانی باینجارسیده که ایران میخواهد مأمور بماتحمیل کند. من‌ساکت ماندم سپس



نبیل‌الدوله عباس‌عبدالبهاء گلبنگیان

گفت عزیزم شما هر تصمیمی می گیرید مختارید ولی بگوئید که این آدم را نمی پذیریم اگر شما باید بروید تا ورود شخص ثالث روابط ما با سفارت ایران مقطوع خواهد بود.

من ملاقاتم را با توفیق پاشا و تمام حرفهای او را بتهران تلگرافاً اطلاع دادم جواب این تلگراف سه هفته طول کشید در این مدت نبیل الدولـه چون زنش امریکائی بود توسط سفارت امریکا تشبث بسیار کرد ولی بخرج عثمانیها نرفت. برای پرهیز از اطاله کلام بهتر ازهمه گزارشی‌است که نبیل‌الدوله بتاریخ ۱۹ ژویه ۱۹۲۱ شماره ۷۸۱ بوزارت امورخارجه تهران داده است .(۱)

(۱) پرونده نبیل‌الدوله دربایگانی وزارت امور خارجه .

مقام منیع وزارت امور خارجه

« پس از ورود باستانبول ساعت یازده شب از صفابیك وزیر خارجه عثمانی که معلوم‌شد ازحامیان خان ملك است درخانه شخصی ملاقات کردم درباب مأموریت بنده گفت درخصوص تعیین‌شما که ازتهران بماخبردادند وآ کرمان‌خواستند تلگرافی کرده منتظر جوابیم .

صبح روز هفتم ژوئن خواستم بوسیله تلگراف اوضاع را بتهران اطلاع دهم معلوم شد خان ملك بدوائر تلگراف هند و اروپا سپرده است که تلگرافات بنده را مخابره نکنند خواستم چیزی درجرائد درج کنم معلوم‌شد از اداره سانسور مطبوعات دستور داده‌اند که درجرائد چیزی نشر نکنند ناچار بسفارت امریکا متوسل‌شدم سفیر کبیر امریکا به تهران تلگراف کرد جواب آمد که نماینده رسمی دولت ایران بنده هستم ولی‌سفارتخانه‌های خارجه دراسلامبول بنده را نمی‌شناسند چونکه بنده بسفارت انگلیس رفتم باباش ترجمان مستر رایان ملاقات کردم دیدم او هم اظهار مساعدت با خان‌ملك میکند گفتم برای‌مساعدت نزد شما نیامده‌ام فقط چون آقای مشاورالممالك دربرلن‌فرمودند بنا بود تعیین من بواسطه سفارت‌شما ازتهران برای باب‌عالی آمده‌باشد. بمن جواب داد تلگرافی‌نرسیده پرسیدم‌آیا ممکن است تلگرافی توسط شما به‌تهران بفرستم جواب داد باید این مسئله را ازسفیر کبیر بپرسم واو غایب است .

آخرالامر بعد از رسیدن تلگرافات وزارت خارجـه توسط سفارت امریکا راجع بانتصاب بنده بشوقی بیك معاون وزارت خارجه مراجعه کردم شوقی بیك گفت ما هنوز شما را نمی‌شناسیم و خان ملك را معزول نمی دانیم . »

علیقلی نبیل‌الدوله

چون این تشبثات بجائی نرسید آنوقت وزارتخارجه تهران برای قبولاندن نبیل‌الدوله بسفارت انگلیس مقیم تهران متوسل شد .

« فقط سند کتبی که نبیل‌الدوله ابراز میدارد کاغذی است که جناب مشاورـ الممالك بایشان نوشته و دستور العمل داده‌اند کـه شارژدافر بوده باشند وزیر امور خارجـه عثمانی مایل نیست کـه به مجـرد این دلیل ایشان را به سمت مزبـور بشناسد . » (۱)

دراین بین تلگراف متحدالمال ازقوام‌السلطنه رسید .... که من بامید شما نمایندگان ایران درخارجه ریاست وزرا را قبول کردم در روزنامه هـا برعلیه سید ضیاء‌الدین تبلیغات کنید و اوامر کابینه اورا کان لم یکن بدانید . (۲)

من بوزارتخارجه تلگراف کردم باوجود متحدالمال ریاست وزراء حالا که بابعالی گفته است تاآمدن شخص ثالث روابط بابعالی با سفارت ایران مقطوع خواهد بود برای‌آنکه درامورجاریه سفارت و کنسولگری ازقبیل‌صدور گذرنامه ـ روادید ـ شهادت ـ توارث ـ ازدواج وطلاق وکارهای مربوط بشهربانی عثمانی وپلیس متفقین و غیره وقفه‌ای حاصل نشود یك نفر از تهران بفرستید که سفارت را تحویل او داده و حرکت کنم . درجواب من تلگراف کردند که سفارت را تحویل نبیل الدوله‌بدهید وحرکت کنید ، من‌هم بااولیای دولت عثمانی وهمقطاران سیاسی‌ام خداحافظی کرده عازم اروپا شدم. (۳)

بعداز رفتن من‌از استانبول نبیل‌الدوله با وضعیتش که درفوق گذشت دیگر نمی‌توانست در استانبول بماند مفخم السلطنه کذائی معروف را کـه با نامه خصوصی

(۱) پرونده نبیل‌الدوله در وزارتخارجه .

(۲) آرشیو دولت .

(۳) بعد ازمن چه‌کسی‌را باستانبول فرستادند جناب میرزا حسن خان مشیرالدوله میرزا اسحق‌خان مفخم‌الدوله شوهر خواهر خودشان را سفیرکبیر استانبول کردند که با همدستی سرکنسول‌تفلیس دست همهٔ قاچاقچی‌های رسمی را ازپشت بست تابالاخره شاهنشاه فقید اورا ازخدمت دولت برای همیشه اخراج کردند وحقوقش‌را بنفع دولت ضبط فرمودند (بخاطرات سیاسی‌آقای‌سیدمهدی‌فرخ‌درمجله سفید وسیاه وترجمه احوال‌میرزانصرالله خان مشیرالدوله در جلد دوم (سیاستگران دوره قاجار) نوشته خان‌ملك ساسانی مراجعه‌کنید .

مشاور الممالك سر كنسول شده بود ازطرف خود شارژدافر تعيين كرده مبالغی گرفت وسرزیرآب کرد. طولی نکشید که‌اعضای‌سفارت ومستخدمین برمفخم‌السلطنه شوریدند وکار بزدوخورد کشیدآ توقت‌وزارت امورخارجه تهران كليه اعضاء را ازخدمت منفصل کرده مستخدمین را جواب داده از سفارت ایتالیا تقاضا کرد درب سفارت ایران را ببندد ودو نفر مستحفظ آنجا بگذارد .

واویلا ! ! ! از این غرض‌رانی وهرج ومرج وقاچاق بازی ورشوه گیری که ایران را باین روز انداخته است . عجب اینجاست که هیچکس از آقایـان رؤسای وزارتخارجه نپرسید مأموری‌را که مدعی‌مینویسد وزیر امورخارجه عثمانی ازحامیان اوبود ـ اداره تلگراف هندواروپ ـ اداره سانسور مطبوعات وپلیس‌متفقین در اختیار او بودند وسفارتخانه‌های خارجه ازاوطرفداری می کردند به‌چه جهة وبه چه عنوان در صدد احضار او برآمدید و اگر این اتهامات منتسب باوحقیقت داشت چرا ازنفوذ فوق‌العاده او در دربار خلافت استفاده نکردید .

متأسفانه در مدت چهل سال که از احضار مرحوم حاج شیخ محسن خان مشیرالدوله بـا آن رسوائی می گذرد (۱) تاکنون ایران عوض نشده است (البته تناسب محفوظ) بـرای عزل او ناصر الدين شاه به عليا حضرت ويكتوريا ملـكه انگلستان متوسل شد و حالا بعد از چهل سال برای عزل من بسفارت انگلیس مقیم تهران متوسل شدند.

بالجمله از اول مأموریتم باستانبول رؤسای وزارت امور خارجه خصوصاً شاگردان مدرسه سیاسی بانظر بی‌مهری بمن‌نگاه می کردند ، من هرچه برای یافتن سبب این بی‌مهری پژوهش میکردم عقلم بجائی نمی‌رسید . من عضو خارج‌از وزارت خارجه‌نبودم که‌ازآسمان‌یکمرتبه‌درون‌وزارتخانه‌افتاده‌باشم‌پدرم‌اززمان‌میرزاسعیدخان وزیردول‌خارجه‌بعدازمراجعت‌ازهندوستان،نایب‌اول‌وزارتخارجه‌بودخودم‌ازمنشی گری اداره تحریرات روس ومعاونت اداره دول غیر همجوار بعد از نیابت سفارت سوئیس و

(۱) بصفحات قبل

پاریس بمستشاری سفارت کبری و شارژ دافری رسیده بودم پس از این بی‌مهری‌سبب دیگر داشت کـه گزارشهای محرمانه مرا بدست مدعی میرسانددند ـ رمز سفارت را برهم‌میزدند ـ جواب‌نامه‌ها وتلگرافات فوری مرا نمی‌دادند ـ پیشنهادات مرا بی‌نتیجه می گذاشتند . با وجود اینکه دوسال بود حقوق و مقرری سفارت را نپرداخته بودند هرروز خرج سفر مراجعت مهاجرین را بمن‌حواله میدادند ـ اعضای جاسوس نالایق برای من می‌فرستادند .

بالاخره‌بعدازتفحص‌وتفکر بسیارسبب‌این بی‌مهری‌هاراپیدا کردم که چیست. ارکان وزارت امور خارجه در آن ایام یکی شاگرد توتون فروش‌سرچهارسو بزرگ بود ، دیگری جاروب کش دالان کاروانسرای امیر بود ـ سومی خانه شاگرد اندرون نظام‌الملك و چهارمی شاگرد روضه خوانی بود که پای منبر شوهر ننه‌اش پامنبری میخواند و ننه‌نه من غریبم در می‌آورد . این آقایان محترم البته مثل من همقطاری بدردشان نمی‌خورد وباتفاق همقطاران دیگر که همه از این قبیل بودند درهر موقع که‌میتوانستندچوب‌لای‌چرخ‌من‌می گذاشتند وندانسته یادانسته بایران خیانت‌میکردند نه‌بمن، چون‌من‌خدمتگذار کوچکی از ایران بودم که سرمایه مادی و معنوی فکر و دست وقلم و زبانم را وقف خدمت بایران میکردم .

باری تمام‌عاملین‌این‌خیانت‌ها بدون‌پرسش‌و بازجوئی‌ومجازات‌بوزارت‌وسفارت ومأموریت‌های‌سیاسی‌رسیدند،مشاورالممالك‌ازمسکوبلندن‌رفت‌مفخم‌السلطنه‌باآنکه‌وزیر امورخارجه‌درموضوع‌کارحاجی‌میرزافتحعلی‌اورا برای‌همیشه‌ازخدمت‌دولت‌اخراج کرده بود مأمور بالکان‌شد. نبیل‌الدوله دروقتی که‌پیشکارمحمدحسن‌میرزاولیعهدسابق‌بود علما تکفیرش کردند سپس به سر کنسولگری تفلیس رفت و در ایام ریاست وزراء مرحوم رزم‌آرا بابت مطالبات سنوات بی‌تاریخ باسامی‌مختلفی که درهیچ بودجه‌ای نامی برآن نمی‌توان گذاشت بیست هزار دلار از خزانه ایران گرفته و بامریکا رفت .

همقطاران من از مسکو جواهرآلات وپوست های قیمتی باچاپار سیاسی به برلن می فرستادند وازآنجا دواجات که در روسیه بعد از جنك نایاب شده بود قاچاق

میبردند (۱) ومن املاك موروثی پدرم را می‌فروختم و صرف آبرو و عظمت ایـران می کردم.

در سال ۱۳۰۳ خورشیدی کـه یکی از منسوبان مشاور الممالك رئیس کار گزینی وزارت خارجه شد بمقام وزارت پیشنهاد کرد که مرا برای عدم رعایت از احکام وزارتخانه بمحاکمه اداری دعوت کنند. میرزا حسن خان مشار الملك وزیر وقت درحاشیه نوشت « تقصیر باوزارت‌امورخارجه است تاوزارتخانه اصلاح‌نشود هرروز ازاین وقایع رخ‌خواهد داد ».

چندین سال ازاین ماجرا گذشت وزرائی که بعد از مشارالملك‌آمدند بهر یك از هم‌رتبه‌های من پیشنهاد تنظیم ادعانامه میکردند کسی زیربار نمی‌رفت تاآقای سید باقرخان کاظمی وزیر امورخارجه شدند. ممکن‌است بعضی‌ازخوانندگان آقای باقر کاظمی را بجا نیارند. ایشان‌همان کسی‌هستند که بعد از واقعه بهلول و مسجد گوهرشاد مصباح‌السلطنه اسدی را از کشتن نجات دادند، ایشان همان کسی هستند که یك کتاب تاریخ دیپلوماسی بدون اینکه دیناری از وزارت دارائی بگیرند برای دولت مجانی ترجمه فرموده وبچاپ رسانیدند. (۲)

آقای باقر کاظمی همان کسی است که چندین دفعه دولت ترکیه ودولتهای ایطالیا ویونان‌ازدولت‌ایران‌تقاضا کردندایشان‌رابسمت‌سفیر کبیری بآن‌ممالك‌بفرستند ودولت‌ایران راضی‌نشد، آقای‌باقر کاظمی‌همان کسی‌است که قصه درشکه وسرنشینانش بعرض اعلیحضرت فقید رسید و نوشته‌اند (۳) ایشان همان کسی هستند کـه برای آن شیرین کاری معروف وجلب رضایت پلیس‌بادکوبه سی‌هزارمنات بدولت ایران‌استفاده رساندند. (۴)

---

(۱) به‌کمدی (مهمانی سفارت) چاپ مطبعه کاویانی برلن مراجعه‌کنید.
(۲) و (۳) کتاب صد مرد دکتر نصرالله شیفته صفحه ۲۰۰.
(٤) خاطرات سیاسی آقای سیدمهدی فرخ مجله سپید و سیاه شماره ٤۳ جمعه ١٤

جناب ایشان بااین فضائل ومقامات وحسن‌سابقه و شرافتمندی بیکی از هم رتبه های من سفارت ژاپون دادند و بدیگری و عده سفارت اسپانیا کردند که این خان ملك یاغی طاغی‌را درمحکمه اداری محکوم کنند. بعداز چندین‌جلسه محاکمه جزشرمندگی نتیجه‌ای نبخشید .

خود کردن و جرم دیگران دیدن رسمی است که در جهان تو آوردی.

من که در نتیجهٔ این غرض رانیها از خدمت دولت بیزار شده بودم در سن پنجاه سالگی بازنشسته شدم‌اکنون سی وپنج سال است که بازنشسته هستم . دشمنانم خیال میکردند دست مرا از دامان ایران کوتاه کرده‌اند ولی خدمت بایران را از راه قلم ادامه دادم وتصنیفات وتألیفاتی بوجودآوردم که تاکنون چهارجلدآنها بچاپ رسیده وشش‌جلد دیگر بشرح‌ذیل برای انتشار حاضرند.

۱ ـ تاریخ روابط سیاسی ایران وعثمانی در سه جلد .

۲ ـ جلد دوم سیاستگران دوره قاجار .

۳ ـ مرزهای‌ایران نادرشاه در قفقاز و هندوستان .

۴ ـ هفت داستان تاریخی از قرون گذشته ایران .

۵ ـ ترجمه احوال معاصرین در دوجلد .

۶ ـ دوازده سال با سلطان احمد شاه .

گربمانیم زنده بر دوزیم جامه‌ای کز فراق چاك شده
وز نماندیم غدر ما بپذیر ای بسا آرزوکه خاك شده

وزارت امور خارجه‌مأموری مثل مرا ازدست داد که برای بزرگی وعظمت وحفظ آبروی ایران هرچه داشتم ازسرمایه مادی ومعنوی درراه بلند کردن نام‌ایران صرف کردم وبابضاعت مزجاه با بزرگترین سفرای کبار اروپا و امریکا همدوشی‌نمودم اینك که نزدیك هشتاد و پنج سال از عمرم می گذرد سربلند و مفتخرم که در مدت

هفتاد سال با مغز و دست وزبان وقلم بایران خدمت کرده‌ام این یادبود ناقابلی را که ازمأموریت استانبول‌جمع‌آوری کرده‌ام‌وازمهر و کین وفراز ونشیب وسرفرازی‌وخفت و دانائی ونادانی وخدمت وخیانت حکایت‌میکند تقدیم هموطنان‌عزیزم مینمایم باشد که مطالعه‌آن سودمند افتد .

تهران‌اسفندماه ۱۳۴۴

خان ملك ساسانی



حاجی هاشم بیك اززمان سفارت حاجی میرزا حسین خان مشیر الدوله سپهسالار رسماً چاپار مخصوص سفارت تعیین شد که هرماه یکمرتبه نوشتجات دولتی را بوزارت امور خارجه تهران می آورد وجواب می گرفت، تازمان سفارت ارفع الدوله مرتباً چاپار دولت بود احتشام السلطنه اورا غلام باشی سفارت کرد وازآن تاریخ بااین سمت خدمت مینماید .

درمدت پنجاه سال که از زمان حاجی میرزا حسین خان تا ایام مأموریت من می گذشت حاجی هاشم بیك با صداقت و درستی بدولت ایران خدمت کرده عمارت سفارت را خانه خود میداند و با عشق ووفاداری از آن نگهداری میکند همه سفرا باو تقدیر نامه داده اند و از دولت در ازاء خدمت نشانها ومدالها گرفته است .

من هم در خاتمه این کتاب از خدمات او واطلاعات مفید شفاهی دوران مختلف سفارت که بمن داده است و برای کمکی که بازهم بمنظور خدمت بایران در فراهم آوردن عکسهای این کتاب کرده است تشکر میکنم و برای او از خداوند تبارك وتعالی طلب آمرزش می نمایم .

نوشته‌های خان ملک ساسانی

که بچاپ رسیده

دست پنهان سیاست انگلیس درایران

سیاستگران دوره قاجار (قسمت‌اول)

شاهد شیراز

یادبودهای سفارت استانبول

آماده برای چاپ

سیاستگران دوره قاجار (قسمت دوم)

تاریخ روابط سیاسی ایران وعثمانی - سه‌جلد

هفت داستان تاریخی ازقرن گذشته ایران

ترجمه احوال معاصرین در دوجلد

دوازده سال باسلطان احمدشاه

مرزهای ایران نادرشاه

فهرست اسماء الرجال

ح

ك

گ

ل

م

صفحه

صفحه

ن

فهرست اماکن

الف

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۳	۱۵	تبعید	بقیه
۳۳	۱۶	قواش	قوای
۳۶	۵	اشغال کنند	اشغال کننده
۴۰	۹	چوروی	چورومی
۴۱	۱۵	سفر	بفسر
۴۹	۵	مذاکرت	مذاکرات
۶۰	۲	تشریف	تشریف
۸۶	۱۸	دارنه	دارند
۹۳	۱۴	پدر	جد
۱۰۴	۱۶	تهلیناتی	تبلیغاتی
۱۳۱	۳	حضرف	حضرت
۱۳۷	۵	سیفر	سفر
۱۳۹	۱۶	آمای میرزا	زیاد
۱۴۰	۱۶	برفرود	برفزود
۱۴۱	۸	بفرحی	بفرحی
۱۷۲	۲	کوچ	کوچك
۱۷۳	۳	طریقت	طریقت
۲۰۱	۱	می‌آمد	می‌آمدم
۲۱۰	۲	مقاله وبراستان	مقاله وداستان
۲۳۱	۱۰	لوره	کوره
۲۵۱	۱۴	مفامه	منامه

Mémoires

de

Khan Malek-e Sassani

Chargé d'affaires d'Iran

près du Gouveernement Impérial

Ottaman

1919 - 1921

Teheran

Imprimerie Ferdowcy

1966

Mémoires

de

Khan Malek-e Sassani

Chargé d'affaires d'Iran

près du Gouveernement Impérial

Ottaman

1919 - 1921

Teheran

Imprimerie Ferdowcy

1966